

سیری در منهاج السنة / ج ۲

آیت الله سید علی حسینی میلانی مد ظلّه العالی

فهرست مطالب

بخش پنجم

ابن تیمیه و فاطمه زهرا و امامان اهل بیت

- فصل یکم: نگاهی به فضایل حضرت فاطمه زهرا ... ۲۱
- تکذیب حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْسَنَتْ ...» ... ۲۱
- نقل حدیث در کتاب های معتبر ... ۲۲
- تکذیب حدیث خشم فاطمه ... ۲۸
- ازدواج امیر مؤمنان علی با فاطمه ... ۳۱
- سرزنش علی نه عثمان ... ۳۲
- داستان خواستگاری دختر ابوجهل ... ۳۵
- ابن تیمیه و نگاهی به رفتار امت با زهرای مرضیه بعد از پیامبر ... ۳۹
- پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه ... ۴۲
۱. فدك از آن فاطمه ... ۴۲
۲. مطالبه فدك ... ۴۳
۳. خشم فاطمه از ابوبکر ... ۴۴
۴. استدلال از قرآن ... ۴۴
۵. ابوبکر تنها راوی حدیث ... ۴۵
۶. خلفا و بطلان حدیث ابوبکر ... ۴۷
۷. یورش به خانه فاطمه زهرا ... ۴۷

فصل دوم: نگاهی به فضایل امام حسن و امام حسین ... ۴۹

- آیا امام حسن و امام حسین فرزندان امیر مؤمنان علی هستند؟! ... ۴۹
- دروغ بودن جهاد و کشته شدن امام حسن و امام حسین درباره خدا ... ۵۰
- حسن مخالف پدرش بود؟! ... ۵۱
- دوست داشتنی بودن عملکرد حسن در نزد خدا از عملکرد حسین ... ۵۳
- عملکرد حسین به مصلحت نبود و فساد داشت ... ۵۵
- تبرئه یزید از کشتن امام حسین و اسارات اهل بیت ... ۵۶
- رفتار با اهل بیت هم چون رفتار با عایشه ... ۵۶

تعارض حدیث عذاب قاتل حسین با سخن ناصبی ها ... ۵۷

فصل سوم: تکذیب فضیلت های اهل بیت ... ۵۹

تکذیب نزول سوره «هل أتى» در حق اهل بیت ... ۶۰

پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه ... ۶۱

تشکیک در حدیث ثقلین ... ۶۶

قطعى بودن حدیث ثقلین ... ۶۷

فصل چهارم: درباره سایر امامان شیعه ... ۶۹

بی اساس خواندن لقب «سید العابدین» ... ۷۱

دانش آموزی امام سجاد از دیگران ... ۷۲

پاسخ از این سخن ... ۷۲

غیر ممکن بودن هزار رکعت نماز ... ۷۲

پاسخ از این دیدگاه ... ۷۳

جعلی بودن نامیدن محمد بن علی به «باقر» ... ۷۴

پاسخ از باور غلط ... ۷۴

زهري عالم تر از محمد بن علی ... ۷۴

پاسخ از این سخن ... ۷۵

علم آموزی محمد بن علی از فلانی و فلانی و ابوهریره ... ۷۵

دروغ بودن علم آموزی ابوحنیفه از جعفر بن محمد ... ۷۵

پاسخ از این ادعا ... ۷۶

برتری افرادی از علی بن حسین، محمد بن علی و ۷۶

دروغ بودن توبه بشر حافی به داستان موسی بن جعفر ... ۷۹

پاسخ از این ادعا ... ۷۹

دروغ بودن داستان شقیق بلخی ... ۷۹

پاسخ از این سخن ... ۷۹

دلیلی بر زاهدترین و عالم ترین بودن امام رضا نیست! ... ۸۰

دروغ بودن خدمتگزاری معروف کرخی برای علی بن موسی ... ۸۰

انکار ولی عهدی امام رضا ... ۸۱

فضیلت نبودن اشعار ابونواس ... ۸۱

پاسخ از این دیدگاه... ۸۲

دروغ بودن حکایت امام جواد با یحیی بن اکثم ... ۸۲

سخن ابن تیمیه در رابطه با فتوای امام هادی در نذر متوکل... ۸۳

دروغ بودن علم و زهد حسن عسکری ... ۸۴

پاسخ از این ادعا ... ۸۵

فصل پنجم: امام دوازدهم، مهدی منتظر... ۸۷

حماقت شیعیان و باور به وجود امام منتظر ... ۸۷

خارج از توان بودن ایمان به کسی که راهی به او نیست... ۸۹

نهایت نادانی و گمراهی در لزوم پیروی از امام منتظر ... ۹۰

چه لطف و مصلحتی به واسطه امام «منتظر» حاصل می شود؟ ... ۹۱

برتری امیر فاسق یا نیکوکار ... ۹۲

برتری مدعیان مهدویت ... ۹۲

شرّ و فساد پیامد اعتقاد به وجود امام منتظر... ۹۳

نبودن فرزندی برای حسن عسکری ... ۹۳

پاسخ از یلوه گویی ها ... ۹۳

فرزند غایب امام حسن عسکری... ۹۴

انکار لطف و مصلحت در امامت ... ۹۵

بهره برداری شیعه از امام غایب ... ۹۵

نسبت های دروغین در انتظار شیعه ... ۹۶

بی پایه بودن برتری مدعیان دروغین مهدویت ... ۹۶

دلیل های استواری از شیعه و سنی در ولادت امام عصر ... ۹۶

فصل ششم: دوازده امام شیعه ... ۹۷

پاره ای دیگر از عبارات های ابن تیمیه ... ۹۷

مشابهت باور مسیحیان درباره حواریون و باور شیعه درباره دوازده امام ... ۹۷

اشکال به امامت امامان معصوم ... ۹۸

- اشکال بر دانش و دین ائمه اطهار... ۹۸
- حاصل نشدن اهداف اسلام با این امامان... ۱۰۰
- پاسخ ابن تیمیه به حدیث «امامان دوازده گانه»!... ۱۰۰
- پاسخ به یاوه های ابن تیمیه... ۱۰۳
- ضرورت قریشی بودن امام... ۱۰۴
- آشفتگی بیان ابن تیمیه... ۱۰۷
- پاسخ از این آشفتگی بیان... ۱۱۱
- برخی از متون حدیث... ۱۱۱
- مسند أحمد... ۱۱۱
- صحیح مسلم... ۱۱۳
- صحیح بخاری... ۱۱۴
- سنن ترمذی... ۱۱۴
- سنن أبی داود... ۱۱۵
- طبرانی... ۱۱۵
- نکاتی مورد توجه در مجموع احادیث امامان دوازده گانه... ۱۱۶
- اشکالاتی چند بر دیدگاه ابن تیمیه... ۱۱۷
- فصل هفتم: عقاید نسبت داده شده به امامان شیعه... ۱۲۱
- رؤیت خدا... ۱۲۱
- پاسخ از این دیدگاه... ۱۲۲
- تذکری جالب... ۱۲۲
- قدر... ۱۲۳
- قرآن مخلوق نیست... ۱۲۴
- نبود هیچ نصّ و تصریحی به خلافت علی و عصمت امامان... ۱۲۵
- رأی، قیاس و استحسان... ۱۲۵

بخش ششم

دیدگاه ابن تیمیه در باورها، فضیلت ها و شرح حال

خاندان بنی هاشم، شیعیان نخستین از اصحاب پیامبر و امامان

نسبت دروغ به فرزندان و اصحاب امامان معصوم ... ۱۲۹

شیعیان نخستین و فرزندان امامان و برتری ابوبکر و عمر ... ۱۲۹

پاسخ از این دیدگاه ... ۱۳۱

سالار ما جناب ابوطالب ... ۱۳۴

ابوذر غفاری ... ۱۳۶

انکار تبعید به ربه ... ۱۳۷

ضعیف یا جعلی بودن حدیث پیامبر درباره ابوذر ... ۱۳۷

عمار بن یاسر ... ۱۳۸

نسبت دروغ به ابوذر، سلمان، عمار و دیگران ... ۱۴۱

عبدالله بن عباس ... ۱۴۲

برتر دانستن ابوبکر و عمر ... ۱۴۲

واجب ندانستن پیروی از علی ... ۱۴۲

فتوا طبق نظر ابوبکر و عمر و مقدم دانستن آن ... ۱۴۳

دوستی با غیر شیعیان علی ... ۱۴۳

خرده گیری بر علی ... ۱۴۴

برداشتن از اموال بصره و اعتراض به علی ... ۱۴۴

باطل بودن شاگردی ابن عباس نزد علی ... ۱۴۴

قضیه «الرزیة کل الرزیة» ... ۱۴۵

زید بن علی بن الحسین ... ۱۴۸

پذیرش ولایت ابوبکر و عمر ... ۱۴۹

فرزندان امامان و بزرگان بنی هاشم ... ۱۴۹

برتری ابوبکر و عمر ... ۱۴۹

محمد بن ابی بکر ... ۱۵۰

شلاق زدن عثمان به محمد بن ابی بکر ... ۱۵۰

از اصحاب فتنه ... ۱۵۱

- برتری معاویه از محمد بن ابی بکر ... ۱۵۲
- برتری مروان از محمد بن ابی بکر ... ۱۵۲
- عایشه و نفرین محمد بن ابی بکر ... ۱۵۲
- مالك اشتر نخعی، هاشم مرقال و ... ۱۵۳
- مختار بن ابوعبیده ثقفی ... ۱۵۴
- کذابی که ادّعی پیامبری داشت ... ۱۵۴
- پاسخ به دیدگاه های ناروا ... ۱۵۶

بخش هفتم

ابن تیمیه و شیعیان اهل بیت

- پیش درآمد ... ۱۶۳
- بی انصافی ها و اتهامات ابن تیمیه ... ۱۶۹
- یکم: بی انصافی ها و اتهاماتی علیه امامیه ... ۱۶۹
۱. سخنی که از شعبی نقل نموده است ... ۱۷۰
- نقد دیدگاه یادشده ... ۱۷۷
۲. رفض و بدعت گذارِ مذهب رافضه ... ۱۷۸
۳. عبدالله بن سبأ بزرگِ رافضه ... ۱۸۰
- تناقض گویی های ابن تیمیه ... ۱۸۳
۴. شیعیان، دوستداران مسیلمه ... ۱۸۷
۵. حماقت های شیعیان ... ۱۸۸
- تناقض گویی های دیگر ... ۱۹۲
۶. شباهت های شیعیان با یهودیان و مسیحیان ... ۱۹۴
- خلافت به ناحق ... ۱۹۶
- ایراد به عصمت امامان ... ۱۹۷
- عایشه و فرمان قتل عثمان ... ۱۹۹
- اهمیت روایات ... ۲۰۰
- سخنی در آیه مباحله ... ۲۰۰

۷. بی‌اعتنایی رافضی‌ها به قرآن و سنت پیامبر... ۲۰۱
۸. رافضی‌ها و برگزار نکردن نماز جمعه و جماعت... ۲۰۲
۹. مقایسه شیعیان با خوارج و ناصبی‌ها... ۲۰۲
- دوم: بی‌انصافی‌هایی در مورد علامه حلی و بزرگان امامیه... ۲۰۳

بخش هشتم

ابن تیمیه و ستایش دشمنان علی و اهل بیت و دفاع از آنان

- موضع ابن تیمیه نسبت به دشمنان اهل بیت... ۲۱۱
- شیوه‌های دفاع از دشمنان اهل بیت... ۲۱۱
۱. تأویل گفتار و رفتار آنان... ۲۱۱
۲. بیان معارضه با مسلمات طرف مقابل... ۲۱۲
۳. فحاشی و ناسزاگویی... ۲۱۳
۴. انکار و تکذیب حقایق... ۲۱۴
۵. صحیح دانستن برخی اشتباهات و ملتزم شدن به آن‌ها... ۲۱۴
- دفاع از خلفای سه‌گانه... ۲۱۵
- دفاع از عموم صحابه... ۲۱۸
- دفاع از بنی‌امیه... ۲۱۹
- شجره ملعونه چه کسانی هستند؟... ۲۲۱
- دفاع از عباسیان... ۲۲۲
- دفاع از حاکمان ستمگر... ۲۲۳
- دفاع از کسانی که در جنگ‌ها همراه علی نبودند... ۲۲۵
- دفاع از پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت... ۲۲۶
- دفاع از منافقان... ۲۲۷
- دفاع از ناصبی‌ها... ۲۲۹
- دفاع از خوارج... ۲۳۲
- دفاع از معاویه... ۲۳۶
- حدیثی در شهادت عمّار... ۲۳۶

- ۲۳۷... معاویه و اجتهاد
- ۲۳۷... دروغ بودن حدیث لعن و قتل معاویه
- ۲۳۸... معاویه و بهترین روش زندگی
- ۲۳۸... قوی بودن دلیل مدعیان ارتداد علی از دلیل مدعیان ارتداد معاویه
- ۲۳۹... ملحق کردن زیاد به ابوسفیان!!
- ۲۴۱... دفاع از یزید بن معاویه
- ۲۴۱... قاتل امام حسین نیست
- ۲۴۱... به کعبه اهانت نکرده
- ۲۴۲... کشته نشدن بزرگان در واقعه حرّه
- ۲۴۲... جنگ قسطنطنیه!!
- ۲۴۵... دفاع از خالد بن ولید
- ۲۴۷... دفاع از حجاج بن یوسف
- ۲۴۸... دفاع از ابن ملجم مرادی
- ۲۴۹... دفاع از سلطان محمود بن سبکتکین

بخش نهم

ابن تیمیه و شیوه های کاربردی در کتاب منهاج السنة

- ۲۵۳... آگاهی از شیوه ها
- ۲۵۳... تذکری مهم
- ۲۵۴... خروج از اسلوب و آداب گفت و گو
۱. خلط بین مذهب ها... ۲۵۴
۲. معارضه... ۲۵۸
- ۲۵۹... قاعده معارضه در گفت و گو
- ۲۶۰... معارضه دیدگاه شیعیان دوازده امامی با استفاده از دیدگاه اهل سنت
- ۲۶۳... معارضه دیدگاه شیعیان دوازده امامی با استفاده از دیدگاه دیگر ...
- ۲۶۵... معارضه استدلال های امامیه با استفاده از بافته های ناصبی ها
۳. نظیر آوردن و مقایسه نادرست... ۲۷۰

۴. نقضی که وارد نیست... ۲۷۲
۵. تکذیب حقایق... ۲۷۷
۶. انکار اموری که صحت آن ثابت شده است... ۲۸۱
۷. دروغ آشکار... ۲۸۲
۸. مغالطه های رسواکننده... ۲۸۳
۹. خارج شدن از بحث... ۲۸۷
۱۰. اقرار به برخی از حقایق... ۲۸۷
۱۱. در خصوص استدلال به روایت های صحاح شش گانه... ۲۸۹
۱۲. تکرارهای خسته کننده... ۲۹۰
۱۳. پرگویی با هدف گم شدن اعتراف... ۲۹۰
۱۴. مطالبه سند صحیح با استدلال به روایت مرسل و بدون سند... ۲۹۴
۱۵. نپذیرفتن سند صحیح متصل با ادعای مرسل بودن آن... ۲۹۶
۱۶. بهرهوری از سخنان بدخواهان... ۲۹۷
۱۷. موضع گیری هایی نسبت به کتب و دانشمندان... ۲۹۸
- کتاب های مورد استناد... ۲۹۹
- صحیح بخاری و صحیح مسلم... ۲۹۹
- سنن چهارگانه... ۲۹۹
- مسند احمد و فضیلت هایی که برای صحابه نقل کرده... ۳۰۰
- صحیح حاکم نیشابوری و ابن حبان... ۳۰۱
- کتاب های تفسیری... ۳۰۱
- کتاب های دیگر... ۳۰۲
- کتاب هایی که مورد ایراد قرار گرفته... ۳۰۳
- تناقض ها... ۳۰۴
۱۸. دشنام و ناسزاگویی... ۳۰۸
۱۹. خود را به نادانی زدن یا بدفهمی... ۳۰۸
۲۰. تناقضی آشکار... ۳۱۰

بخش دهم

ابن تیمیه و موضع گیری دانشمندان نسبت به او

سخنانی در مورد منهاج السنة ... ۳۱۶

نوشته هایی درباره ابن تیمیه و افرادی که از او روی گردان شدند ... ۳۱۷

صفی الدین هندی ... ۳۱۸

ابن زملکانی ... ۳۱۸

ابوحیان اندلسی ... ۳۱۸

ذهبی ... ۳۲۰

تقی الدین سبکی ... ۳۲۲

صلاح الدین علائی ... ۳۲۵

صلاح الدین صفدی ... ۳۲۸

یافعی ... ۳۲۹

تاج الدین سبکی ... ۳۳۱

ابوزرعه عراقی ... ۳۳۱

ابوبکر حصنی ... ۳۳۲

ابن حجر عسقلانی ... ۳۳۹

ابن حجر مکی ... ۳۴۳

ابوالفضل عبدالله الغماری ... ۳۴۷

ظفر احمد عثمانی تهانوی ... ۳۴۷

جمعی از بزرگان ... ۳۴۹

برخی از مناظره کنندگان با ابن تیمیه و ردیه نویسان ... ۳۵۱

کتاب هایی که در ردّ ابن تیمیه نوشته شده است ... ۳۵۷

نگاشته های اهل تسنن ... ۳۵۷

نگاشته های شیعیان امامیه ... ۳۶۲

فهرست ها

آیه ها ... ۳۶۵

روایت ها ... ۳۷۱

گفتارها ... ۳۸۱

سروده ها ... ۳۸۳

کتابنامه ... ۳۸۵

بخش پنجم

ابن تیمیّه و فاطمه زهرا و امامان اهل بیت

فصل یکم

نگاهی به فضایل حضرت فاطمه زهرا

موضع ابن تیمیه در مورد مناقب و فضیلت های فاطمه زهرا علیها السلام و قضایای مربوط به ایشان مشابه موضع او در مورد مناقب حضرت امیر است، از آن جایی که این موضوع دارای اهمیت است جداگانه به آن می پردازیم.

تکذیب حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ...»

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ^(۱) می فرماید:

إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ ...^(۲)

به راسخی فاطمه پاکدامن و ورزید، پس خدا آتش را بر فرزندان او حرام ساخت.

ابن تیمیه این حدیث را تکذیب می کند و می گوید: «این حدیث به اتفاق نظر عالمان به حدیث دروغ است، دروغ بودن این حدیث برای کسانی که اهل حدیث نیستند نیز روشن است.»^(۳)

نقل حدیث در کتاب های معتبر

این حدیث را پیشوایان و حافظان بزرگ با سندهایشان روایت کرده و آن را در کتاب های معتبرشان ضمن فضیلت های سرور زنان جهانیان، فاطمه زهرا علیها السلام ذکر کرده اند. از جمله آنان: بزّار در *المسند*، ابویعلیٰ نیز در *المسند*، ابن شاهین در *السنة* نقل کرده و جلال الدین سیوطی نیز حدیث را از اینان روایت می کند.^(۳)

۱. به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل و اسامی ائمه معصوم علیهم السلام را با سلام آورده ایم.

۲ و ۳. *منهاج السنة*: ۴ / ۶۲.

۳. *إحياء الميت بفضائل أهل البيت*: ۳۵، حدیث ۳۸.

هم چنین این حدیث را طبرانی در *الکبیر*،^(۴) دارقطنی،^(۵) حاکم نیشابوری،^(۶) ابونعیم اصفهانی،^(۷) خطیب بغدادی،^(۸) ابن عساکر،^(۹) مزّی،^(۱۰) محب طبری،^(۱۱) ابن حجر عسقلانی،^(۱۲) زرقانی،^(۱۳) متقی هندی^(۱۴) و دیگران نقل کرده اند.

البته اینان «عالمان به حدیث»، هستند!

درباره سند این حدیث باید گفت: برخی مانند حاکم نیشابوری آن را صحیح می دانند، برخی مانند مزّی آن را روایت کرده اند و در مورد آن سخنی نگفته اند. مزّی می گوید: «روایت کردیم ... از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود ...» خطیب بغدادی نیز این حدیث را می آورد، ولی درباره آن سخنی نمی گوید. و ما روایت خطیب را ذکر خواهیم کرد.

برخی مانند ذهبی بر آن اشکال کرده اند، چون «عمرو بن ثابت» در سند این حدیث است. وی می گوید: «مشکل این روایت، عمرو است.»^(۱۵)

برخی مانند ابن جوزی این حدیث را جعلی می دانند. ابن جوزی این حدیث را به دو طریق روایت کرده و می گوید: در هر دو طریق «عمر بن غیاث» قرار دارد که «عمرو» نیز نامیده می شود، و دارقطنی وی را تضعیف کرده و می گوید: عمر از بزرگان شیعه است ...^(۱۶) دیدگاهی که این حدیث را جعلی می داند، قطعاً باطل است، به ویژه آن که قائل این نظر ابن جوزی است؛ چرا که پیشوایانی مانند نووی، ذهبی و سیوطی تصریح می کنند که وی در حکم

۴. المعجم الکبیر: ۲۲ / ۴۰۶ - ۴۰۷، شرح حال ۱۰۱۸.

۵. العلل الواردة في الأحادیث النبویة: ۵ / ۶۵، سؤال ۷۱۰، دوم از حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

۶. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۵، حدیث ۴۷۲۶، کتاب شناخت صحابه.

۷. حلیة الأولیاء: ۴ / ۱۸۸، شرح حال ۲۷۴، زر بن حبیش.

۸. تاریخ بغداد: ۳ / ۵۴، شرح حال ۹۹۷، محمد بن علی الرضا یکی از دوازده امام.

۹. فیض القدر شرح الجامع الصغیر: ۲ / ۵۸۶، حدیث ۲۳۰۹.

۱۰. تهذیب الکمال: ۳۵ / ۲۵۱، شرح حال ۷۸۹۹، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله.

۱۱. نخائر العقبی: ۴۸، بیان حرام شدن ذریه فاطمه بر آتش.

۱۲. المطالب العالیة فی زوائد المسابید العثمانیة: ۴ / ۷۰، حدیث ۳۹۸۷، کتاب مناقب، بخش حسن و حسین.

۱۳. شرح المواهب اللدنیة: ۳ / ۲۰۳.

۱۴. کنز العمال: ۱۸ / ۱۰۸ شماره ۳۴۲۲۰ از: بزّار، ابن عساکر، طبرانی و حاکم نیشابوری.

۱۵. میزان الإعتدال: ۳ / ۲۸۰، حرف عین، شرح حال ۶۴۰۵، عمرو بن عتاب.

۱۶. الموضوعات: ۱ / ۳۱۷، بخش ذکر ازدواج فاطمه با علی، حدیث هشتم در حرام بودن آتش بر این دو و ذریه آنان.

به جعلی بودن احادیث، تسرّع می کرد، و در کتابش که آن را «الموضوعات؛ احادیث جعلی» نامیده مبالغه و گزاف گویی کرده است ...

سخن ذهبی شاهی در بطلان حکم جعلی بودن این حدیث است. وی بعد از سخن حاکم نیشابوری که می گوید: «این حدیث صحیح است» می افزاید: «بلکه ضعیف است».

آن گاه حافظ جلال الدین سیوطی در *اللآلی المصنوعة* آن را آورده و روایت عقیلی را ذکر می کند و بعد از ذکر آن فقط این گونه می گوید: «در این حدیث نظر و بحثی است».

سپس روایت بزّار و هم چنین سخن وی را نقل می کند، آن جا که می گوید: «تا آن جا می دانیم تنها «عمر» آن را این گونه روایت کرده و کسی از وی پیروی نکرده است».

سیوطی در ادامه روایت ابن شاهین و ابن عساکر را می آورد که در آن «عمر بن غیاث» نیامده، بلکه این گونه روایت می کند: «از تلید از عاصم از زر از ابن مسعود».

و سیوطی در ادامه می افزاید: «این متابعت و پیروی از عمر است و روایت تلید را ترمذی نقل کرده است، ولی او رافضی است».

سیوطی در ادامه روایت مهرروانی را با سند خود از عاصم از زر از حذیفه نقل می کند که او این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

در این سند نه «عمر بن غیاث» است و نه «تلید».

سپس سیوطی روایت خطیب بغدادی را می آورد که در آینده آن را خواهیم آورد و در سند آن مناقشه نمی کند و شاهی نیز برای حدیث ذکر می کند.^(۱۷)

روشن شد که جعلی بودن این حدیث باطل است.

هم چنین دیدگاهی که گفت این حدیث ضعیف است نیز صحیح نیست؛ زیرا درباره شخص «عمر بن غیاث» یا «عمر بن غیاث» یا «عمر بن عتاب» جرح و اشکالی به ثبوت نرسیده است، و توضیح این امر این است که:

نخست آن که حاکم نیشابوری او را توثیق کرده و قابل اعتماد دانسته است؛ زیرا حاکم این حدیث را صحیح دانسته، در حالی که «عمر» در سند وجود دارد.

دوم آن که به نقل سیوطی در *اللآلی المصنوعة*، عقیلی و بزّار اشکالی بر این فرد ندارند، فقط عقیلی گفته: «در این حدیث، نظر و بحثی است» و بزّار گفته: «از عمر پیروی نشده است».

۱۷. *اللآلی المصنوعة في الأحادیث الموضوعة*: ۱ / ۴۰۰ - ۴۰۲، کتاب سنت، مناقب و فضیلت های اهل بیت.

سوم آن که ابونعیم این حدیث را با سند خود از معاویه بن هشام از عمرو بن غیاث از عاصم از زر از عبدالله روایت کرده و می گوید: «این حدیث عجیبی است از عاصم از زر که معاویه بن هشام تنها راوی آن است».

وی هیچ اشکالی به «عمر» یا «عمرو» وارد نمی کند.

چهارم آن که ضعیف شمردن این شخص، آن طور که از دارقطنی نقل شد، استناد به مذهب او دارد، زیرا از او نقل شده که گفته: «عمر ضعیف و از بزرگان شیعه است».

روشن است که شیعه و یا حتی رافضی بودن شخصی به وثاقت او آسیبی نمی رساند، همان طور که حافظ ابن حجر در *مقدمه فتح الباری* گفته است.

یا این که ضعیف دانستن او به سبب منکر الحدیث بودن او نزد آنان است، ابن ابی حاتم می گوید: «عمر بن غیاث حضرمی از عاصم بن ابی النجود روایت می کند، و ابونعیم و معاویه بن هشام از عمر بن غیاث روایت می کنند. شنیدم پدرم این مطلب را می گفت و می افزود: عمر بن غیاث منکر الحدیث است و از فرقه مرجئه به شمار می رود».^(۱۸)

ولی این بار نسبت «مرجئه» بودن به عمر بن غیاث داده شده!!

ولی حق آن است که عمر بن غیاث ثقه و مورد اعتماد است و حدیث نیز صحیح است، آن سان که حاکم نیشابوری و پیروان وی می گویند. ولی برخی عالمان اهل تسنن چون دیدند که عمر بن غیاث، فضیلت های اهل بیت علیهم السلام را روایت می کند، به هر وسیله ای در تلاشند که اعتبار او را زیر سؤال ببرند و در این راستا اسم او را به شکل های مختلف نقل کرده اند، گاهی به وی نسبت شیعه بودن داده اند و گاهی گفتند که او از مرجئه به شمار می رود. برخی از آنان نیز مانند ابن عدی به این نسبت یقین ندارند که می گوید: «گفته می شود وی از مرجئه بوده است».^(۱۹)

برخی دیگر تنها می گویند: «او منکر الحدیث است».

حقیقت آن است که این حدیث صحیح است، همان طور که حاکم نیشابوری تصریح می کند، اما حافظ مزّی این حدیث را روایت کرده و سکوت می کند. او نه مثل حاکم نیشابوری با انصاف است و نه مثل کسانی که آن را ضعیف شمرده اند، بی انصاف.

۱۸. *الجرح والتعديل*: ۶ / ۱۲۸، شرح حال ۶۹۸، عمر بن غیاث الحضرمی.

۱۹. *لسان المیزان*: ۵ / ۲۲۰، شرح حال ۶۱۶۸، عمرو بن غیاث.

افزون بر این، این حدیث از طرق دیگری غیر از این طریق روایت شده و شواهدی نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. پیش تر در کلام سیوطی در *اللائی المصنوعة* به این نکته اشاره کردیم. ما اکنون آنچه ابن شاهین و خطیب بغدادی روایت کرده اند، می آوریم:

ابن شاهین می گوید: «احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمان همدانی از یونس بن سابق — به شکل قرائت — از حفص بن عمر ابلی از عبدالملک بن ولید بن معدان و سلام بن سلیم قاری از عاصم بن بهدله از زر بن حبیش نقل می کند که حذیفة بن یمان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ ... ;

فاطمه عفت خود را نگهداشت و پاکدامنی ورزید، پس خدا آتش را بر فرزندان او حرام ساخت.

احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمان از محمد بن عبید بن عتبة از محمد بن اسحاق بلخی از تلید از عاصم از زر نقل می کند که عبدالله (ابن مسعود) گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ ... ; (۲۰)

فاطمه عفت خود را نگهداشت و پاکدامنی ورزید، پس خدا آتش را بر فرزندان او حرام ساخت.

خطیب بغدادی در شرح حال «محمد بن علی» که همان امام جواد فرزند امام رضا علیهما السلام است، می گوید:

حافظ ابونعیم از احمد بن اسحاق از ابراهیم بن نائله نقل می کند که جعفر بن محمد بن یزید می گوید: در بغداد بودم که محمد بن منذر بن مهریز به من گفت: می خواهی تو را پیش فرزند رضا ببرم؟
گفتم: آری.

او مرا پیش فرزند رضا علیه السلام برد، سلام کردیم و نشستیم. او درباره این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: فاطمه عفت خود را نگهداشت و پاکدامنی ورزید، پس خدا آتش را بر فرزندان او حرام ساخت، پرسید.

ایشان فرمود: این حدیث به حسن و حسین اختصاص دارد. (۲۱)

۲۰. *المنتقى من فضائل فاطمة الزهراء عليها السلام*: ۱۷ — ۱۸، رساله یکم، حدیث های ۱۱ و ۱۲.

۲۱. *تاریخ بغداد*: ۳ / ۵۴، شرح حال ۹۹۷، محمد بن علی الرضا یکی از دوازده امام.

این سخن نشان می‌دهد این حدیث شهرت داشت و این که این حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صادر شده امری مسلم بوده است و سؤال راوی تنها درباره «ذریه» بوده که چه کسانی را شامل می‌شود.

برای آگاهی از شواهد این حدیث می‌توانید به *اللآلی المصنوعة و فیض القدير و شرح المواهب اللدنیة* مراجعه کنید... ما برای پرهیز از طولانی شدن بحث، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

تکذیب حدیث خشم فاطمه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه فرمود:

يا فاطمة! إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضائك;

ای فاطمه! به راستی خدا به خشم تو خشمناک می‌شود و به رضای تو راضی می‌شود.

علامه حلی رحمه الله می‌گوید: همگان روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است.

ابن تیمیه در پاسخ علامه حلی رحمه الله می‌گوید: این حدیث دروغی است که به پیامبر نسبت می‌دهد. کسی این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکرده است و در هیچیک از کتاب‌های حدیثی معروف این حدیث دیده نمی‌شود. این حدیث، سند شناخته شده‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ نه به شکل حدیث صحیح و نه به شکل حدیث حسن. (۲۲)

این حدیث نیز مانند حدیث پیشین که به وسیله شماری از پیشوایان شهیر و حافظان در کتاب‌های حدیثی و یا کتاب‌هایی که در فضایل نگاشته شده، روایت شده است. برخی از آنان نیز این حدیث را در شرح حال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ذکر کرده‌اند. از روایان این حدیث می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

ابوزرعه رازی،

ابن ابی حاتم رازی،

این دو تن در طریق روایت رافعی هستند. (۲۳)

ابویعلی موصلی،

ابوالقاسم طبرانی،

۲۲. منهاج السنة: ۴ / ۲۴۸.

۲۳. التدوین فی أخبار قزوین: ۳ / ۱۱، بخش ذال.

حاکم نیشابوری،
ابونعیم اصفهانی،
ابوالقاسم ابن عساکر،
متقی هندی این حدیث را از افراد مذکور روایت کرده است. (۲۴)
ابوالحجاج مزّی، (۲۵)
ابن اثیر جزری، (۲۶)
ابن حجر عسقلانی، (۲۷)
جلال الدین سیوطی، (۲۸)
و متقی هندی، (۲۹)

اینک قضاوت با شماست که چه کسی دروغ می گوید؟!
افزون بر این، حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید: «این حدیث، سند صحیحی دارد، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند».
بنابراین، حدیث سند معروف و شناخته شده ای از پیامبر دارد و صحیح است.
ذهبی در *التلخیص* در پی عبارت حاکم نیشابوری می نویسد: «بلکه حسین منکر الحدیث است که جایز نیست به حدیث وی استدلال شود».
ولی تتی چند از حافظان حدیث مانند ابن حجر عسقلانی، سبکی و غیر این دو می گویند:
شایسته است در افرادی که ذهبی آنان را ضعیف شمرده تأمل و تحقیق شود ... (۳۰).
و این مورد نیز از همان موارد است، زیرا «حسین بن زید بن علی» که در سند روایت آمده، از رجال ابن ماجه است و گروهی از بزرگان از وی روایت کرده اند (۳۱) و حافظ ابن حجر تصریح می کند که وی راست گفتار است. (۳۲)

۲۴. *کنز العمال*: ۱۲ / ۱۱۱، حدیث ۳۴۲۳۸، بخش پنجم «در فضایل اهل بیت»، فصل دوم، اِکمال (کامل کردن).

۲۵. *تهذیب الکمال*: ۳۵ / ۲۵۰، شرح حال ۷۸۹۹، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲۶. *أسد الغابة*: ۵ / ۵۲۲، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲۷. *تهذیب التهذیب*: ۱۲ / ۳۹۲، شرح حال ۹۰۰۵، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲۸. *الخصائص الكبرى*: ۳ / ۱۷۸، بخشی در مورد برتری دادن دختران و همسران رسول خدا توسط ایشان بر زنان جهانیان.

۲۹. *کنز العمال*: ۱۲ / ۱۱۱، حدیث ۳۴۲۳۸، بخش پنجم «در فضایل اهل بیت»، فصل دوم، اِکمال (کامل کردن).

۳۰. برای نمونه مراجعه کنید به: *لسان المیزان*: ۵ / ۴۲، شرح حال ۵۸۸۹، علی بن صالح انماطی.

بر این پایه، حدیث همان طور که حاکم نیشابوری می گوید: صحیح است. طبرانی این حدیث را چنین روایت می کند: «محمد بن عبدالله حضرمی از عبدالله بن محمد بن سالم قزاز از حسین بن زید بن علی ...» تا آخر حدیث. (۳۳)

هیثمی می گوید: «سند این حدیث، حسن است». (۳۴)

بنابراین، روشن شد که حاکم نیشابوری این حدیث را صحیح و هیثمی آن را حسن می داند ... و از این رو دروغ گو کسی است که می گوید: «این حدیث در هیچ یک از کتاب های حدیثی معروف دیده نمی شود. این حدیث سند شناخته شده ای از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، نه به شکل حدیث صحیح و نه به شکل حدیث حسن».

ازدواج امیر مؤمنان علی با فاطمه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را به ازدواج امیر مؤمنان علی علیه السلام در آورد. ابن تیمیه با این مطلب این گونه مقابله می کند که این ازدواج البته فضیلتی برای علی به شمار می رود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله دو تن از دختران خود را به ازدواج عثمان در آورد و این نیز فضیلتی برای عثمان به شمار می آید. وی در این باره چنین می گوید:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را به ازدواج علی در آورد، فضیلتی برای علی است همان طور که دو تن از دختران خود را به ازدواج عثمان در آورد و این نیز فضیلتی برای عثمان است. به همین سبب به عثمان «ذو النورین» می گفتند. (۳۵)

سرزنش علی نه عثمان

ابن تیمیه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه عثمان را سرزنش نکرد، ولی علی را سرزنش کرد.

فرا تر این که ابن تیمیه ازدواج عثمان را برتر می داند! و می نویسد:

۳۱. بنگرید به: تهذیب الکمال: ۶ / ۳۷۶، شرح حال ۱۳۱۰، حسین بن زید بن علی.

۳۲. تقریب التهذیب: ۱۰۶، حرف هاء، شرح حال ۱۳۲۱، حسین بن زید بن علی.

۳۳. المعجم الكبير: ۱ / ۱۰۸، شرح حال ۱۸۲.

۳۴. مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۳، کتاب مناقب، بخش مناقب و فضیلت های فاطمه.

۳۵. منهاج السنة: ۴ / ۳۶.

«کسی که می گوید: سراغ نداریم پیامبر صلی الله علیه وآله در موردی عثمان را سرزنش کرده باشد، ولی چند بار علی را سرزنش کرده است، دور از حقیقت سخن نگفته است؛ زیرا زمانی که علی خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند، فاطمه از وی به نزد پدرش شکایت برد...» (۳۶)

ابن تیمیه در جایی دیگر از کتابش می نویسد:

«عثمان در دامادی پیامبر همواره مورد ستایش بوده است و کاری از او سر نزد که عتاب و سرزنش پیامبر را در پی داشته باشد تا آن جا که پیامبر فرمود: اگر دختر سومی داشتیم، آن را به ازدواج عثمان در می آوردم.

این مطلب نشان می دهد که دامادی عثمان برای پیامبر کامل تر از دامادی علی بوده است.» (۳۷)

این موضوع از چند محور قابل بررسی و نقد است:

يك. ابوبکر و عمر به خواستگاری فاطمه زهرا علیها السلام آمدند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نپذیرفت و این گونه عذر آورد که ازدواج فاطمه علیها السلام به امر خدا محقق می شود. سپس هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به خواستگاری فاطمه آمد، پیامبر فاطمه علیها السلام را به ازدواج ایشان در آورد و به صراحت فرمود که این ازدواج به امر خدا بوده است.

در این زمینه احادیث صحیح فراوانی نقل شده است. (۳۸)

۳۶. همان: ۴ / ۲۴۲.

۳۷. همان: ۸ / ۲۳۵.

۳۸. این احادیث در روایت های: نسائی، ابن جریر طبری، طبرانی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابن عساکر، بیهقی، هیثمی، متقی هندی و دیگران آمده است. برای آگاهی بیش تر ر.ک: **الخصائص**: ۱۷۱ - ۱۷۲ شماره ۱۲۳ به بعد، حدیث ۱۲۶، بیان آنچه بین تمام جهانیان تنها مختص علی علیه السلام درباره فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است، **مجمع الزوائد**: ۹ / ۲۰۴، کتاب مناقب، بخشی در فضیلت فاطمه و ازدواج وی با علی رضی الله عنهما، هیثمی تصریح می کند رجال این حدیث همگی از افراد ثقه و مورد اعتماد هستند. **کنز العمال**: ۱۱ / ۳۴۴، حدیث ۳۲۸۹۱، کتاب فضیلت ها، فضیلت های علی رضی الله عنه، **فیض القدير شرح الجامع الصغير**، ۲ / ۲۷۱ - ۲۷۲، حدیث ۱۶۹۳، **نخائر العقبی**: ۲۷ - ۲۹، بیان آنچه در مهریه و چگونگی ازدواج فاطمه علیها السلام وارد شده است، ۲۹ - ۳۰، بیان این که ازدواج فاطمه با علی علیهما السلام با دستور خدا صورت گرفت، ۸۶، بیان این که خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد تا علی علیه السلام را داماد خویش اختیار کند.

از این روست که برخی از صحابه آرزو داشتند که با فاطمه علیها السلام ازدواج کنند و داماد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شوند و این را ارزشمندتر از هر آنچه خورشید به آن می تابد، می دیدند. (۳۹)

کوتاه سخن آن که این هم از فضیلت های خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار می رود و پیداست که موجب برتری آن حضرت بر ابوبکر، عمر و عثمان است.

دو. از گذشته بحثی گسترده بین عالمان شیعه و سنی بوده است آیا زینب که به ازدواج ابوالعاص بن ربیع درآمد و رقیه و ام کلثوم که به ازدواج عثمان درآمدند، به واقع دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند؟

این مطلب بحث مفصلی را می طلبد که این جا جای بحث آن نیست.

سه. ابن تیمیه می گوید: از عثمان کاری سر نزد که سرزنش و عتاب پیامبر را در پی داشته باشد. این مطلب جای بحث بسیار دارد و قابل مناقشه است که این جا جای بحث آن نیست، ولی به زودی خواهیم گفت که پیامبر تمامی صحابه به جز امیر مؤمنان علی علیه السلام را مورد نکوهش قرار داده است.

چهار. ابن تیمیه می گوید: پیامبر فرمود: «اگر دختر سومی داشتم...» ولی ابن سعد می گوید: پیامبر فرمود: «اگر ده دختر داشتم همه را به ازدواج عثمان در می آوردم». (۴۰) به راستی کدام يك از این دو نقل درست است؟

ابن تیمیه این روایت را بدون راوی و بدون سند نقل می کند؛ در حالی که خود همواره در بحث ها سند صحیح می خواهد!! البته محقق کتاب او در پاورقی بر این روایت سندی را ارائه می کند سپس به صراحت آن را ضعیف می شمارد.

ابن سعد نیز در عنوان «أم کلثوم دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله» مادر او را نام می برد و به همسر نخست او؛ یعنی عتبه بن ابی لهب اشاره می کند، آن گاه می گوید: عثمان با أم کلثوم ازدواج کرد و او نزد عثمان از دنیا رفت و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اگر ده دختر داشتم همه را به ازدواج عثمان در می آوردم».

اما سند این روایت کجاست؟

۳۹. خصائص امیرالمؤمنین: ۱۷۱ - ۱۷۲، حدیث ۱۲۶، بیان آنچه بین تمام جهانیان تنها مختص علی علیه السلام است.

۴۰. الطبقات الکبری: ۸ / ۳۱، شرح حال ۴۱۰۰، ذکر دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله، ام کلثوم دختر رسول خدا.

افزون بر این، اگر رفتار عثمان با این دو دختر را ملاحظه کنیم، قطعاً دروغ بودن امثال این دو روایت را در می‌یابیم!

پنج. ابن تیمیه می‌گوید: علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرد و فاطمه از این کار به پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت کرد. آن‌گاه پیامبر خطبه ای خواند و فرمود

داستان خواستگاری دختر ابوجهل

ابن تیمیه بارها این روایت ساختگی را در کتابش می‌آورد و هر جا در تنگنا قرار می‌گیرد و راه‌گریزی نمی‌یابد، به این روایت استناد می‌کند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله سه تن از دختران خود را به ازدواج افرادی از بنی امیه در آورد، بزرگ‌ترین دخترش را به ازدواج ابوالعاص بن ربیع بن امیه بن عبد شمس در آورد و او را هنگامی که علی خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند، مورد ستایش قرار داد...»^(۴۱)

ابن تیمیه این مطلب را در سیاق مطالبی می‌آورد که در صدد دفاع از بنی امیه است!! در جای دیگر می‌نویسد: «علاّمه حلّی» می‌گوید: همگان روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مَنِّي مِنْ آذَانِي وَمِنْ آذَانِي آذَى اللَّهِ؛

فاطمه پاره تن من است، هر کس وی را بیازارد مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است.

این حدیث با این متن روایت نشده است، بلکه به شکل دیگر روایت شده است. هم‌چنین در سیاق حدیث خواستگاری علی از دختر ابوجهل نیز روایت شده است، آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه وآله خطبه ای خواند و فرمود ...»^(۴۲)

ابن تیمیه این سخن را در دفاع از ابوبکر که فاطمه علیها السلام را آزرده است ...!! وی در بحثی دیگر می‌گوید: «آنچه در مورد زنان پیامبر ذکر شده، به سان سخنانی است که درباره برخی از اهل بیت ایشان و دیگر صحابه گفته شده است که وعده بهشت به آنان داده شده است، زیرا علی هنگامی که از دختر ابوجهل خواستگاری کرد ...»^(۴۳)

۴۱. منهاج السنة: ۴ / ۱۴۵.

۴۲. همان: ۴ / ۳۱۴ - ۳۱۵.

۴۳. همان: ۴ / ۳۱۴ - ۳۱۵.

هم چنین ابن تیمیه این سخن را در دفاع از حفصه و عایشه می گوید، همان دو زنی که خدای متعال در آیه شریفه درباره آن ها می فرماید:

(وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ)؛^(۴۴)

و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نمان گفت، و همین که وی آن را به زن دیگر گزارش داد و خدا پیامبر را بر آن مطلع گردانید، پیامبر بخشی از آن را اظهار کرد و از گفتن بخشی دیگر خودداری نمود. پس چون مطلب را به آن زن خبر داد، وی گفت: «چه کسی این را به تو خبر داده؟» گفت: «مرا آن دانای آگاه خبر داده است».

این آیه در مورد این دو تن نازل شد، زیرا در حدیث صحیح آمده است که منظور از «بعض از أزواجه» حفصه و عایشه بودند

همو در بخشی دیگر از کتابش می نویسد: «و همین طور است خواستگاری علی از دختر ابوجهل که باعث خشم پیامبر صلی الله علیه و آله شد و علی از این تصمیم منصرف گردید».^(۴۵)
ابن تیمیه این سخن را در توجیه سخن عمر می آورد که گفت:

إِنَّ النَّبِيَّ لِيَهْجُرَ؛

پیامبر هذیان می گوید!!

وی در سیاقی دیگر چنین می گوید:

«... آن گاه که علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن خطبه معروف را ایراد فرمود. چیزی مانند این هرگز در مورد ابوبکر اتفاق نیفتاد».^(۴۶)

این سخن ابن تیمیه نیز در دفاع از ابوبکر و دیگران و در پاسخ به سخن علامه حلی است، آن جا که علامه می گوید: «خدای متعال در قرآن اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مورد عتاب و سرزنش قرار داده به جز علی علیه السلام که به نیکی از او یاد کرده است. این مطلب بیان گر برتری علی است. بنابراین، همو امام است».

افزون بر این، سخن علامه حلی، عین متن حدیثی است که از ابن عباس نقل شده است. در این حدیث که طبرانی و ابن ابی حاتم و دیگران ... روایت کرده اند، ابن عباس می گوید:

۴۴. سوره تحریم، آیه ۳.

۴۵. منهاج السنة: ۶ / ۲۸.

۴۶. همان: ۷ / ۲۳۵.

ما أنزل الله (يا أيها الذين آمنوا) إلا وعلی امیرها وشریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد فی غیر مکان، وما ذکر علیاً إلا بخیر؛^(۴۷)

هیچ آیه ای از آیات «ای کسانی که ایمان آورده اید» نازل نشد، (یعنی هیچ آیه ای در خطاب به مؤمنان نازل نشد) مگر آن که علی سرآمد و امیر آنان بود. خدا چندین بار اصحاب محمد را مورد سرزنش قرار داده است، ولی از علی تنها به نیکی یاد کرده است.

ابن تیمیه می گوید: «علی تصمیم گرفت با دختر ابوجهل ازدواج کند که پیامبر صلی الله علیه وآله خشمگین شد و علی از این کار منصرف گردید».^(۴۸)

ابن تیمیه این بار این قضیه ای را بدون هیچ گونه مناسبتی می آورد تا پاسخی به کلام علامه داده باشد که فرمود: پیروزی خیبر به دستان امیر مؤمنان علی علیه السلام محقق گشت و ابوبکر و عمر مغلوب گشتند، و هم چنین فتح مکه به واسطه امیر مؤمنان علی علیه السلام اتفاق افتاد. گویا ابن تیمیه با این عبارت می خواهد بر این که ابوبکر و عمر در جنگ خیبر فرار کردند و در فتح مکه هیچ گونه نقشی نداشتند، سرپوشی گذاشته باشد!!

گفتنی است ما در نگاشته جداگانه ای خبر خواستگاری امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابوجهل را با عنوان *خواستگاری ساختگی* در روایت احمد بن حنبل در *المسند*، *صحیح بخاری*، *صحیح مسلم* و هم چنین در *سنن چهارگانه* و نیز در روایت حاکم نیشابوری در *المستدرک علی الصحیحین*، بررسی و نقد کرده ایم.

در این نگاشته اثبات کرده ایم که این روایت دروغ است و هیچ پایه و اساسی ندارد، بلکه تنها برای پایین آوردن شأن پیامبر خدا، امیر مؤمنان علی و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین، جعل شده است. برای اطلاع بیش تر به این نگاشته مراجعه فرمایید.^(۴۹)

ابن تیمیه و نگاهی به رفتار امت با زهرای مرضیه بعد از پیامبر

ابن تیمیه درباره آنچه بین فاطمه زهرا سلام الله علیها و ابوبکر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گذشت، اظهار نظر کرده است. ولی سخنان او در این زمینه بسیار آشفته است. فاطمه زهرا علیها السلام ارث خویش از پدرش را از ابوبکر خواست و در این باره به ابوبکر فرمود:

۴۷. تاریخ الخلفاء: ۱۷۱.

۴۸. منهاج السنة: ۸ / ۱۲۳.

۴۹. ر.ک: *خواستگاری ساختگی، بررسی و نقد داستان خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل* شماره ۳ از سلسله پژوهش های اعتقادی، از همین نگارنده.

أثرث أباك ولا أرث أبي:

آیا تو از پدرت ارث می بری ولی من ارث نمی برم؟

ابن تیمیه این موضوع را انکار می کند و می گوید: «معلوم نیست که این سخن را فاطمه گفته باشد». (۵۰)

ولی در ادامه هنگامی که پاره ای از روایت ها در این قضیه را نقل می کند می گوید: «این احادیث نزد عالمان ثابت و شناخته شده است و برخی از آن ها بیان گر این است که فاطمه رضی الله عنها خواستار ارث خویش از رسول خدا صلی الله علیه وآله بود ...» (۵۱)

ابن تیمیه در جای دیگر، منکر آن است که فاطمه علیها السلام خواستار چیزی که پیامبر به عنوان هدیه به ایشان داده بود و می نویسد:

«شنیده نشده که فاطمه رضی الله عنها، ادعا کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله فدک را به وی بخشید. این مطلب نه در حدیث ثابت و متصلی وجود دارد و نه شاهی بر این مطلب گواهی داده است». (۵۲)

به پندار ابن تیمیه وقتی فاطمه علیها السلام ارث خود از پیامبر را مطالبه کرد و ابوبکر در پاسخ، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد که می فرماید: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی نهیم»، ایشان سخن ابوبکر را قبول کرد ... وی در این باره می نویسد: «وقتی فاطمه از حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله آگاه شد، آن را پذیرفت و بازگشت». (۵۳)

آن گاه ابن تیمیه در گمراهی خود غوطه ور می شود و به پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله اشکال می کند و می گوید: «دوری فاطمه از گمان و هوای نفس، برتر و مقدم از دوری ابوبکر از گمان و هوای نفس نیست، زیرا ابوبکر امامی است که برای مسلمانان کار می کند، نه برای خودش و اگر چیزی گرفت، برای خودش نبود؛ بلکه برای مسلمانان بود، ولی فاطمه خواستار مال برای خودش بود. به ضرورت می دانیم که دوری حاکم از پیروی هوای نفس بیش تر از دوری مخالف اوست که خواستار چیزی برای خود است و دانش ابوبکر و دیگران به این قضیه و مانند آن، به خاطر کثرت معاشرت و همراهی پیامبر صلی الله علیه وآله، از دانش فاطمه بیش تر است.

۵۰. منهاج السنه: ۴ / ۱۹۴.

۵۱. همان: ۴ / ۲۳۴.

۵۲. همان: ۴ / ۲۳۰.

۵۳. همان: ۴ / ۲۳۴.

و اگر دانش ابوبکر به مثل این قضیه بیش تر و عدالت وی مقدم باشد، کسی که فاطمه را عالم تر از ابوبکر در این قضیه معرفی می کند، نادان ترین مردمان است؛ به ویژه آن که همه مسلمانان که هیچ غرضی ندارند، در این قضیه حق را به ابوبکر می دهند، زیرا جمیع فقیهان بزرگ و پیشوا قائل هستند که پیامبران مالی را به ارث نمی نهند ... در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر روایت شده که فرمود: قومی که اداره امورشان را به زن بسپارند، رستگار نمی شوند.

پس چگونه رواست که امت از آنچه که از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آورده، دست بردارد و آنچه را بپذیرد که از فاطمه نقل می شود. از ایشان میراثی را مطالبه کرد که می پنداشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث می برد»^(۵۴).

ابن تیمیه در ادامه می افزاید:

«هیچ کس از مسلمانان نیست که بگوید: فاطمه رضی الله عنها مورد ستم واقع شد و حقی نزد ابوبکر و عمر دارد و این دو بر او ستم روا داشتند و هیچ کسی حتی يك کلمه در این باره نگفته است. اگر مطلب از این قرار است، نشان می دهد آنان می دانستند که فاطمه مورد ستم واقع نشد، زیرا در غیر این صورت، عدم یاری وی توسط مسلمانان یا به خاطر عجز و ناتوانی از کمک به ایشان بود و یا ناشی از کوتاهی و ضایع کردن حق او و یا به دلیل دشمنی با وی بود ... که همه این امور باطل است ...»^(۵۵).

پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه

ما در این جا به طور اختصار و بر اساس آنچه در کتب معتبر اهل تسنن آمده نکاتی را درباره قضیه فدک ذکر می کنیم تا بطلان کلام ابن تیمیه روشن شود:

۱. فدک از آن فاطمه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دوران زندگی خویش، فدک را به دخترش فاطمه سلام الله علیها بخشید. سپس ابوبکر فدک را از آن بانو گرفت. احادیث اهل تسنن نیز بیان گر همین مطلب است. برای

۵۴. همان: ۵ / ۵۲۲ - ۵۲۳.

۵۵. همان: ۴ / ۳۶۰.

نمونه حافظ جلال الدین سیوطی در تفسیر آیه شریفه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)؛^(۵۶) «حق خویشاوند را به او بده» از بزّار، ابویعلی، ابن ابی حاتم و ابن مردویه آورده که ابوسعید خدری گفت: هنگامی که آیه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید.

سیوطی در ادامه می افزاید: ابن مردویه نیز نقل می کند که ابن عباس، گفت: هنگامی که آیه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله، فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.^(۵۷)

در این احادیث بزرگان اهل سنت، به صراحت آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله در مقام اطاعت فرمان الهی به دادن حق ذی القربی، فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید» و «عطا کرد» ...

به راستی چه حدیثی صریح تر از این؟

راویان این حدیث هم پیشوایان بزرگی هستند که ابن تیمیه و بقیه اهل سنت به آنان اعتماد دارند و بر حدیث آنان تکیه می کنند!

بنابراین، سخن ابن تیمیه که گفت: «شنیده نشده که فاطمه رضی الله عنها، ادّعا کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله فدک را به وی بخشید ...»، دروغ است.

از این حدیث، نکاتی چند قابل استفاده است:

۱. فاطمه علیها السلام «ذی القربی» است.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، به دستور خدا، فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.

۳. فاطمه علیها السلام، فدک را از رسول خدا صلی الله علیه وآله دریافت کرد.

۴. فاطمه علیها السلام بر فدک مسلط بود و امور آن با ایشان اداره می شد.

۵. ابوسعید خدری و ابن عباس از شاهدان این قضیه هستند.

بنابراین، روشن است که گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام، ابطال دستور خدا و ردّ پیامبر او و مخالفت با شریعت و دین بود.

۲. مطالبه فدک

۵۶. سوره اسراء، آیه ۲۶.

۵۷. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۴ / ۳۲۰، سوره اسراء، آیه ۲۶.

فاطمه علیها السلام ابتدا خواستار رفع سلطه ابوبکر از این ملک بود که پیامبر به ایشان بخشیده بود، ولی ابوبکر سخن ایشان را نپذیرفت، فاطمه سلام الله علیها بر این مطلب شاهدانی آورد، ولی ابوبکر سخن آنان را نیز نپذیرفت. آن گاه بود که فاطمه سلام الله علیها، فدک و غیر آن را به عنوان میراث ایشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله مطالبه کرد ...

و احادیث صحیحی بیان گر این امر هستند، همان طور که خود ابن تیمیه به آن اذعان دارد.

۳. خشم فاطمه از ابوبکر

در این احادیث به صراحت آمده که فاطمه سلام الله علیها تا هنگام رحلت از ابوبکر خشمگین بود و از او دوری می کرد ...^(۵۸) پس این که ابن تیمیه گفت: «فاطمه سخن ابوبکر را پذیرفت و بازگشت»، دروغی است به ایشان نسبت می دهد.

۴. استدلال از قرآن

در پاسخ به تمام استدلال هایی که فاطمه زهرا سلام الله علیها از قرآن و شریعت اسلام آورد، ابوبکر تنها به نقل حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله بسنده می کند که تنها راوی این حدیث، خود اوست و هیچ کس دیگری این حدیث را از پیامبر نشنیده است ... و بزرگان اهل سنت به صراحت می گویند که این حدیث را تنها ابوبکر روایت کرده است.

برای نمونه حافظ جلال الدین سیوطی می گوید: «در میراث پیامبر اختلاف شد و کسی حکم آن را نمی دانست. فقط ابوبکر گفت: از رسول خدا علیه الصلاة والسلام شنیدم

که گفت: ما پیامبران چیزی به ارث نمی نهیم، آنچه باقی می گذاریم صدقه است».^(۵۹)

نظیر این سخن را ابن حجر مکی نیز دارد.^(۶۰)

۵۸. صحیح البخاری: ۳ / ۲۵۲، حدیث ۷۰۴، کتاب غزوه ها، باب «غزوه خیبر»، صحیح مسلم: ۳ / ۱۳۸۰، حدیث ۱۷۵۹، کتاب جهاد و سیره ها، بابی در مورد سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: «آنچه از ما باقی مانده، به ارث نمی نذاریم بلکه آن صدقه است».

۵۹. تاریخ الخلفاء: ۷۳، خلیفه اول، فصلی در مورد آنچه در خلافت وی واقع شد.

۶۰. الصواعق المحرقة: ۳۸، بخش اول، فصل پنجم.

پیشوایان اهل سنت نیز به این مطلب تصریح دارند و بر این اساس است که درباره جایز بودن تخصیص قرآن به این روایت یا عدم جواز آن سخن می گویند. زیرا این روایت خبر واحد است و هنگامی که از مسئله جواز تعبد به خبر واحد بحث می کنند، کسانی که فائل به جواز تعبد هستند می گویند: این روایت، خبر واحدی از ابوبکر است که به آن عمل شده است ... (۶۱)

بنابراین، ادعای روایت این حدیث توسط غیر ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وآله دروغ است.

۵. ابوبکر تنها راوی حدیث

برخی از عالمان اهل سنت تصریح می کنند که ابوبکر نیز این حدیث را از پیامبر نشنیده و روایت نکرده است، بلکه این روایت را «مالك بن اوس بن حدثان» جعل کرده است ...!!

این سخن، گفتار پیشوای بزرگی از امامان و پیشوایان اهل سنت در رجال و حدیث است، ولی به خاطر همین گفتار، برخی از اهل سنت مانند ذهبی، از وی بدگویی می کنند و به او ناسزا می گویند ... این امام و پیشوا، ابومحمد عبدالرحمان بن یوسف معروف به ابن خراش بغدادی است که در سال ۲۸۳ درگذشته است.

ابن مدینی درباره ابن خراش بغدادی می نویسد:

«او از افراد نام برده و شمرده شده در حفظ و فهم حدیث و رجال بود.»

خطیب بغدادی درباره او می نویسد: «ابن خراش یکی از کسانی بود که برای به دست آوردن حدیث، بار سفر به مناطق مختلف می بست و کسی است که به حفظ و شناخت حدیث ستوده شده است.»

ابونعیم نیز در مورد وی می گوید: «حافظ تر از ابن خراش ندیدم.»

سیوطی درباره او می گوید: «ابن خراش، حافظ با مهارت و ناقد (حدیث) بود ...»

ابن خراش چنین شخصیتی است. وقتی از او درباره حدیث «ما پیامبران چیزی به ارث نمی نهیم، آنچه باقی می گذاریم صدقه است» سؤال شد گفت: باطل است.

پرسیده شد: چه کسی به جعل آن متهم است؟

۶۱. برای اطلاع بیش تر به منابع ذیل مراجعه کنید: شرح مختصر الأصول، المحصول فی علم الأصول، کشف الأسرار فی شرح الأصول یزدوی، مسلم الثبوت فی علم الأصول و کتاب های دیگر.

گفت: مالك بن اوس». (۶۲)

۶. خلفا و بطلان حدیث ابوبکر

آنچه به تأکید، بطلان این حدیث را روشن می‌کند، کاری بود که عمر، عثمان، عمر بن عبدالعزیز و دیگر حاکمان کردند. آنان فدک را به فرزندان زهرا علیها السلام بازگرداندند و این کار آنان خط باطلی بر کردار و گفتار ابوبکر بود. (۶۳)

۷. یورش به خانه فاطمه زهرا

ابن تیمیه، حمله آنان به خانه حضرت زهرا طاهره علیها السلام و بی حرمتی به ایشان و اهل بیت را انکار نمی‌کند. کجا توان چنین انکاری را دارد در حالی که خود ابوبکر به آن اذعان دارد و آرزو می‌کند که به چنین کاری دست نمی‌زد، زیرا وی اندکی قبل از مرگش می‌گوید:

لیتني كنت ترکت بیت فاطمة لم أكسبه؛ (۶۴)

ای کاش خانه فاطمه را رها می‌کردم و به آن هجوم نمی‌بردم.

ولی ابن تیمیه این کار را با بی شرمی به شکل سخیفی توجیه می‌کند و می‌گوید: به خانه فاطمه هجوم آورد تا ببیند آیا در خانه از مال خدا چیزی وجود دارد که آن را تقسیم کند و به مستحق آن بدهد، سپس به نظرش رسید که اشکالی ندارد که آن را برای اهل خانه بگذارد، زیرا جایز است که از مال «فیء» (۶۵) به ایشان بدهد. (۶۶)

آن چه گذشت خلاصه کلامی در این موضوع بود. کسی که خواستار شرح جزئیات مطلب است می‌تواند به کتاب‌هایی که عالمان بزرگ ما در این موضوع نگاشته‌اند، مراجعه کند. البته ما بخشی از این جزئیات را در شرح *منهاج الكرامة* آورده ایم.

۶۲. برای آگاهی بیش‌تر به منابع ذیل مراجعه کنید: *تنکرة الحفاظ*: ۲ / ۶۸۵، شرح حال ۷۰۵، ابن خراش. *میزان الاعتدال*: ۲ /

۶۰۰، حرف عین، شرح حال ۵۰۰۹، عبدالرحمان بن یوسف بن خراش حافظ، *لسان المیزان*: ۴ / ۳۲۲، شرح حال

۵۱۳۱، عبدالرحمان بن یوسف بن خراش حافظ، *طبقات الحفاظ*: ۳۰۱، شرح حال ۶۸۱، ابن خراش.

۶۳. برای آگاهی بیش‌تر در خصوص مسأله فدک ر.ک: *فدک در فرائز و تشییب* شماره ۷ از سلسله پژوهش‌های اعتقادی.

۶۴. *الأموال*: ۱۴۴، حدیث ۳۵۳، ابن سلام، جزء دوم، بخش پیامبر و حکم اسیرانی که به قهر و غلبه تسلیم شدند. *تاریخ*

الطبری: ۲ / ۶۱۹، سال ۱۳، ذکر اسامی قاضیان و کاتبان او و عاملان جمع‌آوری صدقات.

۶۵. *اموال فیء*، اموالی است که از کفار بدون جنگ گرفته می‌شود.

۶۶. *منهاج السنة*: ۸ / ۲۹۱.

فصل دوم

نگاهی به فضایل امام حسن و امام حسین

ابن تیمیه نسبت های دروغ بسیاری به امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سیّد و سرور جوانان بهشت داده است. وی تلاش می کند که شأن آن دو بزرگوار را پایین آورد و مقام آن ها را کوچک جلوه دهد. اینک سخنان وی را به اختصار بررسی می کنیم:

آیا امام حسن و امام حسین فرزندان امیر مؤمنان علی هستند؟!

ابن تیمیه می گوید: از برخی از رافضه نقل شده که حسن و حسین فرزندان علی نبودند، بلکه فرزندان سلمان بودند!

علامه حلی می گوید: «اهل سنت لقب ام المؤمنین را در بین ازواج رسول خدا صلی الله علیه وآله به عایشه اختصاص می دهند».

ابن تیمیه می گوید: «رافضه به برخی از ناصبی ها اشکال می کنند که وقتی حسین گفت: آیا نمی دانید من فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم؟ گفتند: به خدا قسم نمی دانیم».

ولی عناد و دشمنی رافضه با حق بیش تر است و آنان کورتر از ناصبی ها هستند؛ زیرا برخی از آنان و کسانی که به آنان منسوبند مانند نصیریّه می گویند: حسن و حسین فرزندان علی نبودند، بلکه فرزندان سلمان فارسی بودند».^(۶۷)

این سخن، نسبت دروغ و بهتان است هم بر ناصبی ها و هم بر رافضه! بهتان و افترا بودن این سخن، نسبت به رافضه روشن و بی نیاز از بیان است، ولی نسبت به ناصبی ها نیز دروغ است، زیرا معروف است که آنان که به جنگ با امام حسین علیه السلام آمده بودند به ایشان گفتند: می دانیم تو فرزند دختر رسول خدا هستی.

امام حسین به آنان گفت:

فعلی مَ تقاتلوننی؟

پس چرا با من می جنگید؟

گفتند:

بغضاً منّا لأبیک؛

به خاطر کینه ای که از پدرت داریم.

دروغ بودن جهاد و کشته شدن امام حسن و امام حسین درباره خدا
علامه حلی در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام می گوید: «آنان در راه خدا جهاد کردند
و حق جهاد خدا را به جا آوردند تا آن که کشته شدند».

ابن تیمیه می گوید: «این سخن، سخنی دروغ است که به حسن و حسین نسبت می دهند؛ زیرا
حسن از حکومت کنار رفت و آن را به معاویه سپرد، در حالی که سپاه عراق با وی بود، ولی هرگز
بر آن نبود که جنگ با مسلمانان را انتخاب کند.

این مطلب از زندگی و سیره وی به تواتر به ما رسیده است. در مورد مرگش نیز گفته اند: او
مسموم شد و مرد و این، شهادت و کرامتی در حق اوست، ولی به هر حال در میدان جنگ کشته
نشد.

حسین رضی الله عنه نیز به قصد جنگ خارج نشد، بلکه پنداشت که مردم او را اطاعت می کنند،
ولی زمانی که ملاحظه کرد مردم از وی رویگردان شدند، از آنان خواست یا به وطنش بازگردد و یا
به محلی در مرزهای سرزمین اسلامی برود و یا نزد یزید برود...».^(۶۸)

علامه حلی رحمه الله می گوید: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام در راه خدا جهاد کردند»،
ولی ابن تیمیه می گوید: «آنان نجات یافتند» آیا واقعاً او منظور علامه را نفهمیده است؟!

افزون بر این در گفتار ابن تیمیه درباره امام حسن و حسین علیهما السلام، دروغ های بسیاری
است، زیرا امام حسن علیه السلام جنگ با معاویه را واجب می دانست، ولی هنگامی که سپاهیان عراق
از او اطاعت نکردند، با گذاشتن شرط های مشخصی از حکومت کنار گرفت و همین مطلب از
سیره و زندگی امام حسن علیه السلام به شکل متواتر به ما رسیده است.

امام حسین علیه السلام نیز می دانست در عراق شهید می شود و بدین جهت خارج شد، و آنچه ابن تیمیه می گوید که امام از مردم خواست اجازه دهند به وطنش بازگردد یا ... دروغی است که به ایشان نسبت می دهد.

حسن مخالف پدرش بود؟!!

ابن تیمیه در نسبت دروغ دیگری به امام حسن علیه السلام اظهار می دارد که حسن مخالف پدرش امیر مؤمنان علی بود، و نظر وی در جمل و صفین ترك جنگ بود، در این باره چنین می گوید:

«حسن، فرزند علی و هم چنین بیش تر پیشگامان نخستین در اسلام در جنگیدن مصلحتی نمی دیدند و این نظر به دلایل زیادی درست بود».^(۶۹)

وی در جای دیگری چنین می نگارد:

«نظر حسن بر این بود که جنگ ترك شود. البته نصّ صریحی وجود دارد که نظر حسن را تأیید می کند. در صحیح بخاری ... روایت شده که پیامبر فرمود:

إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَإِنَّ اللَّهَ يَصْلِحُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛

این فرزندم سید و سرور است و خدا به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی می دهد.

بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله حسن را به خاطر اصلاح بین دو گروه از مسلمانان، ستوده است».^(۷۰)

ملاحظه می کنید که چطور ابن تیمیه به امام حسن علیه السلام نسبت دروغ می دهد! او این نسبت را از هیچ راوی و کتابی نقل نمی کند، بلکه فریب کاری می نماید و به ذکر آنچه درباره صلح ایشان با معاویه در زمان امامتش روایت می کنند، می پردازد! آن گاه چنین نتیجه می گیرد: «بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله حسن را به خاطر اصلاح بین دو گروه از مسلمانان ستوده است!» البته نظر امام حسن علیه السلام جنگیدن و مبارزه با معاویه بود؛ چه در زمان پدر گرامی خود و چه در دوران امامت خویش، ولی در زمان امامت خویش ناگزیر شد که صلح را بپذیرد، ولی آن بزرگوار به شروطی صلح را پذیرفت که به واقع رمز پیروزی و غلبه بر معاویه نیز در همین شروط نهفته بود ...

۶۹. همان: ۶ / ۱۱۳.

۷۰. همان: ۸ / ۱۴۵.

دوست داشتنی بودن عملکرد حسن در نزد خدا از عملکرد حسین

ابن تیمیه می گوید: «حسن جنگیدن بر سر امامت را رها کرد و در پی اصلاح و آشتی بین مسلمانان بود و این کارها محبوب خدا و رسول خدا هستند و مصیبت و بلا به شمار نمی آیند، بلکه نزد خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله، دوست داشتنی تر از پیکار مسلمانان با یکدیگر بود این مطلب برخلاف نظرِ رافضه است که معتقدند صلح حسن مصیبت و خواری بود ... حسن ضعیف تر و ناتوان تر از حسین در جنگیدن نبود، بلکه از وی تواناتر بود.

حسین جنگید تا آن که کشته شد. اگر این کار حسین برتر و واجب باشد، آنچه حسن انجام داد ترك واجب و یا ناتوانی از انجام آن خواهد بود و اگر کار حسن برتر و بهتر باشد بیان گر این است که ترك جنگ برتر و بهتر است و کاری که حسن انجام داد، نزد خدا و پیامبر او دوست داشتنی تر از کاری بود که غیر او انجام داد...»^(۷۱)

وی در جای دیگری می گوید:

«با عنایت به آنچه روی داد، عاقبت هر دو کار روشن گشت و این بیان گر این بود که نظر حسن بیش تر به نفع مسلمانان بود ... و آنچه حسن انجام داد نزد خدا برتر از کار حسین بود...»^(۷۲)

این سخن ابن تیمیه آکنده از دروغ و مغالطه و فریب کاری است؛ چرا که جنگ امام تنها برای اعتلاء کلمة الله و حفظ شریعت اسلام بود و سخن ابن تیمیه که می گوید: «جنگ بر سر امامت بود» بهتان و دروغی است که به امام علیه السلام نسبت می دهد.

ولی رها کردن جنگ توسط امام علیه السلام بعد از آن بود که مردم امام را تنها گذاشتند و در پی خواری او بودند ... این مطلب بر کسی که با تاریخ و سیره ها آشنایی دارد، پوشیده نیست.

باور امامیه نیز در صلح امام حسن علیه السلام با معاویه این است که کار امام علیه السلام حق و به مصلحت بود؛ زیرا وی امام معصومی است که آنچه به آن مأمور است، انجام می دهد.

امامیه در مورد واقعه کربلا نیز به همین باور هستند.

به علاوه یکی از این دو رفتار را برتر از دیگری دانستن، خطای فاحشی است، زیرا صلح امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه بود، در حالی که طرف مقابل امام حسین یزید بود، و وجهی برای مقایسه این دو وجود ندارد که گفته شود: این برتر است یا آن؟!!

۷۱. همان: ۴ / ۴۰ - ۴۱.

۷۲. همان: ۸ / ۱۴۶.

همان طور که امام حسین علیه السلام در زمان معاویه به سان برادرش امام حسن علیه السلام سکوت اختیار کرد، اگر امام حسن علیه السلام نیز در زمان یزید بود، به سان برادرش امام حسین عمل می کرد.

در ضمن اگر امام حسن علیه السلام از روز اول در پی جنگ نبود، چرا این تیمیه در توجیه مسموم کردن آن حضرت توسط معاویه — بعد از این که اصل قضیه را مشکوک می داند — می نویسد: «اگر چنین امری نیز رخ داده باشد، به خاطر جنگیدن آنان با یکدیگر بود»؟^(۷۳)

ابن تیمیه درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام می گوید: «آنچه واقع شد بزرگ تر از کشتن پیامبران نبود؛ چرا که خدای متعال در قرآن خبر می دهد که بنی اسرائیل پیامبران را به ناحق به قتل می رساندند و کشتن پیامبر گناه و فاجعه بزرگ تری است».^(۷۴)

ما در آینده سخنان بیش تری از ابن تیمیه در دفاع از معاویه و یزید و بنی امیه ذکر خواهیم کرد.

عملکرد حسین به مصلحت نبود و فساد داشت

ابن تیمیه چندین بار تکرار می کند که آن چه امام حسین علیه السلام انجام داد، نه تنها مصلحت نبود؛ بلکه فساد را در پی داشت.

ابن تیمیه در این زمینه می گوید:

«در خروج حسین نه مصلحت دنیوی نهفته بود نه مصلحت اخروی ... خروج حسین و کشته شدنش فساد را در پی داشت که اگر در خانه می نشست، حاصل نمی شد».^(۷۵)

بلکه به باور ابن تیمیه، امام حسین علیه السلام با دستور پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت کرد و اگر این کار را انجام نمی داد، فتنه های بعد از آن رخ نمی داد.^(۷۶)

از همه این ها روشن تر، این که ابن تیمیه می گوید: آنچه امام علیه السلام انجام داد: «نوعی از اجتهاد شخصی همراه با گمان و نوعی از هوای نفس پنهان بود که در پی آن اتفاقاتی افتاد که شایسته نیست از وی پیروی شود، گرچه خود او از اولیای پرهیزکار الاهی بود».^(۷۷)

۷۳. همان: ۴ / ۴۷۱.

۷۴. همان: ۴ / ۵۵۰.

۷۵. همان: ۴ / ۵۳۰.

۷۶. همان: ۴ / ۵۳۱.

۷۷. همان: ۴ / ۵۴۳.

تبرئه یزید از کشتن امام حسین و اسارت اهل بیت

بنابر دیدگاه ابن تیمیه یزید دستور کشتن حسین را نداد و اهل بیت را به اسارت نگرفت، ابن تیمیه چندین بار می گوید که یزید دستور کشتن امام حسین علیه السلام را صادر نکرد. وی در این باره چنین می نویسد:

(علامه حلی) می گوید: یزید، فرزند معاویه، مولای ما حسین علیه السلام را کشت و خانواده اش را به اسارت گرفت و به تاراج برد.

در پاسخ به او می گوئیم: تمام کسانی که اهل نقل (و تاریخ) هستند می گویند: یزید دستور کشتن حسین را صادر نکرد، بلکه به ابن زیاد نوشت که مانع وی از رسیدن به حکومت عراق شود... و آنان با حسین جنگیدند تا آن که او مظلومانه به شهادت رسید؛ رضی الله عنه. وقتی این خبر به یزید رسید، اظهار ناراحتی کرد و گریه و ناله در خانه وی بپا خاست، هم چنین هرگز یزید اهل بیت امام را به اسارت نگرفت، بلکه آنان را گرامی داشت و اجازه داد به وطن خود برگردند.^(۷۸)

رفتار با اهل بیت هم چون رفتار با عایشه

ابن تیمیه در ادامه رفتاری که بعد از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام با اهل بیت ایشان شد را مانند رفتاری می داند که بعد از جنگ جمل با عایشه شد! وی در این زمینه چنین می نویسد: «اگر عیب جویی بگویند: شما می گویند: هنگامی که حسین کشته شد خاندانش به اسارت برده شدند، باید گفت: این مثل همان رفتاری است که با عایشه صورت گرفت؛ یعنی بر او چیره شدند، به خانه اش باز گردانده شد و مخارجش به او پرداخت شد. به همین صورت بر خاندان حسین چیره شدند و به خانه خود بازگردانده شدند و مخارجشان داده شد.

حال اگر این رفتاری که با آنان صورت گرفت، اسارت و حرمت شکنی نسبت به پیامبر بود، عایشه نیز به اسارت برده شد و حرمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد او حفظ نشد...».^(۷۹)

تعارض حدیث عذاب قاتل حسین با سخن ناصبی ها

ابن تیمیه استدلال به حدیث پیامبر درباره عذاب قاتل امام حسین علیه السلام را «غلو و زیاده روی بی مورد» می شمارد و می گوید:

۷۸. همان: ۴ / ۴۷۲.

۷۹. همان: ۴ / ۳۵۵.

«این غلو و زیاده روی بی مورد در مقابل غلو و زیاده روی ناصبی ها قرار می گیرد که گمان می کنند حسین خارجی بوده و قتلش جایز بوده است، به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده:

من أتاكم وأمركم على رجل واحد يريد أن يفرق جماعتكم فاضربوا عنقه بالسيف كائناً من كان؛

هر کس نزد شما آمد و شما را به شوریدن علیه یک نفر امر نمود و خواست اتحاد شما را به هم بزند، گردن او را با شمشیر بزنید، هر کس می خواهد باشد.

این حدیث را مسلم روایت کرده است و اهل سنت و جماعت غلو و زیاده روی هر دو گروه را رد می کنند».^(۸۰)

گفتنی است که ما پاسخ یاوه گویی این مرد، درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در شرح منهاج الكرامة داده ایم و این جا تکرار نمی کنیم ... ولی نسبت به این مقابله و تعارض می گوئیم:

حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله درباره عذاب قاتل امام حسین علیه السلام بین شیعیان و اهل سنت مورد پذیرش و اتفاق نظر است و بدیهی است که تعارض داشتن آن با سخن ناصبی ها، باطل و بی اساس است.

در حدیث دیگری چنین آمده است: خداوند به رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه وحی کرد:

إني قتلت بيحيى بن زكريا سبعين ألفاً، وإني قاتل بابتك سبعين ألفاً وسبعين ألفاً؛

من در برابر خون بیحی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و در برابر خون فرزند دخترت، هفتاد هزار و هفتاد هزار نفر را می کشم.

ذهبی می گوید: «این حدیث سند درستی دارد، ولی واژگان آن ناشناخته است»!!^(۸۱)

۸۰. همان: ۴ / ۵۸۵.

۸۱. سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۳۴۲، شرح حال ۱۱۶، سعید بن جبیر.

فصل سوم

تکذیب فضیلت های اهل بیت

ابن تیمیه فضیلت های اهل بیت علیهم السلام را تکذیب می کند و با خیره سری سخنانی می گوید که هیچ مسلمان با انصافی چنان سخنانی را بر زبان جاری نمی سازد. برای آگاهی بیش تر می توانید به سخنان او ذیل این آیات و احادیث مراجعه کنید:

آیه مودت،

آیه تطهیر،

آیه مباحله،

سوره «هل أتى»،

حدیث ثقلین که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛

من در بین شما دو امر گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم؛ یعنی اهل بیتم.

حدیث سفینه؛ آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛

اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند کسی که سوار شد، نجات یافت و کسی که تخلف کرد و سوار نشد، هلاک شد.

و موارد دیگری که بیان شده است.

اکنون به يك آیه و يك حدیث اکتفا می کنیم:

تکذیب نزول سوره «هل أتى» در حق اهل بیت

طبق روایات فراوانی از شیعه و اهل تسنن سوره «هل أتى» در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل

شده است.

علامه حلّی می گوید: «این سوره بیان گر فضیلت های بسیاری است و هیچ کس در این فضیلت ها بر اهل بیت علیهم السلام پیشی نگرفته است و هیچ کس نیز به این پایه نخواهد رسید. بنابراین، امیر مؤمنان علی علیه السلام از دیگران برتر است و در نتیجه همو امام است».^(۸۲)

ابن تیمیه در پاسخ علامه حلّی می گوید:

«این حدیث، دروغ و جعلی است، این حدیث در هیچ يك از کتاب هایی که مرجع در منقولات هستند، روایت نشده است؛ نه در صحاح و نه در مسندها و نه در کتاب های جوامع و نه حتی در کتاب های سنن. مؤلفان کتاب هایی در فضیلت ها نیز این حدیث را روایت نکرده اند؛ گرچه در روایت کردن احادیث ضعیف با تسامح و تساهل برخورد می کنند ...

البته دلایل دروغ بودن این حدیث بسیار است، از جمله آن که علی در مدینه با فاطمه ازدواج کرد ... ولی سوره «هل اُتی» به اتفاق نظر اهل تفسیر و نقل، مکی است و هیچ يك از آنان نگفته که سوره هل اُتی مدنی است».^(۸۳)

پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه

در پاسخ ابن تیمیه می گوئیم:

سوره «هل اُتی» سوره مدنی است نه مکی. در تفسیر بغوی چنین آمده است: «سوره انسان سوره مدنی است و سی و يك آیه دارد».^(۸۴)

دیگران نیز عبارتی مشابه دارند، بلکه همان گونه که شوکانی می گوید، این نظر عموم مفسران است.^(۸۵)

آلوسی نیز از ابن عادل نقل می کند که این نظر عموم مفسران است. وی در ادامه می افزاید: «شیعه نیز بر این نظر هستند».^(۸۶)

اما نزول این سوره در شأن اهل بیت علیهم السلام، امری است که عالمان مفسر و محدث در تفسیر این سوره ذکر کرده اند.

۸۲. منهاج السنة: ۷ / ۱۷۷.

۸۳. همان: ۷ / ۱۷۷ - ۱۷۹.

۸۴. تفسیر بغوی: ۴ / ۴۲۶، تفسیر سوره انسان.

۸۵. فتح القدير: ۵ / ۳۴۳، تفسیر سوره انسان.

۸۶. روح المعاني: ۱۵ / ۱۶۶، تفسیر سوره انسان.

هم چنین در کتاب های احوال صحابه و نیز کتاب های مناقب در شرح حال فاطمه زهرا سلام الله علیها این مطلب را آورده اند؛ بلکه برخی حدیث نزول سوره در شأن اهل بیت علیهم السلام را مشهور دانسته اند.^(۸۷)

برای آگاهی از تفصیل مطلب می توانید به منابع ذیل مراجعه کنید:

— تفسیر واحدی، تفسیر الکشاف، فخر رازی نیز در تفسیر خود از این دو کتاب نقل می کند.^(۸۸)
— الدر المنثور.^(۸۹)

— روح المعانی.^(۹۰) در این منبع حدیث از ابن مردویه روایت شده است.

— تفسیر البیضاوی،^(۹۱) تفسیر النسفی،^(۹۲) تفسیر النیشابوری،^(۹۳) تفسیر الخازن^(۹۴) و دیگر کتاب های تفسیری.

هم چنین می توانید به منابع ذیل مراجعه کنید:

— أسد الغابة في معرفة الصحابة.

— الإصابة به نقل از ابوموسی مدینی و ثعلبی.

— الرياض النضرة في مناقب العشرة.

— فراند السمطين في فضائل النبي والوصي وفاطمة والسبتين .

— كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب به نقل از حاکم نیشابوری و حمیدی و ابی الصلاح.

— تذكرة خواص الأمة.

— مطالب السؤول في مناقب آل الرسول که روایت را از واحدی و دیگر پیشوایان تفسیر نقل می کند ...^(۹۵)

۸۷. همان: ۵ / ۱۷۴، تفسیر سوره انسان.

۸۸. تفسیر فخر رازی: ۱۵ / ۲۴۴.

۸۹. الدر المنثور: ۶ / ۴۸۵.

۹۰. روح المعانی: ۱۵ / ۱۷۴.

۹۱. تفسیر البیضاوی: ۲ / ۵۲۲.

۹۲. تفسیر النسفی: ۲ / ۷۵۸.

۹۳. تفسیر النیشابوری: ۱۲ / ۱۱۲، چاپ شده در حاشیه تفسیر الطبری.

۹۴. تفسیر الخازن: ۴ / ۳۷۸.

۹۵. أسد الغابة في معرفة الصحابة: ۵ / ۵۳۰، الإصابة: ۸ / ۲۸۱، الرياض النضرة في مناقب العشرة: ۲ / ۱۸۰، فراند السمطين في

فضائل النبي والوصي وفاطمة والسبتين ۲ / ۵۳، كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب: ۳۴۸، تذكرة خواص الأمة: ۲۸۱،

مطالب السؤول في مناقب آل الرسول: ۱۲۷.

البته منظور ما اصل نزول سوره در حق اهل بیت عليهم السلام است. اگر به کتاب هایی که گذشت و دیگر کتاب ها مراجعه کنید، ملاحظه می کنید که این حدیث را با سندهایی از ابن عباس و دیگران روایت می کنند. در تفسیر قرطبی^(۹۶) روایتی از نقاش، ثعلبی، قشیری و چند تن از مفسران به تفصیل آمده که مشتمل بر اشعار بسیاری است، سپس قرطبی اصل روایت را با توجه به این تفصیلات و اشعار، تکذیب می کند.

ابن جوزی نیز آن را در *الموضوعات* ذکر کرده است و این گونه وانمود می کند که این حدیث جز آنچه وی ذکر می کند، سند دیگری ندارد. وی می گوید: «محمد بن ناصر به ما خبر داده است: ابو عبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی از ابوعلی حسن بن عبدالرحمان بیع از عثمان بن احمد دقاق از عبدالله بن ثابت از پدرم از هذیل بن حبیب از ابی عبدالله سمرقندی از محمد بن کثیر کوفی از اصبع بن نباته روایت می کند که گفت: حسن و حسین مریض شدند...».

ابن جوزی می گوید:

«شکی نیست که این حدیث جعلی است؛ گرچه تنها دلیل جعلی بودن، اشعار رکیک و کارهایی باشد که این بزرگان و سروران از آن منزّه هستند.

یحیی بن معین درباره اصبع می گوید: اصبع بن نباته قابل اعتنا نیست.

احمد بن حنبل می گوید: حدیث محمد بن کثیر را سوزانندیم. ابو عبدالله سمرقندی نیز قابل اعتماد نیست و او را ثقه و مورد اعتماد ندانسته اند».^(۹۷)

ما به آن چه در نزول آیات در حق اهل بیت عليهم السلام استدلال و استناد می شود اشاره کردیم، زیرا آنان مسکین، یتیم و اسیر را اطعام کردند. اما بیان روایت با اشعار و غیر اشعار، لزومی ندارد که صحیح باشد. قرطبی و ابن جوزی این را بهانه اشکال به اصل روایت قرار داده اند که این کار از شأن عالمان منصف و پرهیزکار به دور است.

هم چنین وی حدیث را تنها با يك سند روایت می کند و به خاطر این سند، در اصل حدیث اشکال می کند. نظیر این در گفتار ابن جوزی بسیار است و تنها علت آن تعصب است.

علاوه بر این اگر سخنان عالمان اهل سنت در رجال، این سند را که ابن جوزی به آنان اشکال می کند، ملاحظه کنید درمی یابید که هیچ دلیلی بر اشکال و طعن در آنان جز شیعه بودن و روایت فضیلت های اهل بیت عليهم السلام، وجود ندارد.

۹۶. تفسیر قرطبی: ۱۹ / ۱۳۱.

۹۷. *الموضوعات*: ۱ / ۲۹۳، بابی در فضیلت های علی، حدیث ۴۳ در بیان حسن و حسین.

درباره اصبع بن نباته باید گفت که وی از تابعان است و ابن ماجه روایت او را در کتابش نقل می کند و گروهی از بزرگان از وی روایت می کنند. برخی از بزرگان مانند عجلی^(۹۸) نیز او را ثقه و مورد اعتماد دانسته اند

البته سخنان کسانی که بر او خرده گرفته اند به این برمی گردد که وی از شیعیان علی علیه السلام است و فضیلت های ایشان را روایت می کند، مانند ابن حبان که درباره اصبع می گوید: او به محبت علی بن ابی طالب علیه السلام مفتون و گرفتار شد، در نتیجه سخنان نادرستی در روایات وی وجود دارد که به این خاطر شایسته است روایات وی ترك شود. ابن عدی درباره اصبع می نویسد: «این جا چیزی از او روایت نکردم، زیرا در عموم احادیثی که درباره علی روایت می کند، هیچ کس از وی پیروی نکرده است.^(۹۹) به کلام ابن عدی در ادامه توجه بفرمایید: «اگر سخن از اصبع بن نباته شود، من او را ثقه و مورد اعتماد می دانم. انکار احادیث وی از جهت کسی است که از وی روایت می کند، زیرا راوی احادیث وی چه بسا ضعیف باشد.

آشفته گی و پریشانی در گفتار ابن عدی و همگانش، هنگامی که می خواهند احادیث کسی را بدون دلیل و فقط به جهت شیعه بودن رد کنند، به وضوح دیده می شود. «محمد بن کثیر» نیز وضعی مشابه دارد. احمد بن حنبل می گوید: «حدیث وی را سوزاندم». یحیی بن معین می گوید: «او شیعه است و اشکالی بر او وارد نیست ... من از وی حدیث شنیدم».^(۱۰۰)

بنابراین، محمد بن کثیر فردی ثقه و مورد اعتمادی است، ولی شیعه بودنش باعث می شود احمد بن حنبل حدیث وی را بسوزاند!

آری، چاره ای جز سوزاندن حدیث محمد بن کثیر ندارد، چون که وی از اعمش از عدی بن ثابت از زر از عبدالله بن مسعود و او از علی علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من لم یقل علی خیر الناس فقد کفر؛^(۱۰۱)

۹۸. تهذیب الکمال: ۳ / ۳۱۰، شرح حال ۵۳۷، اصبع بن نباته تمیمی.

۹۹. همان، تهذیب التهذیب: ۱ / ۳۲۸، شرح حال ۵۸۵.

۱۰۰. الجرح والتعديل: ۸ / ۶۹، شرح حال ۳۰۸، محمد بن کثیر قرشی، تاریخ بغداد: ۳ / ۱۹۱، شرح حال ۱۲۳۴، محمد بن کثیر قرشی.

۱۰۱. تاریخ بغداد: ۳ / ۱۹۲، شرح حال ۱۲۳۴، محمد بن کثیر قرشی.

کسی که نگوید علی برترین مردم است، کافر شده است.

ابن الجوزی «ابوعبدالله سمرقندی» را جرح کرده است، ولی سبب آن را نیاورده است و ما بدون شك می دانیم که سبب آن روایت کردن همین حدیث است
افزون بر این، ابن تیمیه در جایی تصریح می کند که صرف تشیع راوی نمی تواند موجب دروغ بودن روایت های وی شود. (۱۰۲)

ابن تیمیه وجود يك خدمتگزار زن برای اهل بیت علیهم السلام را منکر است و این را دلیلی قرار می دهد تا حدیث مباحله را دروغ بخواند، زیرا در آن حدیث آمده است که فضّه خدمتگزار اهل بیت علیهم السلام به تبع ایشان نذر روزه کرد. (۱۰۳)
این مطلب ضمن صدها موردی است که ابن تیمیه حقایق ثابت را انکار می کند!! زیرا فضّه خدمتگزار اهل بیت علیهم السلام بود و در شمار صحابه به حساب می آمد و این نکته بر کسی که به *أسد الغابة* و *الإصابة* مراجعه کند، پوشیده نیست.

تشکیک در حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از احادیثی به شمار می آید که صدور آن ها از پیامبر صلی الله علیه وآله قطعی است ... ولی ابن تیمیه صدور آن را مشکوک می داند و می گوید: «اگر پیامبر آن را فرموده باشد». سپس در ادامه به صراحت می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله «دستور پیروی از عترت را صادر نکرد»!

عبارت وی چنین است:

«حدیثی که در صحیح مسلم آمده، اگر پیامبر صلی الله علیه وآله آن را فرموده باشد چیزی جز توصیه به پیروی از کتاب خدا نیست و این امری است که پیش از آن در حجة الوداع نیز به آن توصیه فرموده بود، ولی دستور به پیروی از عترت در آن نیست. تنها چیزی که در آن است این گفتار از پیامبر است که فرمود:

اذکرکم الله في أهل بيتي؛ (۱۰۴)

در مورد اهل بیتم خدا را بیاد داشته باشید.

«ولی این سخن که پیامبر فرمود:

۱۰۲. منهاج السنة: ۷ / ۳۱۲.

۱۰۳. همان: ۷ / ۱۸۲.

۱۰۴. همان: ۷ / ۳۱۸.

وعترتي اهل بيتي وأنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض؛

و عترتم؛ یعنی اهل بیت که این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

این حدیث را ترمذی روایت کرده است و از احمد بن حنبل در مورد این حدیث سؤال شد و او آن را ضعیف دانست و عالمان دیگری نیز آن را ضعیف می دانند و می گویند: این حدیث صحیح نیست». (۱۰۵)

قطعی بودن حدیث ثقلین

حدیث ثقلین به طور قطع و یقین از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است ... و بیش از چهل تن از صحابه از مرد و زن آن را روایت کرده اند و ده ها تن از تابعان نیز آن حدیث را از صحابه پیامبر روایت کرده اند و بعد از آنان صدها تن از پیشوایان و حفاظ در دوران های مختلف و با سندها و طرق بسیار زیاد که همگی به صحت این حدیث اذعان دارند، آن را روایت کرده اند. گفتنی است ما کسی را نیافتیم که این حدیث را ضعیف خوانده باشد ... و این که ابن تیمیه می گوید: «از احمد بن حنبل درباره این حدیث سؤال شد و او آن را ضعیف شمرد» قابل اعتماد و اعتنا نیست.

در ادامه ابن تیمیه گفت: «عالمان دیگری نیز آن را ضعیف می دانند»، ولی از او می پرسیم: دقیقاً این دیگران چه کسانی هستند؟

کاش ابن تیمیه يك تن از اینان را نام می برد که گفتند: «این حدیث صحیح نیست»! آری، طی قرن ها يك تن را یافتیم که این حدیث را با یکی از سندهایش در کتابی که به پندارش درباره «احادیث دروغین» نگاشته وارد کرده، او ابن جوزی است ... ولی پیشوایان محقق اهل سنت کار او را اشتباه دانسته اند و هشدار داده اند که نباید فریب وی را خورد.

به هر حال، حدیث ثقلین متواتر و قطعی است که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است ... که بحث تفصیلی درباره آن را در سه جزء از کتاب سترگ *نفحات الأزهار* آورده ایم. (۱۰۶) هم چنین ما در نوشتاری که در پاسخ به علی احمد السالوس نگاشته ایم که به تقلید از ابن جوزی پرداخته و دچار اشتباهات و لغزش های سهوی و عمدی او شده است ... (۱۰۷)

بنابراین کسی که خواستار موارد جزئی در این زمینه است، به آن کتاب‌ها مراجعه کند.

فصل چهارم

درباره سایر امامان شیعه

ما در شرح *منهاج الكرامة* در بیان شرح حال دوازده امام شیعیان علیهم السلام، بخشی از سخنان بزرگان اهل سنت؛ چه متقدمان و چه متأخران را آورده ایم که آن بزرگواران را می ستایند و به منقبت ها و فضیلت های آنان از دانش و زهد و کرامات و مانند آن اذعان دارند

بزرگان اهل سنت گفتاری مشابه در تفسیر آیه شریفه مودت، شرح حدیث ثقلین، شرح حدیث سفینه و مواضع دیگر دارند.

در این زمینه حتی برخی از متعصبان اهل سنت نیز هم چون فخری رازی، ابن حجر مکی، مولوی عبدالعزیز دهلوی و پاره ای دیگر از این گروه هستند و در مقام پاسخ به امامیه و مواقع دیگر، ادعا دارند که اهل سنت، متوسلان واقعی به اهل بیت و متمسکان به ایشان و پیروان آنان هستند که در کشتی اهل بیت سوار شده اند و به سبب آن ها نجات یافته اند.

ولی در مقابل، عده ای هستند که با جسارت بر اهل بیت علیهم السلام می خواهند شأن و مقام ایشان را پایین آورند و به ایشان دروغ می بندند و نسبت های ناروایی می دهند که سزاوار آن ها نیست

حتی برخی از آنان می گویند: حسین با شمشیر جدش کشته شد.

برخی دیگر نیز وثاقت و قابل اعتماد بودن چند تن از امامان معصوم را زیر سؤال می برند و تصریح می کنند که دلشان با آنان صاف نیست و از ایشان کراهت دارند!! ...

شاید بتوان گفت که این تیمیه یکی از معروف ترین افراد این گروه است ... که در کتابش، زبان تند خویش را علیه آنان به کار می برد و از ایشان بدگویی می کند. او تلاش می کند تمام کمالات و فضیلت های اهل بیت علیهم السلام را از ایشان سلب کند و آنان را مردمانی عادی جلوه دهد که نه در دانش بر سایرین برتری دارند و نه در زهد و هیچ چیز مایه تمایز آنان از مردم نمی شود؛ بلکه حتی به ایشان نسبت دروغ می دهد و افترا می زند ...

برای مثال ابن تیمیه از طرفی تعلم و دانش آموختن ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام را انکار می‌کند، از طرف دیگر ادعا دارد که امام سجاد علیه السلام از کسی مانند مروان بن حکم دانش آموخته است!

وی در حالی که از جُنید و سهل تستری به عظمت یاد می‌کند و آنان را زاهد می‌داند، منکر این است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام زاهدترین مردمان زمان خویش بودند! او تا آن جا که توانسته مناقب و فضیلت های اهل بیت علیهم السلام را پنهان داشته و در پایین آوردن شأن و مقام آنان کوشیده است. ابن تیمیه حتی تکذیب می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله یکی از امامان را «زین العابدین» و دیگری را «باقر» لقب داده باشد.

و یا «بشر حافی» به واسطه یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام توبه کرده باشد.

و «معروف کرخی» خدمتگزار یکی از ایشان باشد!!

آری، ابن تیمیه حتی تاب تحمل چنین اموری را ندارد

ما پاره ای از عبارت های ابن تیمیه را نقل می‌کنیم تا بین گفتار وی و گفتار دیگران در حق امامان اهل بیت علیهم السلام – که برخی از آن ها را در شرح *منهاج الكرامة* آورده ایم – مقایسه شود و از این طریق، عقیده و عدالت ابن تیمیه روشن گردد.

بی اساس خواندن لقب «سید العابدین»

ابن تیمیه نامیده شدن امام سجاد به «سید العابدین» توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله بی پایه و اساس می‌داند و می‌گوید: «هم چنین است نام گذاری علی بن الحسین به سید العابدین توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله که هیچ پایه و اساسی ندارد و هیچ کس از اهل علم و دین آن را روایت نکرده است». (۱۰۸)

ما پاسخ ابن تیمیه را در شرح *منهاج الكرامة* نگاشته ایم و همین قدر کافی است که بدانیم این حدیث را چند نفر از بزرگان اهل سنت و راویان حدیث روایت کرده اند، حتی ابن حجر مکی در شرح حال امام سجاد علیه السلام می‌نویسد:

«این لقب برای شرافت وی کافی است...». (۱۰۹)

از این روست که در کتاب های رجال و شرح حال، او را به این «لقب» نامیده اند؛ کتاب هایی هم چون *حلیة الأولیاء*،^(۱۱۰) *تهذیب التهذیب*،^(۱۱۱) و *وفیات الأعیان*^(۱۱۲) و دیگر کتاب ها.

دانش آموزی امام سجاد از دیگران

ابن تیمیه در این باره نام عده ای از صحابه و تابعان را ذکر کرده است که امام سجاد علیه السلام از آنان حدیث و دانش فرا گرفت که در بین آنان حتی عایشه و مروان بن حکم نیز دیده می شوند. او روایتی را ذکر می کند که امام سجاد علیه السلام کنار زید بن اسلم غلام آزاد شده عمر می نشست و هنگامی که از این کار سؤال شد، گفت: انسان جایی می نشیند که صلاح قلبش را آن جا می یابد.^(۱۱۳)

پاسخ از این سخن

ما در شرح *منهاج الكرامة* در این باره سخن گفته ایم و واقع مطلب را درباره این روایت آن طور که در *حلیة الأولیاء*^(۱۱۴) آمده، به روشنی نشان داده ایم و اگر خبر صحیح باشد، این زید بن اسلم بود که از امام سجاد علیه السلام بهره می برد و از ایشان می آموخت.

غیر ممکن بودن هزار رکعت نماز

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

«امیر مؤمنان علی علیه السلام هزار رکعت نماز در هر شبانه روز می خواند.

علامه در ادامه می افزاید: امام علی بن الحسین علیهما السلام نیز این گونه بود.

ابن تیمیه این مطلب را تکذیب می کند و می گوید:

«این قضیه یا غیر ممکن است و یا اگر هم امکان داشته باشد در شریعت اسلامی مطلوب

نیست. بنابراین، ذکر این مطلب به عنوان جزئی از منقبت ها و فضیلت ها درست نیست.»^(۱۱۵)

۱۱۰. *حلیة الأولیاء*: ۳ / ۱۳۳.

۱۱۱. *تهذیب التهذیب*: ۷ / ۲۵۹ - ۲۶۰.

۱۱۲. *وفیات الأعیان*: ۳ / ۲۶۶.

۱۱۳. *منهاج السنة*: ۴ / ۴۸ - ۴۹.

۱۱۴. *حلیة الأولیاء*: ۳ / ۱۳۸، شرح حال ۲۲۹، زین العابدین علی بن الحسین.

۱۱۵. *منهاج السنة*: ۴ / ۵۰.

پاسخ از این دیدگاه

وقتی این مطلب در مناقب و فضیلت های اهل بیت علیهم السلام ذکر می شود، گفته می شود: «غیر ممکن است...»، «بنابراین ذکر این مطلب به عنوان جزئی از مناقب و فضیلت ها درست نیست»، ولی همین که در شرح حال دیگران بیان شود جزء مناقب آنان به شمار می آید و «ممکن» و «فضیلت» می گردد!!

ذهبی، شاگرد ابن تیمیه، مانند این را در شرح حال یکی از عالمان ذکر کرده و در شرح حال عالم دیگری می گوید: وی از صبح تا عصر هشت بار قرآن را ختم می نمود.^(۱۱۶)
چنین رفتاری مایه شگفتی است!

اما چیزی از این نوع عبادت ها را برای هیچ يك ابوبکر، عمر، عثمان و پیروان آن ها از صحابه ادعا نمی کنند و این مایه تأمل و اندیشه است!
کوتاه سخن این که، این مطلب بدون تردید از فضیلت ها به شمار می آید و از این روست که آن را در شرح حال برخی از عالمان خود می آورند. نکته دیگر این که خلفای سه گانه و امثال آن ها از چنین فضیلتی برخوردار نیستند.

جعلی بودن نامیدن محمد بن علی به «باقر»
ابن تیمیه می نویسد: «نامیدن محمد بن علی به «باقر» توسط پیامبر صلی الله علیه وآله نه تنها هیچ پایه و اساسی نزد عالمان ندارد، بلکه این حدیث از احادیث جعلی به شمار می آید.
هم چنین حدیثی که می گوید: جابر بن عبدالله به محمد بن علی سلام و درود پیامبر را می رساند، نزد عالمان حدیث از حدیث های جعلی است». ^(۱۱۷)

پاسخ از باور غلط

ما در شرح منهاج الكرامة این مطلب را روشن کرده ایم و روایت حدیث را از چند منبع نشان داده ایم. ابن قتیبه در این باره چنین روایت می کند: روزی زید بن علی بر هشام وارد شد، هشام به وی گفت: برادرت که «بقره» بود چه کار کرد؟
زید در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله ایشان را «باقر» نامید و تو او را «بقره» می نامی؟! پس تو و رسول خدا صلی الله علیه وآله اختلاف نظر دارید». ^(۱۱۸)

۱۱۶. سیر أعلام النبلاء: ۱۳ / ۴۲۷، شرح حال ۲۱۰، بکر بن سهل.

۱۱۷. منهاج السنة: ۴ / ۵۱.

از این رو است که ابن شهر آشوب می گوید: «حدیث جابر معلوم و مشهور است. تمام فقیهان مدینه و عراق آن را روایت کرده اند.» (۱۱۹)

زهري عالم تر از محمد بن علی

ابن تیمیه به تکرار می گوید که زهري از امام محمد باقر علیه السلام، عالم تر است. (۱۲۰)

پاسخ از این سخن

ما در شرح *منهاج الكرامة* به این نکته آگاهی داده ایم که گفتار ابن تیمیه در این مورد، یکسان نیست و چرا وی تنها از زهري نام می برد که بر امام باقر علیه السلام برتری دارد؟

علم آموزی محمد بن علی از فلانی و فلانی و ابوهریره

ابن تیمیه ادعا دارد که امام باقر علیه السلام از فلانی و فلانی و ابوهریره علم آموخته است. (۱۲۱)
این نیز دروغی دیگر و جسارت به مقام امام علیه السلام می باشد ... به ویژه روایت کردن امام از ابوهریره، که به دروغ گویی شهره است!؟

دروغ بودن علم آموزی ابوحنیفه از جعفر بن محمد

علامه حلی می گوید: «ابوحنیفه شاگرد امام صادق علیه السلام بوده است.»

ابن تیمیه در پاسخ می نویسد: «کم ترین آگاهی کافی است تا دروغ بودن این سخن را دریابیم، زیرا ابوحنیفه از همتایان جعفر صادق به شمار می آمد. جعفر صادق در سال ۱۴۸ رحلت کرد و ابوحنیفه در سال ۱۵۰ دار فانی را وداع گفت. ابوحنیفه در زمان حیات ابوجعفر پدر صادق، فتوا می داد. به دست ما نرسیده که ابوحنیفه از جعفر صادق و یا پدرش حتی يك مسئله آموخته باشد.» (۱۲۲)

۱۱۸. *عیون الأخبار*: ۱ / ۲۱۲، جزء دوم، کتاب جنگ، بخشی در اخبار حکومت و منصور و طالبین. ابن قتیبه از کسانی است که ابن تیمیه به روایت های وی اعتماد دارد.

۱۱۹. *مناقب آل ابي طالب*: ۴ / ۲۱۲، بخشی در امامت ابوجعفر باقر علیه السلام، فصلی در علم ایشان.

۱۲۰. *منهاج السنة*: ۲ / ۴۶۰ و ۴ / ۵۱.

۱۲۱. همان: ۴ / ۵۱.

۱۲۲. همان: ۷ / ۵۳۲.

ابن تیمیه در جای دیگری می نویسد: «جعفر بن محمد از همتایان ابوحنیفه بود و ابوحنیفه از وی دانش نیاموخت با وجود شهرتی که ایشان در دانش داشت».^(۱۲۳)

پاسخ از این ادعا

ما در شرح *منهاج الكرامة* تصریح تتی چند از پیشوایان اهل سنت را آورده ایم که ابوحنیفه از امام جعفر صادق علیه السلام دانش آموخته است.

جالب است که محقق کتاب *منهاج السنة* نیز تعلیقه ای در این موضوع دارد و تا حدی می پذیرد که ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام دانش آموخته است.^(۱۲۴)

مایه شگفتی است که ابن تیمیه انکار می کند که ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام دانش آموخته باشد ولو يك مسئله، با این که عالمان اهل سنت اذعان می کنند که وی شاگردی امام علیه السلام را کرده است، ولی از طرف دیگر ادعا می کند امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام از ابوبکر آموخته است، اما در مقام اثبات این ادعا تنها يك حدیث را ذکر می کند که روایت کرده اند و بر آن هم نقدهای عدیده ای وارد است!!

برتری افرادی از علی بن الحسین، محمد بن علی و ...

به باور ابن تیمیه افراد بسیاری همانند و بلکه برتر از علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد هستند. متن سخن ابن تیمیه چنین است:

«علی بن الحسین و فرزندش ابوجعفر و فرزند او جعفر بن محمد، آنچه را که

خدا به آنان آموخته بود به مردم تعلیم می دادند که عالمان عصر ایشان نیز آن را می دانستند و در عصر ایشان افرادی بودند که از آن ها عالم تر و فایده آنان برای امت اسلامی بیش تر بود».^(۱۲۵)

در پاسخ این ادعای ابن تیمیه باید پرسید: به راستی این اشخاصی که عالم تر و فایده آنان بیش تر بود، چه کسانی هستند؟ لابد منظورش زهری است!

سپس ابن تیمیه پا را فراتر می گذارد و می گوید:

۱۲۳. همان: ۳ / ۱۴۰.

۱۲۴. همان: ۳ / ۱۴۱، پاورقی کتاب.

۱۲۵. همان: ۶ / ۳۸۷.

«در بین این دوازده تن برخی به دانش و دین شهره اند مانند علی بن الحسین و فرزندش ابوجعفر و فرزند او جعفر بن محمد. اینان نیز به سان همتایان خود هستند. در امت اسلامی افراد بسیاری مانند آنان، بلکه برتر از آنان هستند.» (۱۲۶)

اما این «افراد بسیار» که برتر از آنان هستند، دقیقاً چه کسانی هستند؟

ابن تیمیه هرگز يك تن را به عنوان مثال ذکر نمی کند.

او در ادامه پا را از این نیز فراتر نهاده و ادعا می کند که ایشان از عالمان زمان خود می آموختند و در مسائل به آنان مراجعه می کردند!

ولی این عالمانی که امامان شیعه علیهم السلام از آنان دانش آموخته اند، چه کسانی هستند؟

ابن تیمیه نه تنها يك تن را نیز به عنوان مثال نمی آورد، بلکه سخنی از شخصی ناشناخته می آورد! مطلبی که محقق کتابش نیز به آن معترف است! عبارت ابن تیمیه چنین است:

«روشن است که علی بن الحسین، ابوجعفر محمد بن علی و فرزندش جعفر بن محمد از عالمان فاضل به شمار می آمدند و (از امامان) بعد از ایشان کسی به پایه دانش ایشان شناخته شده نیست.

با این وجود آنان نیز از عالمان عصر خویش می آموختند و به ایشان مراجعه می کردند. ابو عمران بن الأسب (۱۲۷) قاضی بغدادی می گوید: اصحاب ما برایمان روایت کرده اند که ربیعة بن ابی عبدالرحمان، از جعفر بن محمد یاد کرده و گفته است که وی علوم را آموخته است. ربیعه در ادامه افزوده است: او خانه ای در مدینه خرید و به دنبال من فرستاد تا شرطی در این خرید برای وی بنویسم.

این روایت را محمد بن حاتم ابن ربحوته بخاری، (۱۲۸) در کتاب اثبات امامة الصدیق از وی نقل می کند.» (۱۲۹)

۱۲۶. همان: ۴ / ۱۶۹ - ۱۷۰.

۱۲۷. این واژه همین گونه بدون نقطه در تمامی نسخه ها آمده است; آن طور که محقق منهاج السنة ذکر می کند و می گوید: نمی دانم او کیست!

۱۲۸. همین گونه بدون نقطه و بدون اعراب است و محقق منهاج السنة می گوید: نمی دانم او کیست!

۱۲۹. منهاج السنة: ۲ / ۴۷۳ - ۴۷۴.

به راستی خواننده گرامی! آیا این استدلال انسان عاقل و فهمیده ای است مبنی بر این که امامان شیعه از عالمان عصر خویش می آموختند و به آن ها مراجعه می کردند؟
آیا برای این ادّعی بزرگ، این گونه استدلال می شود؟
چه چیز انسان را به چنین گفتاری وادار می کند؟!

دروغ بودن توبه بشر حافی به داستان موسی بن جعفر

ابن تیمیه در شرح حال امام موسی بن جعفر علیهما السلام و بیان مناقب و فضیلت های آن امام به اختصار سخن گفته است، سپس داستان توبه کردن بشر حافی به داستان ایشان را تکذیب می کند، به زعم او امام علیه السلام آن زمان در زندان هارون به سر می برد و «از کسانی نبود که از خانه بشر و امثال وی عبور می کردند». (۱۳۰)

پاسخ از این ادّعا

در شرح *منهاج الكرامة* گفته ایم که امام کاظم علیه السلام مدّتی از زندان در بغداد آزاد شد و دوباره به زندان افتاد تا آن که در زندان مسموم و به شهادت رسید، ولی ابن تیمیه به خاطر دشمنی با اهل بیت علیهم السلام از احوال آنان آگاه نیست و در پی انکار فضیلت های ایشان است!

دروغ بودن داستان شقیق بلخی

شقیق بلخی روایتی از حال امام کاظم علیه السلام در راه مکه دارد. ابن تیمیه این روایت را نیز با توهمات و پندارهای باطلی که ناشی از دشمنی با اهل بیت علیهم السلام است، تکذیب می کند. (۱۳۱)

پاسخ از این سخن

ما اصل قضیه و روایان آن را در شرح *منهاج الكرامة* آورده ایم که از جمله روایان آن، حافظ ابن الجوزی حنبلی متوفای سال ۵۹۷ است. (۱۳۲)
و ابن تیمیه در *منهاج السنة* بسیار به ابن الجوزی اعتماد و تکیه دارد.

دلیلی بر زاهدترین و عالم ترین بودن امام رضا نیست!

۱۳۰. همان: ۴ / ۵۷.

۱۳۱. همان: ۴ / ۵۷.

۱۳۲. *صفة الصفوة*: ۲ / ۱۸۵ - ۱۸۷، شرح حال ۱۹۱، موسی بن جعفر بن محمد بن علی.

ابن تیمیه بر این باور است که این که می گویند: امام رضا زاهدترین و عالم ترین مردم عصر خویش بود، ادعایی بدون دلیل است.

او در حالی این سخن را می گوید که گویا مناظرات امام رضا علیه السلام با عالمان مذاهب مختلف و استدلال های ایشان در محکوم کردن آن ها را فراموش کرده است! و گویا نمی داند که عالمان نیشابور از ایشان خواستند که با آن ها سخن بگویند و برای آنان حدیثی روایت کند؛ گرچه تنها يك حدیث! و مانند آن

آنچه ذکر شد، بخشی از مطالبی است که در شرح *منهاج الكرامة* نگاشته ایم ... و همین مقدار روشن می کند که ابن تیمیه در این مورد نیز دروغ می گوید.

دروغ بودن خدمتگزاری معروف کرخی برای علی بن موسی

ابن تیمیه تکذیب می کند که معروف کرخی خدمتگزار امام رضا علیه السلام بود،^(۱۳۳) بلکه انکار می کند که معروف با ایشان ملاقاتی داشته است و یا حتی ایشان را دیده است؛ چه رسد به این که معروف به دستان امام علیه السلام مسلمان شده باشد،^(۱۳۴) زیرا او توهم دارد که این مورد، فضیلت به شمار می آید پس باید انکار شود!!

البته ما واقع مطلب را در شرح *منهاج الكرامة* نگاشته ایم. ابن خلکان از جمله راویانی است که در *وفیات الأعیان* در شرح حال معروف کرخی می گوید: وی خدمتگزار امام علیه السلام بود و به دست ایشان مسلمان شد.

قاضی عضد نیز به این مطلب اذعان دارد و شارح او، شریف جرجانی در شرح *المواقف*^(۱۳۵) می گوید: «هیچ شکی در صحت این قضیه وجود ندارد».

انکار ولی عهدی امام رضا

ابن تیمیه بر این باور است که مأمون امام رضا علیه السلام را ولی عهد خود قرار نداد. البته این مطلب از ضروریات تاریخی در اسلام است، ولی با این وجود ابن تیمیه آن را هم انکار می کند. ما در شرح *منهاج الكرامة* از چند منبع قابل اعتماد اهل سنت این قضیه را نقل کرده ایم،

۱۳۳. *منهاج السنة*: ۴ / ۶۰.

۱۳۴. همان: ۸ / ۴۴.

۱۳۵. *شرح المواقف*: ۸ / ۳۷۲.

از جمله المنتظم ابن الجوزی^(۱۳۶) همان شخصی که ابن تیمیه در چندین موضع از وی تقلید کرده است.

فضیلت نبودن اشعار ابونؤاس

ابن تیمیه ادعا می کند که اشعار ابونؤاس فضیلتی را برای امام رضا علیه السلام اثبات نمی کند. علامه حلّی در مدح امام رضا علیه السلام اشعاری را از ابونؤاس به عنوان شاهد می آورد. ابن تیمیه می گوید: «آنان نسبت به حقیقت مناقب و فضیلت ها و نیز حقیقت عیوب و نقائص آگاهی ندارند و نمی دانند از چه راهی می توان به آن ها پی برد. از این رو اشعاری را از ابونؤاس به عنوان شاهد می آورند که اگر هم درست باشد، نمی توان با آن ها فضیلتی برای کسی اثبات کرد؛ آن هم با شهادت شاعری که به دروغ و فسق شناخته شده است...»^(۱۳۷)

پاسخ از ابن دیدگاه

ما به مناسبت، در شرح منهاج الکرامه، شرح حالی از ابونؤاس آورده ایم که خالی از فایده نیست ...

البته تعجب از ابن تیمیه است که می گوید: ابیات ابونؤاس صلاحیت اثبات فضیلت برای کسی را ندارد، زیرا وی شاعری است که به دروغ گویی معروف است. ولی خود به سخنان ابوسفیان در حال کفر و نیز به کلام منافقان برای اثبات فضیلت ابوبکر استناد می کند!!

دروغ بودن حکایت امام جواد با یحیی بن اکثم

علامه حلّی رحمه الله داستان ملاقات امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم را نقل می کند. ابن تیمیه می گوید: «این داستانی که وی از یحیی بن اکثم حکایت می کند، دروغی است که تنها مایه خوشحالی نادانان است. یحیی بن اکثم فقیه تر، عالم تر و فاضل تر از آن است که به وسیله سؤال درباره شخص مُحرمی که صیدی کرده است، در پی اثبات عجز و ناتوانی کسی باشد...»^(۱۳۸)

پوشیده نماند که وی امام علیه السلام را به علم و دانش نستوده است، بلکه می گوید: «او از بزرگان بنی هاشم بود که به جود و کرامت شناخته شده بود، از این رو وی را «جواد» نامیدند.»

۱۳۶. المنتظم: ۱۰ / ۹۳ - ۹۹، سال ۲۰۱.

۱۳۷. منهاج السنة: ۴ / ۶۵.

۱۳۸. همان: ۴ / ۶۹.

این وجود، ابن تیمیه مدعی نیست که یحیی بن اکثم یا کس دیگری از امام عالم تر و فقیه تر بود ... و ما به مقدار ضرورت واقع مطلب را در شرح منهاج الکرامه روشن کرده ایم.^(۱۳۹)

سخن ابن تیمیه در رابطه با فتوای امام هادی در نذر متوکل

ابن تیمیه بر این باور است که فتوای امام هادی علیه السلام در نذر متوکل یا دروغ است یا از روی نادانی.

متوکل عباسی نذر کرده بود که مال «کثیر» در راه خدا بدهد، چون از فقها سؤال کرد که چه قدر باید بپردازد، آن ها جواب های مختلفی دادند، و امام هادی علیه السلام با استناد به آیه شریفه:
(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ)؛^(۱۴۰)

به یقین خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است.

پاسخ دادند، که این آیه ناظر به تعداد موطن پیامبر صلی الله علیه وآله است که خدای متعال مسلمانان را یاری کرد، که از آن ها به «کثیر» تعبیر شده، پس به همان تعداد بپردازد نذر ادا شده است.

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: این حکایت «یا دروغ است و یا نشان از نادانی کسی دارد که چنین فتوایی می دهد».

او بر این گفتار چنین استدلال می کند: «مواطن پیامبر ۲۷ غزوه و ۵۶ سریه بود، درست نیست؛ چرا که به اتفاق عالمان به تاریخ و سیره ها، تعداد غزوه های پیامبر را ۲۷ غزوه نبوده، بلکه کم تر از آن بود».^(۱۴۱)

ما واقع مطلب را در شرح منهاج الکرامه با استناد به گفتار «عالمان به سیره ها» مانند حافظ خطیب بغدادی^(۱۴۲) و دیگران، توضیح داده ایم و به این ترتیب روشن می شود که خود ابن تیمیه دروغ گو یا نادان است.

دروغ بودن علم و زهد حسن عسکری ...

۱۳۹. شرح منهاج الکرامه: ۱ / ۲۰۷، فصل دوم: در لزوم پیروی از مذهب امامیه، امام محمد جواد علیه السلام.

۱۴۰. سوره توبه، آیه ۲۵.

۱۴۱. منهاج السنه: ۴ / ۸۱.

۱۴۲. تاریخ بغداد: ۱۲ / ۵۷، شرح حال ۶۴۴۰، علی بن محمد ابوالحسن عسکری.

ابن تیمیه ادّعا می کند که عالم و زاهد بودن امام حسن عسکری علیه السلام و روایت زیاد اهل سنت از او، صرف ادّعا و دروغ آشکاری است.

علامه حلّی می گوید: «حسن عسکری علیه السلام فرزند امام جواد علیه السلام، عالمی زاهد و فاضلی عابد و برترین فرد عصر خویش بود که اهل سنت فراوان از ایشان روایت کرده اند». ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «این سخن نیز مانند سخن سابق ایشان است که صرف ادّعا و دروغ آشکاری است؛ زیرا عالمان معروف به روایت که در زمان حسن بن علی عسکری می زیستند، حدیث مشهوری از وی در کتاب های اهل علم روایت نکرده اند. اساتید صاحبان کتاب های شش گانه اهل سنت؛ یعنی بخاری، مسلم، ابوداؤد، ترمذی، نسائی و ابن ماجه نیز در آن زمان یا اندکی قبل و بعد آن می زیستند ... و در بین ایشان کسی نیست که از حسن عسکری روایت کرده باشد ...».^(۱۴۳)

پاسخ از این ادّعا

ما به این ادّعا از چند محور پاسخ می دهیم:

نخست آن که بدیهی است که روایت نکردن آن ها و یا دیگران از امام حسن عسکری علیه السلام دلیل بر این نیست که ایشان برترین فرد عصر خویش نبود.

دوم آن که این که آن ها در کتاب های ایشان از ایشان روایت ذکر نکرده اند بیان گر این نیست که آنان از امام علیه السلام روایت نکرده اند و از ایشان روایتی نیاموخته اند. چه بسیار احادیثی که شنیده اند و روایت کرده اند، ولی ننوشته اند.

سوم آن که ابن ماجه در کتابش که یکی از کتاب های شش گانه اهل سنت به شمار می رود، از امام علیه السلام روایت کرده است؛ با این وجود، ابن تیمیه تصریح می کند که هیچ روایتی از امام علیه السلام در کتاب های شش گانه وجود ندارد.

چهارم آن که ابن تیمیه در مقام تکذیب روایت شقیق بلخی از امام کاظم علیه السلام چنین می گوید: «اما این حکایت که از شقیق بلخی ذکر می شود، دروغ است؛ زیرا مخالف مطلبی است که از حال موسی بن جعفر شناخته شده است. موسی بن جعفر بعد از وفات پدرش جعفر صادق، در مدینه ساکن بود و جعفر صادق در سال ۱۴۸ وفات یافت و او آن زمان به عراق نیامده بود ...».

ما در پاسخ به این ادّعا می‌گوییم: امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه ساکن بود سپس ایشان را از مدینه به عراق آوردند و در پادگان سامرا اسکان دادند. صاحبان کتاب‌های شش‌گانه نه در مدینه ساکن بودند نه در سامرا و اگر هم از ایشان نیاموخته‌اند و روایت نکرده‌اند به همین سبب بوده است.

پنجم آن‌که دلیل عدم شهرت روایت از امام حسن عسکری علیه السلام کوتاهی دوران زندگی آن بزرگوار بوده است و در آن مدّت کوتاه نیز، عمر شریف خویش را تحت نظارت و نگهبانی شدید و به دور از مردم سپری کرد... با وجود تمام این موارد «اهل سنت فراوان از ایشان روایت کرده‌اند».

برای بحث تفصیلی مطلب، به شرح *منهاج الكرامة* مراجعه کنید.

فصل پنجم

امام دوازدهم، مهدی منتظر

ابن تیمیه پیوسته وجود امام مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام را انکار می کند. او به هر مناسبتی و یا بدون مناسبت در جاهای متعددی از آغاز تا پایان کتابش، این نکته را تکرار می کند

در واقع، اگر تکذیب ها، استهزاءها و بدگویی های این شخص را درباره امام مهدی علیه السلام که همگی دروغ گویی، بهتان و افترا هستند گردآوری کنیم ... کتاب جداگانه ای خواهد شد.

حماقت شیعیان و باور به وجود امام منتظر

ابن تیمیه با این باور که از حماقت شیعیان باور به وجود امام منتظر است، می نویسد: از دیگر حماقت های شیعیان این که آن ها برای «منتظر» مکان هایی را قرار می دهند و در آن جا به انتظار او می نشینند، مانند سرداب و زیر زمینی که در سامرا واقع است. آنان می پندارند که غیبت او از آن جا و هم چنین مکان های دیگر شروع شده است. گاه چهارپایی مانند قاطر یا اسب یا مرکب دیگر را در آن جا قرار می دهند تا او هنگام قیام بر آن سوار شود و کسی را در آن جا می گمارند که در ابتدا یا انتهای روز و یا

وقت های دیگر با صدای بلند از او درخواست خروج و قیام کند و فریاد بزند: ای مولای ما! قیام کن، ای مولای ما! قیام کن.

آن گاه شمشیرشان را بیرون می کشند با این که در آن جا کسی وجود ندارد که با او بجنگند. برخی از آنان در وقت نماز می ایستند و نماز نمی خوانند از ترس این که مبدا ایشان قیام کند و به خاطر اشتغال به نماز، از قیام و خدمتش باز بمانند.

در دهه آخر ماه رمضان و یا روزهای دیگر، شیعیانی که در مناطقی دور از سامرا مانند مدینه النبی صلی الله علیه و آله به سر می‌برند به سمت شرق رو می‌کنند و با صدای بلند از او می‌خواهند که قیام کند

روشن است که اگر او موجود باشد و خدا دستور خروج و قیام به وی داده باشد، خروج می‌کند؛ چه او را بخوانند چه نخوانند و اگر خدا به وی اذن خروج نداده باشد، درخواست خروج و قیام را نمی‌پذیرد. اگر هم خروج کند، خدا به یاری او می‌شتابد و برای او مرکب و یاورانی قرار می‌دهد که یاورش باشند که در این صورت نیازی نیست پیوسته برخی از انسان‌ها برای او در حال آماده باش بایستند؛ همان کسانی که کوشش‌شان در زندگی دنیا تباه شده و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند!

خدای سبحان در قرآن کریم فردی را سرزنش می‌کند که کسی را فرامی‌خواند که دعای او را اجابت نمی‌کند ... با این که بت‌ها موجود هستند و گاهی شیطان‌ها از طریق بت‌ها برای مردم ظاهر می‌شوند و با آن‌ها سخن می‌گویند. حال کسی که با معدوم سخن می‌گوید بدتر از حال کسی است که با موجود سخن می‌گوید؛ گرچه آن موجود جماد باشد.

کسی که «منتظر»ی را می‌خواند که خدا وی را نیافریده، گمراه‌تر از کسی است که بت‌ها را می‌خواند. اگر چنین کسی بگوید: ما وجود او را باور داریم، به سان سخن آنان است که می‌گویند: ما باور داریم که این بت‌ها دارای مقام شفاعت نزد خدای متعال هستند، ولی به واقع چیزی را می‌پرستند که هیچ سودی به حالشان ندارد و به آن‌ها آسیبی نمی‌رساند، ولی در عین حال می‌گویند: اینان شفیع ما نزد خدا هستند.

هدف آن که هر دو گروه کسانی را می‌خوانند که دعایشان سودی ندارد؛ گرچه گروهی بت‌ها را شفیع درگاه خدایان قرار می‌دهند و گروه دیگر می‌گویند: او امام معصوم است و او را یاری می‌کنند و به خاطر وی پیکار می‌نمایند که مانند مشرکان، خدایان خود را یاری می‌کنند. آن‌ها وی را رکنی از ارکان ایمان قلمداد می‌نمایند که دین تنها با وی کامل می‌شود، آن گونه که برخی از مشرکان چنین پنداری در مورد خدایان خود دارند ...».^(۱۴۴)

خارج از توان بودن ایمان به کسی که راهی به او نیست

ابن تیمیه با این باور که ایمان به کسی که راهی به او وجود ندارد تکلیف به چیزی است که از توان بشر بیرون است می گوید:

«هم چنین راهی برای شناختِ «صاحب الزمان» که رافضه مردم را به سوی او دعوت می کنند و شناخت او امر و نواهی او و خبرهایی که می دهد، وجود ندارد. اگر سعادت‌مندی انسان در گرو اطاعت از این شخص است که امر و نهی وی شناخته شده نیست، مستلزم این است که هیچ کس نتواند راه نجات و سعادت را ببیند و این از بزرگ ترین تکالیفی است که از توان بشر بیرون است و رافضه بیشترین واگذاری امور را به او دارند.

اگر گفته شود: او به آنچه امامیه بر آنند، امر می کند، می گوئیم: در این صورت به وجود و حضور وی نیازی نیست، زیرا این مطلب شناخته شده است؛ چه او زنده باشد چه مرده و چه حاضر و شاهد باشد چه غائب

ولی رافضه از ناآگاه ترین مردمان هستند، زیرا انجام واجبات عقلی و شرعی و ترك امور ناپسند عقلی و شرعی یا به شناخت او امر و نواهی این «منتظر» وابسته است یا به او وابسته نیست. اگر به او وابسته باشد، مستلزم تکلیف بشر به چیزی است که از توان وی خارج است و انجام واجبات و ترك امور حرام مشروط به شرطی شده که از توان عموم مردم بیرون است؛ بلکه هیچ کس توان آن را ندارد، زیرا کسی روی زمین نیست که صادقانه ادعای مشاهده این منتظر یا شنیدن صدای او را داشته باشد. اگر هم به او امر و نواهی او وابسته نباشد، انجام واجبات عقلی و شرعی و پرهیز از امور زشت عقلی و شرعی بدون وجود این منتظر نیز امکان پذیر است و در این صورت به وجود و حضور او نیازی نیست...» (۱۴۵)

نهایت نادانی و گمراهی در لزوم پیروی از امام منتظر

ابن تیمیه با باور به این که قائل شدن به لزوم پیروی از امام منتظر نهایت نادانی و گمراهی است، می گوید:

«گروهی از بزرگان رافضه مانند ابن عود حلی را دیده ام که می گویند: اگر امامیه در مسئله ای با هم اختلاف داشته باشند و دو نظر وجود داشته باشد که قائلان يك نظر شناخته شده اند و قائلان نظر دیگر شناخته نشده اند، نظر دوم که قائلان ناشناخته ای دارد، برحق است که باید از آن پیروی کرد، زیرا امام معصوم منتظر در این گروه قرار دارد.

این دیدگاه نهایت نادانی و گمراهی است، زیرا به فرض وجود منتظر معصوم، معلوم نیست که نظر وی همان باشد، چون هیچ کس از خود او بدون واسطه و یا با واسطه کسی نقل نکرده است. پس از کجا یقین پیدا می شود که نظر او همان است؟ ... بنابراین، اصل و پایه دین رافضه مبتنی بر مجهول و معدوم است...»^(۱۴۶)

چه لطف و مصلحتی به واسطه امام «منتظر» حاصل می شود؟

ابن تیمیه در جای دیگر می گوید:

«هر کس که پیشوایی مفید در پاره ای از مصالح دین و دنیا باشد، بهتر از کسی است که هیچ فایده ای در مصالحی که امامیه قائلند، ندارد ... بنابراین، آیا در مقصود امامت و خیر و کرامت، دورتر از آن کس هم وجود دارد که راه ندامت و پشیمانی^(۱۴۷) در پیش گرفته است؟»^(۱۴۸)

وی در جای دیگری می نویسد: هیچ کس از این امام منتظر بهره ای نبرده است؛ چه آن کس که به وی ایمان دارد و چه کسی که به او ایمان ندارد.^(۱۴۹)

آن گاه در مورد دیگری می نویسد:

«واضح و یقینی است که به واسطه این امام منتظر غائب و مفقود، هیچ لطف و مصلحتی به دست نیامده است؛ چه زنده باشد، آن طور که امامیه می گویند و چه مرده باشد، آن گونه که اهل سنت می گویند.

البته در مورد پدران او نیز که متقدم بر او بودند وضع به همین قرار است و هیچ لطف و مصلحتی که از امام معصوم صاحب قدرت به دست می آید به واسطه آنان حاصل نشد...»^(۱۵۰)

برتری امیر فاسق یا نیکوکار

ابن تیمیه در این باره می گوید:

«هر کس که به قدرت رسید و امور را به دست گرفت از امام معدوم منتظری که رافضه می گویند همان جانشین پیامبر و حجت خدا در زمین است، بهتر است.»^(۱۵۱)

۱۴۶. همان: ۱ / ۸۹ - ۹۰.

۱۴۷. ابن تیمیه با عنوان «منهاج الندامة»، کنایه ای به علامه حلی دارد که کتابش را منهاج الکرامه نامیده است.

۱۴۸. منهاج السنة: ۱ / ۱۰۰ - ۱۰۱.

۱۴۹. همان: ۱ / ۱۳۳.

۱۵۰. همان: ۳ / ۳۷۸.

۱۵۱. همان: ۱ / ۵۴۸.

برتری مدعیان مهدویت

ابن تیمیه با ادّعی برتری مدعیان مهدویت از امام منتظر می نویسد:

«برخی افراد از گروه های مختلف، هر يك ادّعا کرده اند که همان مهدی بشارت داده شده اند، مانند مهدی قرامطه باطنی ... «ابن تومرت»^(۱۵۲) نیز از کسانی است که ادّعی مهدویت داشت ... و پاره ای دیگر و به هر روی، او و امثال او از مهدی مورد ادّعی رافضه بهتر هستند که هیچ اثر و نشانی ندارد ...»^(۱۵۳)

شرّ و فساد پیامد اعتقاد به وجود امام منتظر

ابن تیمیه می گوید:

«بلکه با اعتقاد و باور به وجود امام منتظر، چنان شرّ و فسادى به پا شد که تنها پروردگار بندگان مقدار آن را می داند»^(۱۵۴).

نبود فرزندی برای حسن عسکری

ابن تیمیه با این باور که امام حسن عسکری علیه السلام بدون برجا نهادن نسل و فرزند وفات یافت، می نویسد:

«محمد بن جریر طبری، عبدالباقی بن قانع و دیگر عالمان به نسب و تاریخ می گویند: حسن بن علی عسکری نسل و فرزندی نداشت»^(۱۵۵).

پاسخ از یاوه گویی ها

۱۵۲. محمد بن عبدالله بن تومرت بربری از کسانی است که در مغرب زمین؛ یعنی در نواحی شمال آفریقا ادّعی مهدویت کرد، کارش بالا گرفت و مریدان بسیاری به دور او گرد آمدند و به جنگ برخاست و سلسله موحدین را تشکیل داد ... ، ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۱۴ / ۳۷۷، شرح حال ۴۷۴۱ و موعود آسمانی: ۲۴، چاپ شده در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی شماره ۳۳ از همین نگارنده.

۱۵۳. منهاج السنة: ۸ / ۲۵۸ - ۲۵۹.

۱۵۴. همان: ۸ / ۲۵۹.

۱۵۵. همان: ۴ / ۸۷.

این ها نمونه ای از یاوه گویی و اراجیف ابن تیمیه در این موضوع بود که بسی بیش از این است ... ما در این باره بحث کرده ایم و پاسخ او را در شرح منهاج الكرامه داده ایم و این جا به ذکر نکاتی چند اکتفا می کنیم:

فرزند غایب امام حسن عسکری

۱. دروغ است که به نظر محمد بن جریر طبری امام حسن عسکری علیه السلام بدون فرزند و نسل وفات یافت. ما این مطلب را در شرح منهاج الكرامه به تحقیق نشان داده ایم. ولی درباره ابن قانع نمی دانیم که چنین گفته است یا خیر، و به فرض که نظر او چنین باشد، می دانیم که وی گرایش اموی دارد و ولایت آنان را می پذیرد.

افزون بر این، برقانی و دیگر پیشوایان او را ضعیف دانسته اند.

دارقطنی درباره ابن قانع می گوید: او اشتباه می کرد و بر آن اصرار داشت.

هم چنین گفته اند: ابن قانع دو سال قبل از مرگش دچار اختلال عقلی شد.

ابن حزم در مورد ابن قانع می گوید: او منکر الحدیث است و اصحاب حدیث به طور کلی به روایت او اعتنایی ندارند. در حدیث وی دروغ محض، بلای واضح و جعل آشکار دیده می شود که یا تغییر داده شده و یا از دروغ گوی فریب خورده ای نقل کرده است که فریب تلقین دیگران را می خورند و هیچ خیری در آنان نیست و یا این که بلا و دروغ و جعل آشکار موجود در حدیث وی ناشی از خود اوست.

حمزه سهمی می گوید: از ابوبکر بن عبدان در مورد ابن قانع پرسیدم و پاسخ داد: حدیث وی صحیح به شمار نمی آید.

ابن فتحون نیز در ذیل الاستیعاب می نویسد: از کسانی که منسوب به حفظ حدیث هستند، هیچ کس را مانند ابن قانع متوهم و دارای سندهای ضعیف و متن های ناپسند و قابل انکار ندیدم ...» (۱۵۶)

ملاحظه می کنید که ابن تیمیه به فرض که نسبت صحیحی به ابن قانع داده باشد، به واقع به

گفتار چه کسی اعتماد و تکیه دارد؟!!

سخن دیگر این که به راستی «دیگر عالمان» دقیقاً چه کسانی هستند؟ و کجا چنین سخنی گفته اند؟

انکار لطف و مصلحت در امامت

۲. انکار لطف و مصلحت در امامت امام عصر علیه السلام یا از روی ناآگاهی به معنای امامت است، یا او خود را به معنای امامت ناآگاه جلوه می دهد و به واقع خلط از روی جهل و یا عمدی معنای «امامت» با «سلطنت» است.

امامت به واقع نیابت از نبوت است و حکم آن هم مانند حکم نبوت است. پس همان طور که با غیبت پیامبر، نبوت او زائل نمی شود و فایده آن از بین نمی رود، امامت نیز با غیبت امام، زائل نمی شود و مصلحت و فایده اش از بین نمی رود.

این خلاصه بحث ما در این مقام بود و برای بحث تفصیلی می توانید به شرح *منهاج الكرامة* و دیگر مطالبی که در این باره نگاشته ایم^(۱۵۷) و یا به کتاب های عالمان بزرگ شیعه در این باره، مراجعه کنید.

بهره برداری شیعه از امام غایب

۳. شیعیان دوازده امامی از وجود مبارک امامی که غائب از دیده هاست بهره می برند، ولی منافقان این نکته را در نمی یابند.

نسبت های دروغین در انتظار شیعه

۴. آن چه این تیمیه به شیعیان دوازده امامی نسبت می دهد که آنان در مکان های متعددی به انتظار خروج و قیام وی نشسته اند، در آن مکان ها وی را می خوانند، چهارپایی را آن جا گمارده اند و ... همه و همه دروغ و بهتان و افتراست که به سان عادتش، به شیعیان امامیه نسبت می دهد. و خدا حسابرس اوست بر آنچه می گوید.

بی پایه بودن برتری مدعیان دروغین مهدویت

۵. هم چنین سخن این تیمیه در برتری حاکمان بنی امیه، سلاطین ظلم و جور و مدعیان دروغین مهدویت بر امام مهدی علیه السلام بی پایه و اساس است.

۱۵۷. به کتاب *الإمامة في أهم الكتب الكلامية* از همین نگارنده مراجعه شود.

دلیل های استواری از شیعه و سنی در ولادت امام عصر

۶. ما در شرح *منهاج الكرامة* و سایر عالمان بزرگ شیعه دلایل استوار و قوی با استناد به کتاب های شیعه و اهل سنت اقامه کرده اند که امام حسن عسکری علیه السلام دارای فرزند بوده است و اساساً وجود چنین کسی و امامت وی ضرورت دارد
برای آگاهی از مطالب مربوط به دیگر شئون آن بزرگوار می توانید به شرح *منهاج الكرامة* مراجعه کنید.

فصل ششم دوازده امام شیعه

ابن تیمیه نسبت به تمام امامان دوازده گانه شیعه بی ادبی روا داشته و بر تمام «دوازده نفر» آن بزرگواران؛ یعنی امام امیر مؤمنان علی علیه السلام، امام حسن، امام حسین و دیگر امامان تا صاحب الزمان مهدی منتظر علیهم السلام خرده می گیرد

پاره ای دیگر از عبارات های ابن تیمیه
اینک ما پاره ای دیگر از عبارات های ابن تیمیه را در این زمینه ذکر می کنیم:

مشابهت باور مسیحیان درباره حواریون و باور شیعه درباره دوازده امام
ابن تیمیه در شباهت های مسیحیان و شیعیان چنین می نویسد:
«هم چنین مسیحیان می پندارند حواریون که پیرو مسیح بودند از ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران برتر هستند و گمان دارند حواریون فرستادگانی هستند که خداوند به صورت مستقیم با آنان سخن گفته است، زیرا می گویند: خدا همان مسیح است و مسیح فرزند خدا است.
رافضه نیز امامان دوازده گانه خود را از پیشگامان نخستین در اسلام از مهاجران و انصار برتر قرار می دهند...»^(۱۵۸)

اشکال به امامت امامان معصوم

ابن تیمیه در اشکال به امامت امامان معصوم علیهم السلام می نویسد:
«رافضه می گویند: آنان امامانی هستند که خدا ایمان به آن ها و دریافت دین از ایشان را واجب نموده است و آنان دارای عصمت از خطا هستند. هر يك از این سخنان را تنها کسی قائل

است که در نادانی و یا در پیروی هوای نفس و یا در هر دو مورد افراط و زیاده روی می کند. کسی که اسلام را بشناسد و به حال آنان نیز آگاه باشد، به ضرورت دین محمد صلی الله علیه و آله درمی یابد که این سخنان باطل است، ولی چه کنیم که جهل حدّ و مرزی ندارد». (۱۵۹)

اشکال بر دانش و دین انمه اطهار

ابن تیمیه می نویسد:

«رافضه دوازده تن را نام می برند، ولی هر يك از خلفای سه گانه؛ یعنی ابوبکر، عمر و عثمان برتر از برترین فرد این دوازده تن (منظور علی علیه السلام است) هستند و امامت و خلافت آنان از امامت و خلافت او کامل تر است. سایر این دوازده تن نیز چند گروه هستند: برخی مانند حسن و حسین از صحابی پیامبر هستند که بهشت برای آنان گواهی داده شده که در این فضیلت بسیاری از صحابه با آن ها شریکند و برخی از پیشگامان نخستین در اسلام از این دو برتر هستند، مانند اصحاب بدر. این دو رضی الله عنهما گرچه دو سید و سرور جوانان اهل بهشت هستند، ولی ابوبکر و عمر نیز دو سید و سرور سالخوردگان اهل بهشت هستند و این گروه کامل تر از گروه سابق است ...»

برخی دیگر از این دوازده تن به علم و دانش شهره هستند، مانند علی بن الحسین و پسرش ابوجعفر و فرزند او جعفر بن محمد، ولی اینان نیز به سان همتایان خود هستند. در امت اسلامی افراد بسیاری مانند آنان، بلکه برتر از آنان وجود دارند.

در بین این دوازده تن مهدی منتظر هم است که وجود ندارد و یا مفقودی است که هیچ سودی به حال رافضه ندارد و در پیروی از وی تنها شرّ محض و بدون خیر و منفعت نهفته است. درباره بقیه این دوازده تن، لازم به ذکر است که در بنی هاشم از علویان و عباسیان گروه هایی به سان آن ها در دانش و دین و یا عالم تر و دیندارتر از ایشان وجود دارد. بنابراین، چگونه است کسی ذکر خلفای راشدین را که در اسلام برتر از آنان وجود ندارد، عیب می شمارد و افرادی را جایگزین آنان می کند که مسلمانان بسیاری برتر از ایشان هستند؟

مسلمانان در دین و دنیا از کسان بسیاری بهره برده اند که چندین و چند برابر بهره ای است که از این دوازده تن برده اند». (۱۶۰)

حاصل نشدن اهداف اسلام با این امامان

ابن تیمیه می گوید:

«هم چنین تمام مقاصد و اهداف امامت برای هیچ کس در امت اسلامی به واسطه یکی از این دوازده تن حاصل نشد...». (۱۶۱)

پاسخ ابن تیمیه به حدیث «امامان دوازده گانه»!

ابن تیمیه بر امامت دوازده امام شیعه اشکال و ایراد می گیرد، علم و دین آنان را زیر سؤال می برد و دیگران را از آن ها برتر می داند و یا آنان را مانند عوام مسلمانان از مردم عادی به شمار می آورد... ولی با حدیثی رو به رو می شود که به سند صحیح در کتاب های اهل سنت روایت شده است. بنابر آن حدیث، پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده که خلفای بعد از ایشان دوازده تن هستند... .

این حدیث صراحت دارد که امامت و خلافت بعد از ایشان در عدد معینی محصور است.

بنابراین، پاسخ اهل سنت که امامان را محدود به تعداد خاصی نمی کنند چیست؟

و اگر منظور از امامان دوازده گانه، دوازده امام اهل بیت علیهم السلام نیستند، پس آنان چه کسانی هستند؟

ابن تیمیه نیز مانند دیگر پیشوایان اهل سنت که پیش از او بودند، یا کسانی که بعد از او بودند، در این موضع حیران و سرگردان شده است. اینک ما عین عبارت های او را نقل می کنیم.

علامه حلی که رحمت خدا بر او باد، می گوید: «اهل سنت امامان را در عدد معینی محصور نکردند».

ابن تیمیه در پاسخ علامه می گوید:

«بله، حق هم همین است، زیرا خدای متعال می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ); (۱۶۲)

۱۶۰. همان: ۴ / ۱۶۸ - ۱۷۰.

۱۶۱. همان: ۶ / ۳۸۷.

۱۶۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولیای امر خود اطاعت کنید.

خدای متعال تعداد آنان را معین نکرده است.

هم چنین پیامبر صلی الله علیه وآله در احادیث ثابت شده که به صورت مستفیض نقل شده اند، والیان امر را در عدد معینی محدود و محصور نکرده است.

برای نمونه در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوذر روایت شده که گفت: به راستی دوست من (پیامبر صلی الله علیه وآله)، به من سفارش کرد که بشنوم و اطاعت کنم؛ گرچه از غلام حبشی دست بریده یا پا بریده باشد.

در صحیح مسلم از ام حصین نقل شده است. وی از پیامبر صلی الله علیه وآله در منی و یا عرفات در حجّة الوداع شنید که می فرماید:

لو استعمل علیکم عبد أسود مجدّع یقودکم بکتاب الله فاسمعوا وأطیعوا؛

اگر برده ای سیاه چرده و ناقص الخلقه بر شما حکومت یافت که به کتاب خدا شما را هدایت می کند، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید.

بخاری روایتی را از انس بن مالک نقل می کند. انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إسمعوا وأطیعوا وإن استعمل علیکم عبد حبشی کأنّ رأسه زبیبة؛

گوش فرا دهید و پیروی کنید، اگر چه یک غلام حبشی بر شما حکومت کند و سرش مانند کشمش (خشک و کوچک) باشد.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از جابر روایت شده که جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا یزال أمر الناس ماضياً ما ولیهم اثنا عشر أمیراً کلّهم من قریش؛

پیوسته امر مردم در جریان و گردش است، تا زمان که دوازده خلیفه بر آن ها حکومت کنند که همگی آنان از قریش هستند.

هم چنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده، عامر بن سعد بن ابیوقاص گفت: همراه غلام خود نافع، به جابر بن سمره نامه نوشتم که مرا از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی آگاه کن!

او در پاسخ نوشت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شامگاه روز جمعه بعد از سنگسار اسلمی فرمود:

لا يزال هذا الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش؛

پیوسته این دین بر پا خواهد بود تا زمان که قیامت بر پا شود یا تا زمان که دوازده خلیفه بر شما حکومت می کنند که همگی از قریش هستند.

باز در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده که ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

الناس تبع لقریش في هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، وكافرهم تبع لكافرهم؛

مردم در این امر (حکومت) پیرو قریش هستند. مسلمان آنان پیرو مسلمان قریش و کافر آنان پیرو کافر قریش هستند.

در روایت دیگری جابر بن عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

الناس تبع لقریش في الخير والشر؛

مردم در خیر و شر پیرو قریش هستند.

در صحیح بخاری روایت شده که معاویه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

إنّ هذا الأمر في قریش لا يعاديهم أحد إلاّ كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين؛^(۱۶۳)

این امر (حکومت) در قریش است و کسی با آنان مخالفت و معارضة نمی کند مگر آن که خدا با صورت وی را به زمین زند مادامی که آنان دین را برپا می دارند.

پاسخ به پاره های ابن تیمیه

آن چه بیان شد تمام گفتار ابن تیمیه در این فصل بود که عین عبارت های او را نقل کردیم ...

به راستی شما از این سخنان چه می فهمید؟

ابن تیمیه در جواب سخن علامه حلی رحمه الله که می گوید: «اهل سنت امامان را در عدد معینی محصور نکردند»، می نویسد: «حق هم همین است» در ادامه به پندار خود دلایلی بر این امر می آورد:

ابن تیمیه ابتدا به ظاهر آیه شریفه استدلال می کند ...

ولی این آیه بیان گر شرط عصمت در امامان است.^(۱۶۴)

آن گاه ابن تیمیه به روایاتی استدلال می کند که متضمن لزوم اطاعت و پیروی از ولیّ امر مسلمانان است؛ گرچه او «غلامی حبشی» باشد.

۱۶۳. منهاج السنّة: ۳ / ۳۸۱ - ۳۸۵.

۱۶۴. تفسیر فخر رازی: ۱۰ / ۱۴۴، سوره نساء، آیه ۵۹.

ضرورت قریشی بودن امام

ولی این احادیث، گرچه بیان گر عدم انحصار امامت در تعداد معینی هستند، ولی با اجماع و اتفاق نظر بر ضرورت قریشی بودن امام، مردود هستند. در شرح المواقف در بحث شروط امام می نویسد:

«لازم است که امام قریشی باشد. این شرط را اشاعره و جبائیان قائل هستند و خوارج و برخی از معتزله به آن قائل نیستند.

دلیل ما بر این دیدگاه سخن پیامبر صلی الله علیه وآله است که برای ما کافی است. آن حضرت می فرماید:

الأئمة من قریش;

امامان از قریش هستند.

سپس صحابه به مضمون این حدیث عمل کردند. زیرا ابوبکر روز سقیفه به این حدیث علیه انصار — زمانی که در حضور صحابه سر امامت نزاع کردند — استدلال کرد

و آنان نیز حدیث را پذیرفتند و بر ابوبکر به عنوان امام و خلیفه اجماع و اتفاق نظر کردند. این حدیث دلیل قطعی و یقینی برای شرط قریشی بودن خلیفه است. کسانی که این شرط را نمی پذیرند به سخن پیامبر صلی الله علیه وآله استدلال می کنند که فرمود: به سخن حاکم گوش فرادهید و از وی اطاعت کنید، گرچه غلامی حبشی باشد.

زیرا این حدیث بیان گر این است که امام ممکن است قریشی نباشد.

در پاسخ به این استدلال می گوئیم: این حدیث درباره کسی است که امام، او را امیر قرار داده و به او مأموریت داده است؛ یعنی او را فرمانده سپاهی قرار داده یا او را به برخی از سپاه به عنوان امیر قرار داده است.

باید این حدیث را این گونه معنا کنیم تا تعارض آن با اجماع (بر قریشی بودن حاکم) رفع شود، یا این که بگوئیم:

این حدیث برای مبالغه از راه فرض گفته شده است. شاهد این کلام آن است که به اجماع و اتفاق نظر جایز نیست امام غلام و عبد باشد» (۱۶۵)

تفتازانی می گوید: «امت اسلامی به اتفاق می گویند که شرط امام، قریشی بودن است...» (۱۶۶)

عالمان حدیث نیز در شرح این حدیث سخنی مشابه دارند.^(۱۶۷)

بنابراین، این احادیث از محل بحث خارج هستند.

ابن تیمیه در ادامه به احادیثی استدلال می‌کند که می‌گویند: امامت در قریش است.

این احادیث با نظر امامیه منافات ندارد که عدد معینی را شرط می‌دانند و در تأیید نظر

دیگران نیز نیست که امامت را در عدد معینی محصور نمی‌کنند.

ابن تیمیه سپس به احادیثی استدلال می‌کند که می‌گویند: امامان دوازده تن هستند.

این روایت‌ها بیان‌گر نظر امامیه و بطلان نظر دیگران هستند.

بنابراین، دلیل ادعای ابن تیمیه کجاست؟

بلکه به عکس، ابن تیمیه نظر علامه حلّی رحمه الله را تأیید و بر آن استدلال آورده است؛ یعنی به

سود مذهب امامیه استدلال می‌کند، زیرا حاصل دلایلی که ذکر می‌کند این است که امامان باید

معصوم، قریشی و دوازده تن باشند که همان نظر شیعه دوازده امامی است.

ما پیش‌تر نیز اشاره‌وار گفتیم که اگر به کتاب‌های عالمان اهل سنت در حدیث، کلام و اصول

مراجعه کنید، گفتار آنان را دارای اضطراب و آشفتگی شدیدی در تفسیر حدیث «امامان

دوازده گانه» می‌یابید. آنان ابتدا چندین وجه متعارض در تفسیر حدیث ذکر می‌نمایند، سپس اذعان

می‌کنند که از فهم معنای آن ناتوانند.

برای نمونه: ابن العربی مالکی می‌گوید: «معنایی برای این حدیث نمی‌دانم».^(۱۶۸)

ابن بطّال از مهلب این گونه نقل می‌کند: «هیچ کسی را نیافتم که معنای این حدیث را به طور

قطعی بدانند؛ یعنی آن را به چیز معینی برگرداند».^(۱۶۹)

از ابن الجوزی نیز چنین نقل شده است: «در یافتن معنای این حدیث بسیار فحص و

جست و جو کردم و تفسیرهایی را که امکان داشت مراد حدیث باشد بررسی کردم و از معنای آن

سؤال کردم، با این وجود به مقصود حدیث راه نیافتم».^(۱۷۰)

۱۶۶. شرح المقاصد: ۵ / ۲۴۴، فصل چهارم در امامت، بحث دوم شروطی که در امام واجب است.

۱۶۷. فتح الباری: ۱۳ / ۱۱۳ - ۱۱۹، کتاب احکام، باب «امیران از قریش»، عارضه الأحمدي: ۵ / ۶۷، کتاب فتنه‌ها،

باب ۴۶ «آنچه در مورد خلفاء وارد شده است»، تحفة الأحمدي: ۶ / ۳۹۸، باب «فتنه‌ها»، باب «آنچه وارد شده که خلفاء

تا روز قیامت از قریش هستند».

۱۶۸. عارضه الأحمدي في شرح جامع الترمذي: ۵ / ۷۰، کتاب فتنه‌ها، باب ۴۹ «در آنچه وارد شده که خلفا تا روز قیامت از

قریش هستند».

۱۶۹. فتح الباری في شرح صحيح البخاری: ۱۳ / ۲۱۱ و ۲۱۲، کتاب احکام، باب «استخلاف (جانشین قرار دادن)».

آشفتنگی بیان ابن تیمیه

وضع ابن تیمیه نیز این گونه است ... او در جایی دیگر می گوید:
«در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده که جابر بن سمره گفت:
پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

لا يزال هذا الأمر عزيزاً إلى اثني عشر خليفة كلهم من قریش;

این امر (حکومت) پیوسته عزیز خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، امور را در دست دارند.

در صحیح بخاری نیز چنین آمده:

اثني عشر أميراً ...;

دوازده امیر ...

و در متن دیگری آمده:

لا يزال أمر الناس ماضياً ولهم اثنا عشر رجلاً;

پیوسته امر مردم در جریان و گردش است، تا زمانی که دوازده تن را دارند.

و در متن دیگری آمده:

لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة كلهم من قریش;

پیوسته اسلام با عزت خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند امور را در دست دارند.

ابن تیمیه بعد از نقل این روایات می نویسد: این گونه هم بود، زیرا خلفا از این قرارند: ابوبکر، عمر، عثمان و علی، سپس کسانی قدرت را به دست گرفتند که مردم بر دور آن ها اجتماع کردند و دارای عزت و قدرت گشتند؛ یعنی معاویه و فرزندش یزید، سپس عبدالملک و چهار فرزندش به علاوه عمر بن عبدالعزیز که در زمره آنان است.

بعد از اینان در حکومت اسلام نقص و کاستی به وجود آمد که تا الآن باقی است.

بنی امیه بر تمام سرزمین های اسلامی سلطه یافتند و حکومت اسلامی در زمان آنان دارای عزت بود ...

مهم ترین اشکالی که مردم بر بنی امیه دارند، دو چیز است:

۱. خرده گیری بنی امیه از علی و اشکال بر او.

۲. به تأخیر انداختن نماز از اول وقت آن ...

بعد از امویان از نعمت و رحمت خدای سبحان بر اسلام بود که وقتی حکومت به بنی هاشم منتقل شد، در دستان بنی عباس قرار گرفت ... و گرنه - اگر پناه بر خدا - يك رافضی حکومت را در دست می گرفت و خلفا و پیشگامان نخستین در اسلام را ناسزا می گفت، اسلام دگرگون می گشت.

ولی در مراکز پست و بلند حکومت کسانی وارد شدند که رافضه از آنان راضی نبودند و امکان مقابله با آنان وجود نداشت، همان طور که برای علی سرکوب امیران بزرگ لشکرش؛ هم چون اشعث بن قیس، مالک اشتر نخعی، هاشم مرقال و امثال آنان امکان پذیر نبود.

ابن تیمیه در ادامه چنین می نگارد:

... البته این دوازده خلیفه در تورات نیز ذکر شده اند، جایی که خدا به تولد اسماعیل بشارت می دهد و می گوید: دوازده انسان بزرگ به دنیا می آیند.

اگر کسی بپندارد که این دوازده نفر همان کسانی هستند که رافضه ادّعی امامت آنان را دارند، در نهایت جهل و نادانی به سر می برد. از آنان تنها علی بن ابی طالب دست به شمشیر برد و با این وجود هم نتوانست در زمان خلافتش با کافران پیکار کند و شهری را فتح نماید و کافری را به هلاکت برساند؛ بلکه این مسلمانان بودند که به جنگ با یکدیگر برخاستند تا آن که کافران، مشرکان و اهل کتاب در شرق عالم و شام، چشم طمع به مسلمانان دوختند. حتی گفته می شود: آنان برخی از سرزمین های اسلامی را تصرف کردند و بعضی، شفاعت مسلمانان را نزد این کفار می کردند تا دست از مسلمانان بردارند.

بنابراین، چه عزّتی برای اسلام باقی می ماند؛ در حالی که شمشیر علیه مسلمانان آخته شده است و دشمن اسلام چشم طمع به مسلمانان دوخته و متعرّض آنان شده است؟

ابن تیمیه در ادامه به دیگر امامان شیعه می پردازد و می نویسد: درباره سایر امامان شیعه غیر از علی هم باید بگوییم: هیچ يك از آنان دست به شمشیر نبرد و قدرتی نداشت؛ به ویژه «مهدی منتظر»

هم چنین اسلام نزد امامیه؛ یعنی آنچه آنان می گویند و عمل می کنند و این در حالی است که آنان خوارترین فرقه امت اسلامی هستند. در میان فرقه های منحرفی که در پی هوای نفس روانه شده اند، خوارترین فرقه، رافضه هستند. هیچ فرقه ای به اندازه آنان نظر و باور خویش را کتمان نمی کند. هیچ فرقه ای بیش از آنان تقیه را به کار نمی برد. گمان می کنند که پیروان دوازده امام،

آنان هستند با وجود این که در نهایت خواری به سر می برند. با این شرایط چه عزتی با این دوازده تن برای اسلام باقی می ماند؟

بسیاری از یهودیانی که مسلمان می شوند، مذهب شیعه را انتخاب می کنند، به این گمان که دوازده جانشینی که در تورات ذکر شده همان دوازده امام شیعیان هستند؛ در حالی که چنین نیست. بلکه دوازده امام، خلفایی از قریش هستند که بر همه مسلمانان ولایت عامه پیدا کردند و اسلام در زمان آنان با عزت بود و این امری معلوم است.

ابن هبیره این حدیث را این گونه تأویل کرده است: مراد حدیث چنین است: استوانه ها و پایه های کشور دوازده تن هستند، مثل قاضی، وزیر و مانند آن.

البته این تفسیر قابل توجهی نیست، بلکه باید حدیث را به معنای ظاهری آن حمل کرد و نیازی به این تکلف نیست.

دیگران نیز مانند ابوالفرج ابن الجوزی و غیر او، سخنان ضعیفی در این مورد دارند. برخی از آنان هم مانند ابوبکر ابن العربی می گویند: معنای این حدیث را نمی فهمم. اما مروان بن حکم و عبدالله بن زبیر دارای ولایت عامه بر مردم نبودند، بلکه عصر آن ها عصر فتنه و درگیری بود و عزت اسلام و جهاد با دشمنان آن محقق نشد که شامل حدیث شود. به همین رو گروهی از مردم خلافت علی را نیز از این مقوله می دانند و می گویند: خلافت وی نه با نصّ ثابت است و نه با اجماع و اتفاق نظر ...

سخن در این موضوع مجال گسترده تری می طلبد که در محل خود بیان شده است ...» (۱۷۱)

پاسخ از این آشفتگی بیان

در این گفتار ابن تیمیه که روح اموی در آن متجلی است؛ اضطراب و پریشانی در بالاترین حدّ خود، نمود دارد.

برخی از متون حدیث

البته پیش از اشکال بر این گفتار، یادآور نصّ حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم و کتاب های دیگر می شویم:

مسند احمد

این حدیث در مسند احمد بن حنبل چنین نقل شده است: «جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که می فرمود:

يكون لهذه الأمة اثنا عشر خليفة؛ (۱۷۲)

برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود.

در روایت دیگری از مسند احمد بن حنبل آمده: «مسروق می گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم که او به ما قرآن می آموخت. مردی به وی گفت: ای ابو عبدالرحمان! آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدید که این امت چند خلیفه خواهد داشت؟ عبدالله بن مسعود گفت: از زمانی که وارد عراق شدم هیچ کس غیر از تو چنین سؤالی از من نپرسید.

سپس گفت: بله از رسول خدا صلی الله علیه وآله در این باره پرسیدیم و ایشان پاسخ داد:

إثنا عشر، كعدة نقباء بني إسرائيل؛ (۱۷۳)

دوازده تن، مانند عدد «نقیبان؛ سرپرستان و بزرگان» بنی اسرائیل.

هم چنین در مسند احمد می خوانیم: عامر بن سعد بن ابی وقاص می گوید: همراه غلام خود نافع، به جابر بن سمره نامه نوشتم که مرا از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی آگاه کن!

او در پاسخ نوشت: شنیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شامگاه روز جمعه بعد از سنگسار اسلامی فرمود:

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش؛ (۱۷۴)

پیوسته این دین بر پا خواهد بود تا زمانی که قیامت بر پا شود یا تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت می کنند که همگی از قریش هستند.

صحیح مسلم

این حدیث در صحیح مسلم نیز این گونه آمده است: جابر بن سمره می گوید: با پدرم بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شدم و شنیدیم که این گونه فرمود:

إنّ هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة؛

۱۷۲. مسند احمد: ۶ / ۱۱۹، حدیث ۲۰۵۰۸، حدیث جابر بن سمره.

۱۷۳. همان: ۱ / ۶۵۷، حدیث ۳۷۷۲، مسند عبدالله بن مسعود.

۱۷۴. همان: ۶ / ۹۳ — ۹۴، حدیث ۲۰۳۱۹، حدیث جابر بن سمره.

این امر پایان نمی یابد مگر زمانی که دوازده خلیفه بر آنان بگذرند.

گفت: سپس پیامبر جمله ای فرمود که بر من پنهان ماند.

من به پدرم گفتم: پیامبر چه گفت؟

پدرم گفت: پیامبر فرمود:

کلهم من قریش؛

همگی آنان از قریش هستند.

در حدیث دیگری از صحیح مسلم چنین روایت شده است: «عامر بن سعد بن ابی وقاص

می گوید: به جابر بن سمره نامه نوشتم...».

در حدیث دیگری از صحیح مسلم چنین می خوانیم: «جابر بن سمره می گوید: شنیدم که پیامبر

صلی الله علیه و آله می فرماید:

لا یزال أمر الناس ماضياً ما ولیهم اثنا عشر رجلاً؛

پیوسته امر مردم در جریان و گردش است، تا زمانی که دوازده تن بر آن ها حکومت کنند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله جمله ای فرمود که بر من پنهان ماند.

من به پدرم گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟

پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

کلهم من قریش؛ (۱۷۵)

همگی آنان از قریش هستند.

صحیح بخاری

این حدیث در صحیح بخاری چنین روایت شده است: «از جابر بن سمره شنیدم که می گفت:

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

یکون اثنا عشر أميراً؛

دوازده امیر خواهد بود.

سپس جمله ای گفت که نشنیدم. پدرم گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کلهم من قریش؛ (۱۷۶)

همگی آنان از قریش هستند.

۱۷۵. صحیح مسلم: ۱۲ / ۲۰۱ - ۲۰۳، کتاب امارت (حکمرانی)، باب «خلافت در قریش است».

۱۷۶. صحیح البخاری: ۴ / ۷۲۹، حدیث ۲۰۳۴، کتاب احکام، بخش استخلاف (جانشینی)، باب ۱۱۴۸.

سنن ترمذی

این حدیث در سنن ترمذی این گونه روایت شده است: جابر بن سمره می گوید: رسول خدا

صلی الله علیه وآله فرمود:

یکون اثنا عشر أمیراً؛

بعد از من دوازده امیر خواهد بود.

سپس چیزی فرمود که آن را نفهمیدم و از کسی که کنارم بود پرسیدم: رسول خدا صلی

الله علیه وآله چه فرمود؟

او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

کلّهم من قریش؛

همگی از قریش هستند.

ترمذی بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث حسن و صحیح است و به چند وجه از

جابر بن سمره روایت شده است... و در این باب از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر نیز

روایت شده است» (۱۷۷)

سنن ابی داود

در سنن ابی داود نیز این حدیث چنین آمده است: «جابر بن سمره می گوید: شنیدم که رسول

خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

لا یزال هذا الدین عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفة؛

پیوسته این دین با عزّت خواهد بود تا دوازده خلیفه.

جابر می گوید: مردم تکبیر گفتند و فریاد و فغان برآوردند، سپس پیامبر جمله ای پنهانی

فرمود، به پدرم گفتم: ای پدر! رسول خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود؟

گفت: پیامبر فرمود:

کلّهم من قریش؛ (۱۷۸)

همگی آنان از قریش هستند.

طبرانی

۱۷۷. الجامع الصحیح، (سنن الترمذی): ۶۰۹، کتاب فتنه ها، باب ۴۶، آنچه درباره خلفاء وارد شده است.

۱۷۸. سنن ابوداود: ۲ / ۵۰۸، حدیث ۴۲۸۰، کتاب مهدی.

طبرانی نیز این حدیث را از جابر بن سمره چنین روایت می‌کند: جابر بن سمره می‌گوید:
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

يكون لهذه الأمة اثنا عشر قيماً لا يضرهم من خذلهم، كلهم من قریش؛^(۱۷۹)

برای این امت دوازده قیّم خواهد بود که کسی که آنان را حوار کند، آسیبی به آنان نمی‌زند و همگی آنان از قریش هستند.

نکاتی مورد توجه در مجموع احادیث امامان دوازده گانه

در مجموع احادیث، نکاتی نهفته است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله، به این نکته که امامان دوازده تن هستند تصریح کردند و چندین بار از آن خبر داده اند؛ آن هم به شکل قطع و یقین در مواضع مختلف
 ۲. هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می‌کنند که این دوازده نفر، بعد از ایشان «خلفا» و «امیران» امت اسلامی هستند.
 ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می‌کنند که «خلافت» و «حکومت» این دوازده نفر تا روز قیامت برپا خواهد بود.
 ۴. آن حضرت تصریح می‌کنند که عزّت اسلام و بقای دین وابسته و مشروط به حکومت و خلافت این دوازده نفر خواهد بود.
 ۵. پیامبر صلی الله علیه و آله به ثبوت خلافت و امامت این دوازده نفر تصریح دارند؛ گرچه با آن‌ها مخالفت شود یا در اثر عدم یاری حوار شوند.
- با توجه به این احادیث و چگونگی دلالت آن‌ها، روشن می‌شود که سخن ابن تیمیه و آنچه دیگر عالمان اهل سنت در معنای این حدیث گفته اند، باطل است. از این روست که چندین تن از پیشوایان اهل سنت به نفهمیدن معنای حدیث اذعان دارند!

اشکالاتی چند بر دیدگاه ابن تیمیه

اینک از افترا و اهانت آنان به شیعه چشم پوشی می‌کنیم و در چند محور به مهم ترین اشکالات وارد بر گفتار ابن تیمیه می‌پردازیم:

نخست آن که ابن تیمیه، معاویه و گروهی از حاکمان بنی امیه بعد از وی را در زمره «دوازده خلیفه» به حساب می‌آورد. این نظر در تناقض آشکار با تصریح خود ابن تیمیه است که در چند جا می‌گوید: معاویه و بنی امیه پادشاه هستند، نه خلیفه.^(۱۸۰)

۱۷۹. کنز العمال: ۱۲ / ۳۳، حدیث ۳۳۸۵۸، باب چهارم «درباره قبائل» از طبرانی نقل شده است.

۱۸۰. منهاج السنة: ۴ / ۵۲۲.

البته با توجه به حدیث سفینه، بیش تر اهل سنت، بلکه تمام آنان بر این مطلب تصریح دارند. در حدیث سفینه آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً عضواً؛

خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و بعد از آن پادشاهی ظالمانه ای خواهد بود.

شاگرد و مدافع ابن تیمیه؛ یعنی ابن کثیر دمشقی نیز همین گونه نظر داده است. (۱۸۱)
دوم آن که ابن تیمیه امام حسن بن علی علیهما السلام را در زمره «دوازده خلیفه» به شمار نمی آورد، در حالی که بسیاری از بزرگان اهل سنت آن بزرگوار را از «خلفا» می شمارند. برای نمونه شاگرد و مدافع ابن تیمیه، ابن کثیر دمشقی می گوید: «خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی به نص حدیث سفینه ثابت و محقق است، آن جا که پیامبر فرمود:

الخلافة بعدي ثلاثون سنة؛

خلافت بعد از من سی سال خواهد بود.

بعد از آنان حسن بن علی خلیفه است، زیرا علی به خلافت فرزندش حسن وصیت کرد و مردم عراق با او بیعت کردند. او و مردم عراق برای جنگ با شامیان بر اسب ها سوار شدند و آماده نبرد شدند تا آن که کار به صلح او با معاویه انجامید، آن گونه که حدیث ابوبکره در صحیح بخاری بیان گر همین دیدگاه است. (۱۸۲)

سوم آن که ابن تیمیه از «مهدی» سخنی به میان نیاورده که حکومت را در امت اسلامی به دست خواهد گرفت، آن گونه که در احادیث متواتر وارد شده است. اساساً به همین روی است که ابوداود این حدیث را در کتاب المهدی ضمن صحیح خود آورده است.

چهارم آن که آیا علی علیه السلام یکی از این دوازده تن به شمار می آید یا نه؟

اگر منظور از دوازده تن در این احادیث، کسانی هستند که «بر تمام قلمرو پادشاهی اسلامی سلطه یافتند و تمام دشمنان دین را مغلوب کردند و اسلام در زمان آنان قوی و در حال گسترش بود و در تمام سرزمین ها با عزت بود»، خود ابن تیمیه به صراحت می گوید که علی «نتوانست در زمان خلافتش با کافران پیکار کند و شهری را فتح نماید یا کافری را به هلاکت برساند؛ بلکه این مسلمانان بودند که به جنگ با یکدیگر برخاستند تا آن که کافران چشم طمع به مسلمانان دوختند ... تا این که گفته می شود: چه عزتی برای اسلام در این امر باقی می ماند ...».

۱۸۱. البديّة والنهائيّة: ۶ / ۲۷۹، اخبار امامان دوازده گانه که همگی از قریش هستند.

به این ترتیب علی علیه السلام در زمره این دوازده تن نیست ... گرچه خود ابن تیمیه به این مطلب تصریح نمی کند، ولی برخی به صراحت همین مطلب را می گویند، بنابر این که مراد از «دوازده نفر» کسانی هستند که «امت اسلامی بر آن ها اجتماع کرده است» و امت بر علی علیه السلام اجتماع نکرد

برای آگاهی بیش تر در این زمینه می توانید به شرح های صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن ترمذی مانند نووی، ابن حجر، ابن العربی و دیگران و نیز به *البدایة والنهایة* ابن کثیر مراجعه کنید. آن گاه ابن تیمیه در پایان گفتار خویش در این فصل چنین می نویسد:

«منظور و مراد در این فصل این است که حدیثی که دوازده خلیفه را ذکر کرده است، چه علی داخل آنان باشد و چه نباشد، مقصود از آنان خلیفه های صدر اسلام از قریش هستند و هیچ يك از عالمان تردیدی ندارد که علی نیز در عصر خویش، بیش ترین صلاحیت و حقانیت را برای خلافت داشت».

پنجم آن که آیا در عصر کسانی که ابن تیمیه ذکر می کند، عزتی برای اسلام بود و دین برپا و استوار بود؟

برای مثال آیا در عصر یزید این گونه بود؟

آیا در کشتن امام حسین علیه السلام و قتل عام مردم مدینه و حلال شمردن خون و ناموس آنان و نابودی بنای کعبه، اسلام با عزت و شکوه و دین برپا بود؟

ششم آن که آیا ابن تیمیه در این سخن صادق است که می گوید: «مهم ترین اشکالی که مردم بر بنی امیه می کنند، دو چیز است:

۱. خرده گیری بنی امیه از علی و اشکال بر او.

۲. به تأخیر انداختن نماز از اول وقت آن؟

آیا «خرده گیری» بود یا «ناسزاگویی»؟

و آیا اشکال امویان تنها ناسزا گفتن بود و قتل و غارت شیعیان رخ نداد؟

و آیا اشکال تنها «تأخیر انداختن نماز» بود؟

هفتم آن که حتی اگر بپذیریم آنچه ابن تیمیه در تعیین «دوازده» خلیفه گفت، صحیح است، باید

گفت: عصر حکومت این افراد در قرن دوم هجری به پایان رسید، ولی این احادیث، بیان گر بقای خلافت، حکمرانی و امامت این دوازده تن تا روز رستاخیز است!

فصل هفتم

عقاید نسبت داده شده به امامان شیعه

در بررسی عقیده ابن تیمیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام، خلافت و منقبت ها و فضیلت های آن بزرگوار، پاره ای از عقایدی که او به امام علیه السلام نسبت می دهد ذکر شد و گفتیم که این نسبت ها هیچ پایه و اساسی ندارند

اینک پاره ای از عقایدی که ابن تیمیه به سایر امامان علیهم السلام نسبت می دهد، ذکر می شود:

رؤیت خدا

ابن تیمیه به امامان علیهم السلام نسبت می دهد که آن ها به دیدن خدا با چشم سر قائل هستند، عین عبارت ابن تیمیه چنین است:

«ولی امامیه در عموم اصول خود، مخالف اهل بیت هستند، زیرا کسی از امامان اهل بیت هم چون علی بن الحسین، ابوجعفر باقر و فرزندش جعفر بن محمد صادق، منکر رؤیت و مشاهده خدا و یا منکر قدر نبود، قرآن را مخلوق نمی دانست، هیچ يك

قائل به وجود نصّ و تصریح به خلافت علی نبود، امامان دوازده گانه را معصوم نمی دانست و به ابوبکر و عمر ناسزا نمی گفت.

سخنان نقل شده ثابت و به صورت متواتر از آنان معروف و موجود است که اهل سنت به آن ها تکیه و استدلال می کنند».^(۱۸۳)

پاسخ از این دیدگاه

ابن تیمیه این عقاید را به امامان شیعه نسبت می دهد و ادّعا می کند که این ها به صورت متواتر نقل شده و می گوید که امامیه در این عقاید با امامان خود هم مخالفت می کنند، این در حالی است حتی يك مورد از این اخبار و روایت های متواتر را نمی آورد و به راویان و ناقلان این روایت ها اشاره ای نمی کند!!

به راستی چگونه ممکن است که هیچ خبری در این مجال به امامیه نرسیده باشد تا از امامان خود پیروی کنند؟ یا به آن ها رسیده، ولی از روی علم و عمد با آن ها مخالفت کرده اند؟!

تذکری جالب

محقق *منهاج السنّة* در حاشیه کتاب چنین می نویسد:

«در نسخه های پنج گانه کتاب، عبارت این گونه آمده است:

کسی از امامان اهل بیت منکر رویت و مشاهده خدا نبود، ولی منکر قدر بود، قرآن را مخلوق می دانست، قائل به وجود تصریح و نصّ بر خلافت علی بود، امامان دوازده گانه را معصوم می دانست و ابوبکر و عمر را ناسزا می گفت. وی می افزاید: این، البته نقیض منظور و مراد ابن تیمیه است».

بنابراین، در نسخه های پنج گانه کتاب *منهاج السنّة* عبارت ابن تیمیه در تناقض با مراد منظور اوست!

قدر

ولی ابن تیمیه به امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهد که آنان به «قدر» قائل بودند. او در مقام تکذیب سخن امام موسی بن جعفر علیهما السلام در دوران خردسالی، این نسبت را به ایشان می دهد. هنگامی که ابوحنیفه از ایشان پرسید: «گناه از کیست؟»

ایشان پاسخ داد:

المعصية إمّا من العبد أو من الله أو منهما. فإن كانت من الله فهو أعدل وأنصف من أن يظلم عبده ويؤاخذه بما لم يفعله.

وإن كانت المعصية منهما فهو شريكه، والقوي أولى بإنصاف عبده الضعيف.

وإن كانت المعصية من العبد وحده، فعليه وقع الأمر وإليه توجه المدح والذم، وهو أحق بالثواب والعقاب ووجب له الجنة أو النار؛

گناه یا از بنده است یا از خدا یا از هر دو. اگر از جانب خدا باشد، او عادل تر و با انصاف تر از آن است که به بنده خود ستم کند و به خاطر کاری که بنده انجام نداده، او را بازخواست کند.

و اگر گناه از جانب هر دو باشد، خدا شریک آن است و قوی، در انصاف‌ورزی به بنده ضعیف خویش مقدم است. و اگر گناه تنها از بنده باشد، مسؤلیت به عهده اوست و مدح و ذم متوجه اوست و او به ثواب و عقاب سزاوارتر است و یا بهشت و یا جهنم بر او واجب شده است.

ابوحنیفه گفت: اینان فرزندان هستند که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند. ابن تیمیه می گوید:

«بنابراین موسی بن جعفر و سایر عالمان اهل بیت، همگی به وجود «قدر» قائل هستند و نقل این مورد از آنان آشکار و معروف است...» (۱۸۴)

قرآن مخلوق نیست

هم چنین ابن تیمیه در مسئله خلق قرآن، به «امامان اهل بیت» نسبت می دهد که آنان به غیرمخلوق بودن قرآن قائل هستند. عبارت وی چنین است:

«بیش تر امامان شیعه می گویند: قرآن مخلوق نیست و این مطلب از امامان اهل بیت ثابت است. در این صورت، این یکی از نظرات آن هاست و اگر هم به حق نباشد می توان قائل به نظری دیگر از آنان شد.» (۱۸۵)

ولی این مطلب «ثابت» از امامان اهل بیت کجاست؟

و «بیش تر امامان شیعه» که قائل به این نظر هستند، چه کسانی هستند؟

گویا خود ابن تیمیه نیز به آنچه می گوید، مطمئن نیست، زیرا در ادامه می گوید: «در این

صورت این یکی از نظرات آن هاست...»!!

نبود هیچ نصّ و تصریحی به خلافت علی و عصمت امامان

ابن تیمیه به امامان علیهم السلام نسبت می دهد که آنان منکر وجود نصّ صریح به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند و عصمت امامان دوازده گانه را انکار می کنند
بنابراین، اگر صحیح همین است که در این نسخه «تحقیق شده» آمده است، نسبتی به امامان داده که آنان از آن بری و به دور هستند و خدا حسابرس او در آنچه می گوید خواهد بود. و اگر صحیح، عبارت نسخه های پنج گانه است، «محقق» کتاب باید پاسخگو باشد.

رأی، قیاس و استحسان

ابن تیمیه درباره رأی، قیاس و استحسان چنین می گوید:

«شیعه در این موارد مانند دیگران هستند، در اهل سنت رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان، همانند شیعه امری اختلافی است. زیدیه به آن قائل هستند و روایت هایی در این باره از امامان نقل می کنند.» (۱۸۶)

ولی روشن است که ابن تیمیه در این جا مغالطه کرده و به جای «امامیه»، گفته «شیعه» و در ادامه از «زیدیه» نام برده است ... با این که بحث بین امامیه دوازده امامی و اهل سنت است ... از این جا این احتمال وجود دارد که منظور او از «امامان»، امامان زیدیه باشد و نه امامان اهل بیت علیهم السلام، ولی به هر حال کلام او روشن نیست و دارای ابهام است. این هم از فریب و نیرنگ این شخص است

بخش ششم

دیدگاه ابن تیمیّه در باورها، فضیلت ها و شرح حال

خاندان بنی هاشم، شیعیان نخستین

از اصحاب پیامبر و امامان

نسبت دروغ به فرزندان و اصحاب امامان معصوم

ابن تیمیه به فرزندان و اصحاب امامان علیهم السلام، به شیعیانی از صحابه شناخته شده به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام هم چون ابن عباس، ابوذر و مانند آنان چون مالک اشتر، هاشم مرقال و محمد بن ابوبکر، فراوان نسبت دروغ می دهد، و چه بسیار عدالت آنان را زیر سؤال می برد و فضیلت های آنان را انکار می کند، و به آن ها سخنان دروغی نسبت می دهد که خود نگفته اند!...

شیعیان نخستین و فرزندان امامان و برتری ابوبکر و عمر

ابن تیمیه در مهم ترین تلاش خود می کوشد به شیعیان نخستین و فرزندان امامان نسبت دهد که آنان به برتری ابوبکر و عمر بر امیر مؤمنان علی علیه السلام قائل بودند، و تکذیب می کند که آنان شیعه علی علیه السلام بودند... در کتابش بر این مطلب پیوسته تأکید و اصرار دارد.

وی می گوید: شیعیان به ابوذر، سلمان، عمار و دیگر صحابه نسبت دروغ دادند. چرا که به صورت متواتر به ما رسیده که اینان بیش ترین احترام و تعظیم و پیروی را نسبت به ابوبکر و عمر داشتند. تنها چیزی که نقل شده این است که برخی از آنان ضدّ

عثمان عناد و تعصب داشتند، نه نسبت به ابوبکر و عمر.^(۱۸۷)

او در جای دیگر می نویسد:

«حسن بن صالح بن حیّ به زیدی بودن متهم شده است، در حالی که وی فقیهی صالح و زاهد بود. گفته شده که زیدی بودن، دروغی است که به او نسبت می دهند و کسی نقل نکرده که او بر ابوبکر و عمر اشکال و ایرادی گرفته باشد؛ چه رسد که در امامت آنان شک کند.

به برخی از شیعیان نخستین اتهام می زنند که آنان به برتری علی بر عثمان قائل هستند، ولی هیچ کس آنان را متهم نکرده که علی را از ابوبکر و عمر برتر می دانند، بلکه عموم شیعیان نخستین

که دوستدار علی بودند، ابوبکر و عمر را از او برتر می دانستند، گرچه برخی از آنان علی را از عثمان برتر می دانستند». (۱۸۸)

ابن تیمیه در جای دیگری چنین می گوید:

«حتی شیعیان نخستین که اصحاب علی بودند، در برتری و تقدیم ابوبکر و عمر بر علی هیچ شکی نداشتند». (۱۸۹)

وی در جای دیگری می گوید:

«بلکه شیعیان نخستین که در زمان علی می زیستند، به برتری ابوبکر و عمر قائل بودند. ابن قاسم می گوید: از مالک درباره ابوبکر و عمر پرسیدم.

مالک پاسخ داد: تمام کسانی که به آن ها اقتدا می کنم، در برتری ابوبکر و عمر بر علی و عثمان، شکی ندارند؛ این اجماع و اتفاق نظر مردم مدینه را بر مقدم دانستن ابوبکر و عمر حکایت دارد». (۱۹۰)

ابن تیمیه در جای دیگری می نویسد:

«از این رو شیعیان نخستین که همراه علی و یا در آن زمان بودند، در برتری ابوبکر و عمر اختلافی نداشتند؛ فقط در برتری علی بر عثمان اختلاف داشتند.

عالمان بزرگ شیعه؛ چه پیشینیان و چه پسینیان به این مطلب اذعان دارند؛ به گونه ای که حتی ابوالقاسم بلخی نیز این مطلب را ذکر کرده و می گوید: کسی از شریک بن عبدالله بن ابی نمر پرسید: کدام یک برتر هستند؛ ابوبکر یا علی؟

وی در پاسخ گفت: ابوبکر ...

ابوالقاسم بلخی این نکته را در ردّ اعتراض ابن راوندی بر جاحظ گفته است و قاضی عبدالجبار همدانی این نکته را از وی در کتاب *تثبیت النبوة* نقل کرده است». (۱۹۱)

پاسخ از این دیدگاه

در پاسخ به دیدگاه ابن تیمیه چند نکته قابل ذکر است:

۱۸۸. همان: ۴ / ۱۳۱ - ۱۳۲.

۱۸۹. همان: ۲ / ۷۲.

۱۹۰. همان: ۲ / ۸۴ - ۸۵.

۱۹۱. همان: ۱ / ۱۳ - ۱۵.

نخست آن که سخن در مورد سلمان، ابوذر، عمار و غیر آنان، بسیار است که ما به نقل عبارت هایی از ابن عبدالبرّ و ابن حزم اکتفا می کنیم که هر دو از نظر زمانی بر ابن تیمیه بسیار مقدم بودند. این دو عالم از امامان شهیر اهل سنت هستند؛ به ویژه

ابن حزم که ابن تیمیه در موارد بسیاری به او اقتدا می کند و هدایت را از او می جوید.

ابن عبدالبرّ می گوید: «از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده که می گویند: علی بن ابی طالب رضی الله عنه، نخستین کسی بود که مسلمان شد. این افراد علی رضی الله عنه را از دیگران برتر می دانستند». (۱۹۲)

ابن حزم می گوید: «مسلمانان در این که برترین شخص بعد از پیامبران الاهی علیهم السلام چه کسی است، اختلاف نظر دارند.

برخی از اهل سنت و بعضی از فرقه معتزله و فرقه مُرجئه و تمامی شیعیان می گویند: برترین فرد امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی بن ابی طالب است.

روایات صریح این نظر را از برخی از صحابه رضی الله عنهم و نیز گروهی از تابعان و فقیهان، روایت کردیم.

آن گاه ابن حزم می افزاید: «از حدود بیست صحابی روایت کردیم که گرامی ترین فرد بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی بن ابی طالب و زبیر بن عوام هستند». (۱۹۳)

ذهبی نیز در این زمینه چنین می نویسد:

«برتر دانستن علی نه رافضی شدن را در پی دارد و نه بدعت است، بلکه گروهی از صحابه و تابعان بر همین نظر بودند». (۱۹۴)

دوم آن که ابن تیمیه نظر واقعی خود را در مورد حسن بن صالح بن حی، کتمان می کند، ولی در جایی دیگر به آن تصریح می کند و می گوید:

۱۹۲. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ۳ / ۱۰۹۰، بخش علی، شرح حال ۱۸۵۵.

۱۹۳. الفصل فی الملل والأهواء والنحل: ۴ / ۱۱۱، سخن در وجوه فضل و برتری بین صحابه پیامبر، پوشیده نماند که وجود زبیر بن عوام، ضروری به مراد ما نمی رساند.

۱۹۴. سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۴۵۷، شرح حال ۳۳۲، دارقطنی.

«نقلی که درباره وی در این مورد شنیدم، اختلاف اهل فتواست؛ جز آن چیزی که از حسن بن صالح بن حی نقل شده که وی علی را برتر می دانست».^(۱۹۵)

سوم آن که در مورد آنچه از «شريك بن عبدالله بن ابی نمر» نقل کرده، چند نکته قابل ذکر به نظر می رسد:

۱. این شخص از شیعیان نیست و از این رو کتاب هایی که نامی از وی برده اند، او را از شیعیان قلمداد نکرده اند.^(۱۹۶)

۲. چند تن از پیشوایان اهل سنت بر او اشکال و ایراد گرفته اند و حتی ابن حزم او را به جعل حدیث متهم می کند.^(۱۹۷)

۳. گفته اند که وی در سال ۱۴۰ هجری وفات یافت. از ابن عبدالبرّ نقل شده که او در سال ۱۴۴ وفات یافت. بنابراین، او چه زمانی علی علیه السلام را دیده است؟ و چند سال عمر کرده است؟ ابن تیمیه در بحث مهدی منتظر به اصرار می گوید: سنّ افراد این امتّ به صد سال نمی رسد!!

۴. ناقلان این خبر از معتزله هستند. بنابراین، ابن تیمیه از آنان نقل می نماید و به آنان تکیه می کند، ولی شیعیان دوازده امامی به آنان اعتماد نمی کنند.

سالار ما جناب ابوطالب

ابن تیمیه به کفر سالار ما جناب ابوطالب علیه السلام اصرار و پافشاری می کند — پناه بر خدا — و تنها سبب این سخن، دشمنی و کینه ای است که با امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد ... عبارت او در این باره چنین است:

«و هم چنین شیعیان بر عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایمان وی به تواتر نقل شده، ایراد و اشکال می گیرند، ولی ابوطالب را ستایش می کنند؛ در حالی که به نظر تمام عالمان، او کافر

۱۹۵. منهاج السنّة: ۷ / ۲۸۶.

۱۹۶. ر.ك: سیر أعلام النبلاء: ۶ / ۱۵۹، شرح حال ۷۳، شريك، تهذيب الكمال: ۱۲ / ۴۷۵، شرح حال ۲۷۳۷، شريك بن عبدالله بن ابی نمر، تهذيب التهذيب: ۴ / ۳۰۷، شرح حال ۲۸۸۴، شريك بن عبدالله بن ابی نمر قرشی.

۱۹۷. ر.ك: سیر أعلام النبلاء: ۶ / ۱۵۹، شرح حال ۷۳، شريك، میزان الاعتدال: ۲ / ۲۹۶، حرف شین، شرح حال ۳۶۹۶، شريك بن عبدالله بن ابی نمر و منابع دیگر.

از دنیا رفت و احادیث صحیحی بیان گر این مطلب است. در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده...» (۱۹۸)

ابن تیمیه در ادامه حدیث جعلی معروف به «حدیث ضحضاح» و مانند آن را نقل می کند. آری، بزرگ ترین و نارواترین حدیثی که در این زمینه جعل کردند، «حدیث ضحضاح» است. پیش از آن به صورت کوتاه در مورد این حدیث بحث کنیم سخن ابن حزم اندلسی را می آوریم که ابن تیمیه بسیار به او استناد و اعتماد می کند. ابن حزم اندلسی تصریح می کند که استدلال به این احادیث و مانند آن باطل است. وی چنین می گوید:

«بی معناست که با احادیث خودمان علیه شیعیان استدلال کنیم، زیرا آنان احادیث ما را نمی پذیرند و هم چنین بی معناست که آن ها با احادیث خودشان علیه ما استدلال کنند، زیرا ما احادیث آنان را نمی پذیریم. لازم است که گروهی که مخالف یکدیگرند، به چیزی علیه همدیگر استدلال کنند که طرف مقابل قبول دارد؛ حال چه استدلال کننده نیز قبول داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا کسی که مطلبی را تصدیق می کند باید یا آن و یا لازمه ضروری و بدیهی آن را بپذیرد که در این صورت اگر طرف مقابل بر موضع خود پافشاری کند، لجوج و از دیگران جدا خواهد بود.» (۱۹۹)

افزون بر این خود ابن تیمیه به صراحت می گوید: اشتباهاتی در صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود دارد.

درباره حدیث ضحضاح باید گفت که بخاری در صحیح خود – که نزد عموم اهل سنت از صحیح مسلم مهم تر است – این حدیث را از مسدّد از یحیی از سفیان از عبدالمک از عبدالله بن حارث از عباس بن عبدالمطلب نقل کرده است.

همین که در طریق این حدیث «عبدالمک بن عمیر لخمی» وجود دارد برای بی اعتباری آن کافی است. همان طور که در پاره ای از بحث هایمان در شرح حال وی گفته ایم، این شخص به طور جدّ مورد اشکال و نقد واقع شده است. در کتاب های میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و کتاب های دیگر، سخنانی در ذمّه و اشکال بر او آمده است. وی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود تا آن جا که

روایت شده که سرِ سفیرِ امام حسین علیه السلام به کوفه را در حال جراحی برد، و هنگامی که او را بر این کار سرزنش کردند، گفت: خواستم راحتش کنم!!

بخاری از محمود از عبدالرزاق از معمر از زهری از ابن مسیب از پدرش نقل می کند: زمانی که ابوطالب در بستر مرگ بود، پیامبر بر وی وارد شد و فرمود: ای عمو! بگو «لا إله إلا الله»... آن گاه این آیه شریفه نازل شد:

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ)؛ (۲۰۰)(۲۰۱)

بی گمان تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی توانی کرد.

در بی اعتباری این حدیث نیز همین بس که «زهری» در سلسله سند آن واقع است، زیرا او از کسانی است که بیشترین انحراف را از امیر مؤمنان علی علیه السلام داشتند.

جناب ابوطالب علیه السلام به سبب نظرات بزرگوارانه و اقدامات مهمی که در دفاع از اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داد نزد خدا و رسول خدا دارای مقام بلند و جایگاه رفیعی است. دلایل و روایات بیان گر این مطلب، بسیار زیاد است که در لابلای کتاب های شیعه و سنی وجود دارد. چندین تن از بزرگان مسلمانان در پاسخ به منافقان و ابطال شبهه های دشمنان دین و ناصبی ها، در این موضوع رساله ای جداگانه نگاشته اند.

ابوذر غفاری

از جمله صحابه ای که ابن تیمیّه درباره او سخن به میان آورده، ابوذر است.

انکار تبعید به ربه

ابن تیمیّه در تلاش برای حمایت از معاویه و عثمان، اتفاقاتی را که بین ابوذر، معاویه و عثمان رخ داد، کتمان می کند. ستمی که ابن تیمیّه به ابوذر روا می دارد کم تر از ستم معاویه و عثمان نیست، به طوری که در پاسخ علامه حلی که می گوید: «عثمان، ابوذر را به ربه تبعید کرد و او را به شدت کتک زد...»، می نویسد:

«در پاسخ او باید گفت که ابوذر به خاطر مشکلی که بین او و مردم رخ داده بود، در ربه

اقامت گزید و همان جا رحلت کرد.» (۲۰۲)

۲۰۰. سوره قصص، آیه ۵۶.

۲۰۱. صحیح بخاری: ۳ / ۱۳۱، حدیث ۳۸۹، کتاب مناقب و فضیلت های انصار، بخش حکایت ابوطالب، باب ۱۰۲.

۲۰۲. منهاج السنه: ۶ / ۲۷۲.

ملاحظه می کنید که چگونه قضیه را به تصویر می کشد که گویا امری طبیعی بوده که ابوذر با میل و اختیار به ریزه رفت و تا زمان مرگ آن جا اقامت گزید و علت آن هم مشکلی بود که بین او و مردم رخ داد و عثمان در این ماجرا دستی نداشت!! ... برای بحث تفصیلی در این زمینه به شرح *منهاج الكرامة* مراجعه کنید.

ضعیف یا جعلی بودن حدیث پیامبر درباره ابوذر

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ما أَقَلَّتْ الْغِبْرَاءُ وَمَا أَظَلَّتْ الْخَضْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ

زمین خاکی بر خود حمل نکرد و آسمان نیلگون سایه نیفکند بر صاحب سخنی که از ابوذر راستگوتر باشد.

ابن تیمیه می گوید که این حدیث ضعیف، بلکه جعلی است.

علامه حلی در دو جا به این حدیث استناد و استدلال می کند. ابن تیمیه در مورد

اول می گوید: «همه اهل سنت این حدیث را روایت نکرده اند و این حدیث در راستگویی نیست، بلکه در این است که ابوذر از تمام آنچه پیامبر صلی الله علیه وآله از آن خبر داده، آگاه است...» (۲۰۳)

وی در جای دوم با اشاره به علامه حلی می گوید: «حدیث یادشده با این متن که این رافضی

آن را آورده، ضعیف، بلکه جعلی است و سند استواری ندارد» (۲۰۴)

جالب است که محقق کتاب *منهاج السنة* زحمت پاسخی گویی و آشکار کردن دروغ ابن تیمیه را

از عهده ما برداشته و در حاشیه کتاب می نویسد:

«این حدیث در *سُنن ترمذی* جلد ۵ صفحه ۳۳۴، کتاب مناقب، بخش مناقب و فضیلت های

ابوذر آمده است. ترمذی با دو سند این حدیث را روایت می کند و در مورد سند اول می گوید: این

حدیث حسن است و در مورد سند دوم که حدیث آن طولانی است، می گوید: این حدیث حسن و از

این وجه نقل عجیب است.

این حدیث در *سنن ابن ماجه* جلد ۱ صفحه ۵۵، مقدمه، بخش فضل ابوذر و نیز در *المسند* جلد ۵

صفحه ۱۹۷ از ابودرداء و در جلد ۶ صفحه ۴۴۲ از ابوذر روایت شده است. ابن ماجه بعد از نقل

این حدیث می گوید: این حدیث حسن یا صحیح است».

عمار بن یاسر

طبق حدیثی که شیعه و سنی نقل کرده اند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به عمّار فرمود:

تقتلك الفئة الباغية;

گروه طغیان گر تو را می کشد.

ابن تیمیه درباره این حدیث بحث مفصّلی می کند و تلاش می نماید آن را از لحاظ سند و دلالت قابل خدشه و سست نشان دهد. در این راستا از زبان برخی، ضعیف بودن حدیث را نقل می کند و یا درباره واژه «بغی» و «باغیة» احتمال های مختلفی ذکر می کند

ولی تمام این تلاش ها نافرجام است، زیرا این حدیث به طور قطعی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر شده و از نشانه های نبوت ایشان است

ما در این جا، به نقل گفتار ابن تیمیه در يك موضع درباره سند این حدیث اکتفا می کنیم. وی می گوید: «حدیثی که در صحیح آمده چنین است:

تقتل عمّاراً الفئة الباغية;

گروه طغیان گر عمار را می کشد.

گروهی از عالمان از جمله حسین کرابیسی و دیگران این حدیث را ضعیف دانسته اند. از احمد بن حنبل نیز سخنی مشابه نقل شده است. اما این که در ادامه حدیث آمده که پیامبر فرمود:

لا أنالهم الله شفاعتي;

خدا شفاعت مرا نصیب آنان نمی گرداند.

این سخن دروغی است که در حدیث افزوده شده که هیچ يك از عالمان با سند شناخته شده ای آن را روایت نکرده است». (۲۰۵)

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت: حدیث با هر متنی که آمده؛ چه با عبارت «گروه طغیان گر عمار را می کشد» یا «ای عمار! تو را گروه طغیان گر می کشد»، حدیثی است که

مسلم و دیگر صاحبان صحاح آن را روایت کرده اند. این حدیث به تصریح پیشوایانی — هم چون حافظ مزّی، حافظ ابن حجر عسقلانی^(۲۰۶) و دیگران که در این امور مرجع هستند — متواتر است.

۲۰۵. همان: ۶ / ۲۵۹.

۲۰۶. تهذیب الکمال: ۲۱ / ۲۲۴، شرح حال ۴۱۷۴، عمّار بن یاسر عَنسی، تهذیب التهذیب: ۷ / ۳۴۶، شرح حال ۵۰۱۴،

عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانة.

در مورد «حسین کرابیسی»، می‌گوییم: اگر آنچه نسبت داده شده به او صحیح باشد، باید گفت: وی فردی است که به انحراف و جدایی از اهل بیت علیهم السلام شناخته شده است. اما درباره آنچه از احمد بن حنبل نقل شده، باید گفت: «نقل کننده» کیست؟ و «کجا» نقل شده است؟

سخن پیامبر صلی الله علیه وآله در ذیل این حدیث: «خدا شفاعت مرا نصیب آنان نمی‌گرداند»، در یکی از سندهای این روایت آمده است، همان‌گونه که موفق بن احمد خوارزمی می‌گوید: «شیخ زاهد ابوالحسن علی بن احمد عاصمی از قاضی، امام و شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ از پدرش احمد بن حسین بیهقی از ابوالحسن علی بن محمد سبعی نیشابوری از ابوالعباس اصمّ از ابراهیم بن مرزوق از عبدالصمد بن عبدالوارث از شعبه از خالد الحذاء از سعید بن ابی الحسن از مادرش از امّ سلمه نقل می‌کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه وآله به عمار فرمود:

تقتلك الفئة الباغية ... (۲۰۷)

گروه طغیان‌گر تو را می‌کشد ...

در سند این حدیث چند تن از حافظان حدیث و پیشوایان بزرگ قرار دارند.

نسبت دروغ به ابوذر، سلمان، عمار و دیگران

ابن تیمیه این صحابه را از آن رو نام برده که اینان در زمان زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به «شیعه علی» معروف بودند. احادیث معتبری از پیامبر درباره لزوم دوست داشتن آنان وارد شده و این که بهشت مشتاق سه یا چهار تن است — که چهارمی آن مقدار است — که در رأس آن‌ها امیر مؤمنان علی علیه السلام قرار دارد.

در این باره احمد بن حنبل روایتی را با سند صحیح از بریده نقل می‌کند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مِنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ، وَأَمْرَنِي أَنْ أُحِبَّهُمْ.

به راستی خدای متعال چهار تن از صحابه مرا دوست می‌دارد و به من خبر داده که دوستدار آن‌هاست و به من امر کرده که آنان را دوست بدارم.

گفتند: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟

پیامبر فرمود: علی، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی». (۲۰۸)
این حدیث را ترمذی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابونعیم اصفهانی در *حلیة الأولیاء*، ابن اثیر در *أسد الغابة*، محبّ طبری در *الریاض النضرة*، ذهبی در *تلخیص المستدرک* و *سیر أعلام النبلاء*، ابن حجر در *الإصابة* و *تهذیب التهذیب*، سیوطی در *تاریخ الخلفاء* و دیگران روایت کرده اند.

عبدالله بن عباس

ابن تیمیه در موارد فراوانی به «عبدالله بن عباس» ایراد گرفته و شأن او را پایین آورده است، او را به اموری متهم می کند که وی به طور کامل از آن ها به دور است. او پیوسته به شیوه های گوناگون تأکید می کند که ابن عباس از امیر مؤمنان علی علیه السلام جدا شد و با او مخالفت کرد.

اینک مواردی از این اتهام ها را ذکر می کنیم:

برتر دانستن ابوبکر و عمر

ابن تیمیه می نویسد: «کسی که به احوال ابن عباس آگاه باشد، می داند که او ابوبکر و عمر را از علی رضی الله عنه برتر می دانست». (۲۰۹)
وی در جایی دیگر از کتابش می نویسد: «به شکل متواتر از ابن عباس نقل شده که او ابوبکر و عمر را از علی برتر می دانست». (۲۱۰)

واجب ندانستن پیروی از علی

ابن تیمیه با بیان این که ابن عباس پیروی از علی را واجب نمی دانست، می گوید:
«عالمات عترت هم چون ابن عباس و دیگران، پیروی از علی را در هر آنچه می گوید، واجب نمی دانستند...». (۲۱۱)

فتوا طبق نظر ابوبکر و عمر و مقدم دانستن آن

۲۰۸. *مسند أحمد*: ۶ / ۴۸۱، حدیث ۲۲۴۵۹، حدیث بریده اسلمی.

۲۰۹. *منهاج السنة*: ۶ / ۳۱۷.

۲۱۰. همان: ۷ / ۲۳۲.

۲۱۱. همان: ۷ / ۳۹۵.

ابن تیمیه با بیان این که ابن عباس طبق نظر ابوبکر و عمر فتوا می داد و آن را بر نظر دیگران مقدم می داشت، می نویسد:

«ثابت شده که ابن عباس طبق کتاب خدا فتوا می داد و اگر چیزی در آن نمی یافت طبق سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله فتوا می داد و اگر در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله هم چیزی نمی یافت طبق نظر ابوبکر و عمر فتوا صادر می کرد و این کار را با عثمان و علی نمی کرد. ابن عباس، دانشمند یگانه امت اسلامی و عالم ترین صحابه در زمان خودش بود و با این وجود، طبق نظر ابوبکر و عمر فتوا می داد و آن را بر نظر دیگران مقدم می داشت. در روایتی ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله درباره ابن عباس فرمود:

اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل؛^(۲۱۲)

خدایا! او را در دین، دانشمند گردان و علم تأویل (کتاب) را به وی بیاموز.

دوستی با غیر شیعیان علی

فرا تر این که ابن تیمیه با بیان این که ابن عباس با غیر شیعیان علی دوستی داشت می نویسد: طبق روایات «روشن و متواتر ابن عباس بیش از آن که با بسیاری از شیعیان دوستی و محبت داشته باشد، با غیر از شیعیان علی دوستی و محبت داشت و حتی با خوارج همنشینی داشت و برای آنان فتوا می داد و با ایشان مناظره می کرد».^(۲۱۳)

خرده گیری بر علی

بلکه ابن عباس بر علی خرده می گرفت!! «ابن عباس ملاحظاتی داشت و عیوبی در علی می دید و در برخی کارهایش از او ایراد می گرفت ... به شکل ثابت به ما رسیده است که ابن عباس اگر نصی در اختیار نداشت، طبق نظر ابوبکر و عمر فتوا می داد. این رفتار، نشان از پیروی وی از ابوبکر و عمر دارد و نکته قبلی بیان گر مخالفت با علی است».^(۲۱۴)

برداشتن از اموال بصره و اعتراض به علی

ابن تیمیه با بیان این که ابن عباس اموال بصره را برداشت و در اعتراض به علی گفت: آنچه کردم کم تر از ریختن خون مسلمانان بود که تو مرتکب شدی، می گوید:

۲۱۲. همان: ۷ / ۵۰۳.

۲۱۳. همان: ۷ / ۲۶۲.

۲۱۴. همان: ۷ / ۲۳۲ - ۲۳۳.

«چندین نفر از جمله زبیر بن بکار نقل کرده اند که ابن عباس درباره آنچه از اموال بصره برداشت، با علی در افتاد. علی نامه ای شدید اللحن به او نوشت و بر او خشم گرفت. ابن عباس پاسخی به علی داد که این مطلب را دربر داشت: آنچه من کردم کم تر از ریختن خون مسلمانان بر سر حکومت و مانند آن بود که تو مرتکب شدی.» (۲۱۵)

باطل بودن شاگردی ابن عباس نزد علی

ابن تیمیه با بیان این که شاگردی ابن عباس نزد علی باطل است و او در برخی مسائل مخالف علی بود، می نویسد:

«سخن وی (علامه حلی) که ابن عباس شاگرد علی بود، کلام باطلی است، زیرا روایت ابن عباس از علی اندک است و بیش تر از عمر، زید بن ثابت، ابوهریره و دیگر صحابه آموخته و روایت کرده است. ابن عباس طبق نظر ابوبکر و عمر فتوا می داد و در برخی مسائل با علی اختلاف نظر داشت.» (۲۱۶)

وی در جای دیگری می گوید: «از ابن عباس در تفسیر قرآن با سندهای ثابت سخنان بسیار زیادی نقل شده که در هیچ يك نامی از علی برده نشده است.

ابن عباس از چندین تن از صحابه مانند عمر، ابوهریره، عبدالرحمان بن عوف، زید بن ثابت، ابی بن کعب، اسامة بن زید و تتی چند از مهاجران و انصار روایت می کند. روایت ابن عباس از علی بسیار اندک است و صاحبان کتاب های حدیثی صحیح، حدیثی از وی از علی را نقل نکرده اند.» (۲۱۷)

قضیه «الرزیه کل الرزیه»

علامه حلی رحمه الله می گوید: «صاحبان کتاب های شش گانه از ابن عباس آورده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در بیماری که به رحلتش انجامید فرمود:

إِنْتُونِي بِدَوَاةٍ وَبِيَاضٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّونَ بِهِ بَعْدِي؛

برای من دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید.

۲۱۵. همان: ۷ / ۲۳۳.

۲۱۶. همان: ۷ / ۵۳۶.

۲۱۷. همان: ۸ / ۴۲.

عمر گفت:

إنَّ الرجلَ ليهجر، حسبنا كتابُ اللهِ؛

این مرد هذیان می گوید، کتاب خدا برای ما کافی است.

در این هنگام اختلاف کردند و داد و فریاد زیاد شد. آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

أُخْرَجُوا عَنِّي لَا يَنْبَغِي التَّنَازُعُ لَدِيَّ؛

از نزد من بیرون روید، در حضور من درگیری و اختلاف سزاوار نیست.

ابن عباس گفت:

الرِّزْيَةُ كُلُّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛

مصیبت بزرگ که به واقع تمام مصیبت ها را دربر داشت آن بود که میان ما و نگاشته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

جدایی افتاد و نگذاشتند بنویسد و به دست ما برسد.

ابن تیمیه در پاسخ چنین می نویسد:

«اما قضیه نوشته ای که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قصد نگاشتن آن را داشت، به روشنی معلوم است... پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قصد داشت چیزی را بنویسد که برای عایشه گفته بود، ولی هنگامی که دید شك و تردید پدید آمده، دانست که این نوشته شك و تردید را از بین نمی برد. از این رو فایده ای در نگاشتن آن باقی نمی ماند. پیامبر دانست که خدا مسلمانان را بر آنچه قصد نگاشتن آن را داشت، جمع می کند، همان گونه که فرمود: خدا و مسلمانان جز ابوبکر را نمی پذیرند.

و این که ابن عباس گفت: «مصیبت بزرگ که تمام مصیبت ها را دربر داشت...» اقتضا دارد که آن مانع، به واقع يك مصیبت بود، ولی درباره کسی مصیبت تلقی می شود که در خلافت ابوبکر صدیق شك و تردید داشت و یا امر بر او مشتبه شده بود. در این صورت اگر نوشته ای از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود، این شك از بین می رفت، ولی مصیبت در حق کسی تلقی نمی شود که می دانست خلافت ابوبکر حق است. و سپاس تنها برای خداست.

ابن تیمیه در ادامه می نویسد:

کسی که توهم کند آن نوشته درباره خلافت علی بود، به نظر عموم عالمان اهل سنت و شیعیان، گمراه است. اهل سنت که اتفاق نظر بر برتری و مقدم داشتن ابوبکر دارند، ولی شیعیانی که

قائل هستند علی مستحق امامت بود، می گویند: پیامبر قبل از این داستان، به امامت علی تصریح روشن و معروفی کرده است و در این صورت به نوشته پیامبر نیازی نبود». (۲۱۸)

او در جای دیگری از کتابش می نویسد:

«این حدیث صحیح است و در آن روایت شده که پیامبر می خواست نامه ای برای خلافت ابوبکر بنگارد تا کسی بعد از آن نگوید: من مقدم هستم

پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار در زمان بیماری اراده چنین کاری کرد ... از این روست که ابن عباس می گوید: مصیبت بزرگ که به واقع تمام مصیبت ها را دربر داشت ... زیرا این در حق کسی مصیبت به شمار می آید که در خلافت ابوبکر صدیق شك و تردید داشت و بر آن خرده گرفت ...». (۲۱۹)

در خلال بحث های گذشته، دروغ گویی ابن تیمیه در پاره ای نسبت هایی که به ابن عباس می دهد روشن گشت و چکیده سخن چنین است:

ابن عباس از نزدیک ترین شاگردان، اصحاب و یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که آن حضرت را بر دیگران مقدم می داشت و برتر می شمرد. او در تمام امور از امام اطاعت می کرد.

ما در شرح *منهاج الكرامة* ذکر کرده ایم که ابن عباس در متعه حج و ازدواج موقت طبق نظر امیر مؤمنان علی علیه السلام فتوا می داد.

بنابراین، آنچه در مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام به او نسبت داده شده، دروغ و جعلی است. قضیه تصرف او در اموال بصره نیز دروغ و جعلی است، آن سان ما در شرح *منهاج الكرامة* واقع مطلب را درباره سخن او که گفت: «مصیبت بزرگ که به واقع تمام مصیبت ها را دربر داشت ...» روشن کرده ایم.

زید بن علی بن الحسین

ابن تیمیه به فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام نیز نسبت های دروغ و ناروایی داده است. یکی از آنان زید بن علی بن الحسین علیهم السلام است.

پذیرش ولایت ابوبکر و عمر

ابن تیمیه درباره زید بن علی بن الحسین علیهم السلام می گوید: «او از کسانی بود که ولایت ابوبکر و عمر را پذیرفته بود». (۲۲۰)

وی در جای دیگری می نویسد: «همه فرزندان فاطمه بر آتش جهنم حرام نیستند، بلکه در بین آنان نیز نیکوکار و فاسق وجود دارد. رافضه خود نیز بسیاری از آنان را فاسق و کافر می دانند، مانند کسانی از آنان که اهل سنت هستند و ولایت ابوبکر و عمر را پذیرا هستند، از جمله زید بن علی بن الحسین و مانند او از فرزندان فاطمه...».

فرزندان امامان و بزرگان بنی هاشم

ابن تیمیه نسبت هایی را به فرزندان امامان و بزرگان بنی هاشم روا می دارد.

برتری ابوبکر و عمر

در عبارت گذشته، ابن تیمیه کلمه «مانند او» را اضافه کرد و مدعی شد که آنان «ولایت ابوبکر و عمر را پذیرا هستند».

ولی او در برخی مواضع، به صراحت از برتری ابوبکر و عمر نام می برد و آن را به همه بنی هاشم نسبت می دهد... عبارت های زیر از ابن تیمیه را ملاحظه فرمایید:

«عترت (اهل بیت) بر امامت و برتری علی اجتماع نکردند، بلکه پیشوایان آنان مانند ابن عباس و غیر او، ابوبکر و عمر را در امامت و برتری بر علی مقدم می دانستند. سایر بنی هاشم از عباسیان و جعفریان و بیش تر علویان نیز چنین بودند و به امامت ابوبکر و عمر اذعان داشتند...».

نقل ثابت از همه عالمان اهل بیت از بنی هاشم و تابعان و پیروان تابعان؛ یعنی فرزندان حسین بن علی و حسن بن علی و دیگران وجود دارد که آنان ولایت ابوبکر و عمر را پذیرفته بودند و آن ها را بر علی مقدم می داشتند و سخنان نقل شده از آنان ثابت و متواتر است». (۲۲۱)

محمد بن ابی بکر

از آن جایی که محمد بن ابی بکر از شیعیان خالص امیر مؤمنان علی علیه السلام است، اهل سنت سر دشمنی با وی دارند و سعی می کنند مقام او را پایین بیاورند. در این راستا اتهام هایی ناروا به وی زده اند و نسبت هایی ناپسند به وی داده اند:

شلاق زدن عثمان به محمد بن ابی بکر

ابن تیمیه می گوید: «گفته می شود: محمد بن ابی بکر مرتکب گناهی شد که مستوجب حدّ بود، عثمان به جهت این کار به او شلاق زد و او کینه ای از عثمان به دل گرفت، زیرا او در درون خود — به خاطر نسبت وی به پدرش ابوبکر — احساس شرافت و بزرگی می کرد. گفته شده: آن گاه که اهل فتنه بر عثمان خروج کردند، محمد بن ابی بکر با آنان بود و بر عثمان وارد شد و محاسن وی را گرفت.

عثمان به وی گفت: محل بزرگی را گرفتی که پدرت این کار را نمی کرد. نقل شده وقتی عثمان به محمد بن ابی بکر چنین گفت، او نیز برگشت و کسی که عثمان را کشت او نبود». (۲۲۲)

از اصحاب فتنه

ابن تیمیه با بیان این که محمد بن ابی بکر از اصحاب فتنه بود، می گوید: «سپس محمد بن ابی بکر در جنگ های علی همراه او بود و علی او را به ولایت مصر منصوب کرد و در آن جا کشته شد. پیروان عثمان او را کشتند؛ زیرا می دانستند وی از شورشیان بر عثمان بود. بعد از کشتن، او را در شکم الاغ آتش زدند. معاویه بن خدیج او را کشت. رافضه محمد بن ابی بکر را به صورت مبالغه آمیزی مدح و ستایش می کنند و این در راستای عادت فاسد آن هاست که اصحاب فتنه؛ یعنی کسانی را که بر عثمان شورش کردند می ستایند و کسانی را که همراه علی جنگیدند بسیار مورد لطف و عنایت قرار می دهند. رافضه حتی محمد بن ابی بکر را از پدرش ابوبکر برتر می دانند و برترین فرد امت بعد از پیامبر را لعن و نفرین می کنند و در عوض، فرزند او را می ستایند که نه صاحب فضلی بود و نه سابقه ای در دین یا همراهی پیامبر داشت ... با این وجود شیعیان او را بزرگ می شمارند و تعظیم

می کنند، در حالی که فرزندش قاسم بن محمد و نوه اش عبدالرحمان بن قاسم نزد مسلمانان از وی برتر بودند، ولی رافضه آنان را به نیکی یاد نمی کنند؛ زیرا از اصحاب فتنه نبودند». (۲۲۳)

برتری معاویه از محمد بن ابی بکر

سپس ابن تیمیه در ادامه می نویسد:

بلکه معاویه از محمد بن ابی بکر بهتر بود و دانش، دینداری، بردباری و کرم معاویه بیش تر از او بود». (۲۲۴)

برتری مروان از محمد بن ابی بکر

ابن تیمیه حتی می کوشد مروان بن حکم را از محمد بن ابی بکر برتر معرفی کند و می گوید:

«مروان بن حکم در فتنه انگیزی و شرّ بر محمد بن ابی بکر مقدم نبود و محمد بن ابی بکر در دانش و دین شهرت بیش تری از مروان نداشت. اصحاب صحاح اهل سنت احادیثی چند از مروان روایت کرده اند و او همراه صاحبان فتوا نظر می داد، ولی همراهی او با پیامبر مورد اختلاف است، اما محمد بن ابی بکر این منزلت را نزد مردم ندارد». (۲۲۵)

عایشه و نفرین محمد بن ابی بکر

ابن تیمیه در دفاع از عایشه می گوید:

«سپاهیانی که با عایشه جنگیدند اگر کسی چون محمد بن ابی بکر در میان آنان نبود که دستش را به سوی عایشه دراز کرد، چگونه دیگران که غریبه بودند به سوی وی دست دراز می کردند. از این رو عایشه کسی را که به سوی او دست دراز کرد نفرین کرد و گفت: این دست کیست؟ خدا آن را در آتش بسوزاند.

محمد بن ابی بکر گفت: خواهرم در دنیا قبل از آخرت.

عایشه گفت: پس در دنیا قبل از آخرت خدا آن را در آتش بسوزاند.

۲۲۳. همان: ۴ / ۳۷۵ - ۳۷۶.

۲۲۴. همان: ۴ / ۳۷۷.

۲۲۵. همان: ۶ / ۲۴۵ - ۲۵۵.

در نتیجه محمد بن ابی بکر در مصر با آتش سوزانده شد». (۲۲۶)

مالك اشتر نخعی، هاشم مرقال و ...

ابن تیمیه بر اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام که امیران سپاهش بودند، خرده می گیرد که علی علیه السلام از آنان راضی نبود و در پی سرکوب آنان بود، ولی نتوانست. ابن تیمیه آنان را همانند اشعث بن قیس می داند ... عبارت وی چنین است: «از نعمت و رحمت خدای سبحان بر اسلام بود که وقتی حکومت به بنی هاشم منتقل شد، در دستان بنی عباس قرار گرفت ... وگرنه اگر پناه بر خدا، يك رافضی حکومت را در دست می گرفت و خلفا و پیشگامان نخستین در اسلام را ناسزای گفت، اسلام دگرگون می گشت. ولی در پست و بلند حکومت کسانی وارد شدند که رافضه از آنان راضی نبودند و امکان مقابله با آنان وجود نداشت، همان طور که برای علی سرکوب امیران بزرگ لشکرش؛ کسانی مانند اشعث بن قیس، مالك اشتر نخعی، هاشم مرقال و امثال آنان امکان پذیر نبود». (۲۲۷)

مختار بن ابوعبیده ثقفی

از کسانی که ابن تیمیه به او تهمت های ناروا می زند مختار بن ابوعبیده ثقفی است.

کذابی که ادعای پیامبری داشت

مختار بن ابوعبیده ثقفی که آماج ناسزا و بهتان و افترای ابن تیمیه قرار می گیرد تنها به این دلیل که او قاتلان اباعبدالله حضرت امام حسین شهید را در سزای عملشان به قتل رساند. ابن تیمیه در این باره چنین می گوید:

«یاری کنندگان عثمان، معاویه و اهل شام بودند و کسانی که در پی انتقام از قاتلان حسین بودند، مختار بن ابوعبیده ثقفی و اصحاب او بودند. هیچ عاقلی تردید به خود راه نمی دهد که معاویه بهتر از مختار بود، زیرا مختار کذابی است که ادعای پیامبری داشت و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده است که گفت: در قبیله ثقیف، کذاب و نابودکننده ای خواهد بود.

منظور از کذاب، مختار است و منظور از نابودکننده، حجاج بن یوسف ... مختار فرد بدی بود». (۲۲۸)

ابن تیمیه در دفاع از عمر بن سعد می گوید: «عاقبت عمر بن سعد و امثال وی این است که اذعان می کند با ارتکاب معصیت در پی دنیا بود و خود اعتراف دارد که کارش معصیت بود، ولی این گناهی است که مسلمانان، بسیار گرفتار آن می شوند.

اما بسیاری از شیعیان خود اذعان دارند که به خاطر فاسد کردن دین اسلام و دشمنی با پیامبر در پی رسیدن به حکومت بودند ... و اولین و برترین فرد این گروه، مختار بن ابوعبیده ثقفی کذاب است. او امیر شیعه بود و عبیدالله بن زیاد را به قتل رساند و ادعای یاری حسین را داشت تا این که قاتلان او را کشت و بدین طریق به محمد بن حنفیه و اهل بیت تقرّب و نزدیکی جست. سپس ادعای پیامبری کرد و گفت که جبرئیل بر او نازل می شود.

در صحیح مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

يكون في ثقيف كذاب ومبير؛

در قبیله ثقیف، کذاب و نابودکننده ای خواهد بود.

بنابراین، کذاب، همان مختار بن ابوعبیده ثقفی بود و نابودکننده، همان حجاج بن یوسف ثقفی. بدیهی است که عمر بن سعد، رئیس گروهی که حسین را به قتل رساند — گرچه ستم کرد و دنیا را بر دین مقدّم داشت — در معصیت و گناه کاری به پای مختار بن ابوعبیده نمی رسد که اظهار یاری حسین کرد و قاتلان او را کشت. مختار دروغ گوتر از عمر بن سعد بود و گنااهش از وی بیش تر بود. از این رو، این شیعی؛ یعنی مختار از آن ناصبی؛ یعنی عمر بن سعد بدتر بود. بلکه حتی حجاج بن یوسف نیز از مختار بهتر بود، زیرا حجاج هلاک کننده مردم بود، آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به این وصف نامید و خون مردم را به ناحق می ریخت، ولی مختار کذابی است که ادعای پیامبری داشت و می گفت که جبرئیل بر او نازل می شود. این گناهی است که از قتل مردم بزرگ تر است، زیرا این، کفر است که اگر از آن توبه نکند مرتدّ می شود و فتنه از قتل بزرگ تر است». (۲۲۹)

پاسخ به دیدگاه های ناروا

تمام آنچه ابن تیمیه درباره بنی هاشم، عبدالله بن عباس، زید بن علی، محمد بن ابی بکر، مالک اشتر، هاشم مرقال، مختار و ... می گوید، عبارت است از دشنام، دروغ و افترا که هیچ پایه و اساسی ندارد. در برخی از این سخنان، نشانه بی پایگی آن ها وجود دارد، زیرا برای مثال ملاحظه می کنید که هنگام سخن از محمد بن ابی بکر، نه روایتی از کتابی می آورد و نه شهادتی از گفتار کسی، بلکه صرفاً مدّعی است که درباره وی «گفته می شود» یا «گفته اند» و مانند آن ... یا در بحث از مالک اشتر و هاشم مرقال، از باطن آن ها و باطن امیر مؤمنان علی علیه السلام خبر می دهد که آن حضرت نتوانست آن دو را سرکوب کند. این در حالی است که این دو تن در زمره مجاهدان بزرگ به شمار می آمدند که تا آخرین لحظه همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند!!

آنچه حائز اهمیت و شایان ذکر است این که ابن تیمیه حدیث «در قبیله ثقیف، کذاب و نابودکننده ای خواهد بود» را بر مختار و حجاج تطبیق می کند که کذاب، مختار ثقیفی است؛ زیرا وی ادّعا می کرد وحی بر او نازل می شود و منظور از نابودکننده، حجاج بن یوسف ثقیفی است؛ زیرا وی مردم بی شماری را قتل عام کرد.

البته افراد دیگری غیر از ابن تیمیه حدیث یادشده را به همین صورت تفسیر کرده اند ... که دو نفر این گونه وصف شده است.

ولی در عین حال برخی از آنان این دو صفت به کار رفته در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را وصف يك نفر می دانند که دو ویژگی در وی جمع شده است. آنان می گویند: این شخص همان مختار است، زیرا وی به دروغ ادّعا کرد وحی بر او نازل می شود و قاتلان امام حسین علیه السلام را کشت ...

گوینده این سخن تعصب و عناد بیش تری دارد، زیرا قصاص کننده از قاتلان امام حسین علیه السلام را «نابودکننده» می داند و این عبارت را به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد!!

ولی توصیف مختار به هر يك از این دو وصف باطل است، زیرا از سویی هیچ دلیلی در دست نیست که وی ادّعی نازل شدن وحی را کرده باشد و از سوی دیگر توصیف او به «نابودکننده» که صفت مذمومی است، باطل است، زیرا وی قاتلان امام حسین علیه السلام را به هلاکت رساند و با این کار دل پیامبر و اهل بیت وی و مؤمنان را شاد کرد.

بلکه حق آن است که «کذاب»، «نابودکننده»، حجاج است. زیرا خونریزی او نزد همه آشکار است و خود اهل سنت در شرح حال او گفته اند که ادعای نازل شدن وحی می کرد. اینک به برخی از این عبارات ها اشاره می شود:

«عتاب بن اسید بن عتاب می گوید: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت کرد، امّ ایمن پیوسته گریه می کرد.

ابوبکر به عمر گفت: برخیز نزد این زن برویم.

آنان نزد امّ ایمن رفتند و گفتند: ای امّ ایمن! برای چه گریه می کنی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله به سوی دیاری شتافت که بهتر از دنیا بود.

امّ ایمن پاسخ داد: بر این امر گریه نمی کنم و می دانم که ایشان به سوی دیاری شتافت که بهتر از دنیا بود، ولی از آن می گریم که بعد از ایشان، وحی قطع شد.

این خبر به حجاج بن یوسف رسید، او گفت: امّ ایمن دروغ گفت. آنچه انجام می دهم تنها به وحی است.»

«در روایت دیگری عوف می گوید: روز عید خارج شدم و گفتم: امشب حتماً خطبه حجاج را می شنوم. آدمم و در شبستان نشستم. حجاج با تکبر آمد و از منبر بالا رفت و سخن گفت و هنگامی که گرم سخن شد، دستش را جلوی دهانش گذاشت (تا بلندتر سخن بگوید) و در نتیجه کلام او را بشنویم و بفهمیم، سپس گفت:

... ای مردم عراق! گمان می برید که خبر آسمان از امیرالمؤمنین قطع شده است؟! ای مردم عراق! به خدا قسم، این گمان باطل و دروغی است، به خدا قسم، اخبار آسمان از وی قطع نشده است. نزد او از اخبار آسمان چنین و چنان است!»

در روایت دیگری بزيع بن خالد ضبّی می گوید: شنیدم که حجاج خطبه می خواند و گفت:

آیا فرستاده شما در امری، نزد شما گرامی تر است یا جانشین شما در خانواده خود؟

من به خود گفتم: با خدا عهد می بندم که دیگر هرگز پشت سر تو نماز نخوانم و اگر گروهی را یافتم که با تو می جنگند، به یقین با آنان علیه تو خواهم جنگید.

در روایتی دیگر عاصم می گوید: شنیدم که حجاج بالای منبر گفت: تا آن جا که توان دارید، تقوای خدا را رعایت کنید که در آن پاداشی نیست. گوش فرادهید و اطاعت کنید که در آن پاداشی برای امیرالمؤمنین عبدالملك نیست. به خدا سوگند، اگر دستور دهم که مردم از مسجد خارج شوند و

آنان از در دیگری بیرون روند، خون و مال آنان بر من حلال می شود. به خدا قسم، اگر قبیله ربیعیه را به جای قبیله مضر مجازات کنم، این کار را خداوند بر من حلال کرده است.

ای کسی که مرا به خاطر عبد هذیل (عبدالله بن مسعود) ملامت می کنی! او می پندارد قرآنش از جانب خداست. به خدا قسم، آن چیزی جز رجزی از رجزهای عرب بادیه نشین نیست و خدای متعال آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نکرده است.

در روایتی دیگر عوف می گوید: شنیدم که حجّاج خطبه می خواند و می گفت:

عثمان نزد خدا مانند عیسی بن مریم است.

آن گاه حجّاج این آیه را خواند:

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا)؛ (۲۳۰)

یاد کن آن گاه که خدا فرمود: ای عیسی! من بازگیرنده تو و فرابرنده تو به سوی خویش و رهایی بخش تو از گروه کافران هستم.

حجّاج این آیه را تفسیر کرد در حالی که با دستش به سوی ما و به سوی اهل شام اشاره می کرد. (۲۳۱)

نکته دیگر این است که ابن تیمیه می گوید: حجّاج با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و مخالفت بنی امیه را بر این کار برانگیخت.

آن ها او را مجبور کردند دختر عبدالله بن جعفر را طلاق دهد.

ابن تیمیه علت و دلیلی برای این طلاق می آورد که حقیقت ندارد. حقیقت در این مورد آن است که امام شافعیه محمد بن ادريس ذکر می کند.

«محمد بن ادريس شافعی می گوید:

هنگامی که حجّاج بن یوسف با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد، خالد بن یزید بن معاویه

به عبدالملك مروان گفت: آیا اجازه می دهی حجّاج با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کند؟

عبدالملك گفت: بله، چه اشکالی دارد؟

خالد گفت: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم همه اش اشکال است.

عبدالملك گفت: منظورت چیست؟

۲۳۰. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۲۳۱. این سخنان و مانند آن در مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۶ / ۲۱۵ - ۲۱۴، شرح حال ۱۴۱، حجّاج بن یوسف بن حکم و

تهذیب تاریخ مدینه دمشق: ۴ / ۷۳ - ۷۱، شرح حال حجّاج بن یوسف تقفی مشهور آمده است.

او گفت: به خدا قسم، ای امیرالمؤمنین! از زمانی که با رمله دختر زبیر ازدواج کردم، کینه ای که از عبدالله بن زبیر داشتم از بین رفت.

خالد می گوید: گویا عبدالملک خواب بود که این سخن او را بیدار کرد و برای حجّاج نامه نوشت و در آن به وی دستور داد همسرش را طلاق دهد.

او نیز دختر عبدالله بن جعفر را طلاق داد». (۲۳۲)

بخش هفتم

ابن تیمیه و شیعیان اهل بیت

پیش درآمد

در حال مطالعه کتاب *کتاب حذر منها العلماء*^(۲۳۳) بودم که نقد نویسنده و دیدگاه های او در مورد کتابی از محمد غزالی با عنوان *هموم داعیه*،^(۲۳۴) توجهم را جلب کرد. در این کتاب در دیدگاه اول این گونه نوشته بود:

«نگارنده بر روی جلد کتاب، خود را به عنوان *داعیه*^(۲۳۵) معرفی نموده است؛ البته این عنوان تنها بر کسی صدق می کند که دارای ویژگی های خاصی باشد که یکی از برجسته ترین آن ها وصفی است که در کلام خدای متعال آمده است:

(اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛^(۲۳۶)

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله نمای.

آیا این ویژگی ها می تواند بر کسی (مؤلف کتاب) صادق باشد که دهان خود را گشوده و گروهی از مسلمانان (یعنی سلفیان) را به صفاتی معرفی نماید که هر کسی آن ها را بشناسد و از احوال آنان آگاه باشد، می داند که سزاوار آن ها نیستند؟
آیا مواضعی که مؤلف از افراد اندکی از این جماعت به دست آورده است، می تواند مجوز این باشد که همه آن ها را با این عناوین خطاب کند؟ به یقین او این عناوین را برای خود نمی پسندد؛ پس چگونه راضی شده است که برای دیگران به کار ببرد؟

۲۳۳. ترجمه عنوان کتاب: «کتاب هایی که علما در مورد آن ها هشدار داده اند». مؤلف این کتاب، یکی از پیروان ابن تیمیه در قرن حاضر است. او ضمن معرفی صدها کتاب که بر ضد آن ها نوشته شده است، و نویسندگان آن ها به دیگران در مورد مطالعه این کتاب ها هشدار می دهند. لازم به ذکر است که نویسندگان این کتاب ها از دانشمندان مسلمان شیعه و سنی هستند.

۲۳۴. ترجمه عنوان کتاب: غصه های يك مبلغ.

۲۳۵. مبلغ؛ دعوت کننده به دین خدا.

۲۳۶. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

برخی از تعابیری که او برای سلفیان به کار برده چنین است:

- ۱- ... محدثان نادان ... ص ۴۴
- ۲- ... متأسفانه آنان بلایی برای اهل سنت و فتنه گرانی علیه همه اسلام بودند ... ص ۱۰۲
- ۳- ... در واقع بیماری های نفسانی که این متعصبان داشتند ... ص ۱۲
- ۴- ... صاحبان افکار ناقص ... ص ۲۱
- ۵- ... عقل هایی که جنون به آن ها راه یافته ... ص ۱۴۴
- ۶- ... چقدر کسانی که به گزاف دم از سنت می زنند به اهل سنت ظلم نمودند ... ص ۲۷
- ۷- ... کوتاه اندیشان در فقه ... ص ۱۰۶.
- ۸- ... نادانان قاصر ... ص ۱۴۱
- ۹- ... اسلام را نباید از کسانی که عقده های روانی دارند، دریافت کرد، فرقی نمی کند که غیرتورزی آنان به خاطر ضعف قوای جنسی باشد و یا به خاطر میل شدید جنسی ... ص ۱۴۳
- ۱۰- ... کسانی که به نام اسلام سخن می گویند ... ص ۱۴۴
- ۱۱- ... شمار زیادی از داعیه داران سلفی، در تبلیغ دینی شبیه این مدرس نادان هستند ... ص ۱۵۰
- ۱۲- ... فهم این مردم از دین عجیب است. کسی که به جای تعالیم ضروری اسلام این مسائل را برجسته می کند، بیماری عقلی دارد. به طور قطع این، نوعی دیوانگی است ... ص ۱۵۲.
- ۱۳- ... ما سنت را از فهمی که فرومایگان دارند، حفظ می کنیم ... ص ۱۵۲
- ۱۴- ... دین خدا شریف تر از آن است که این نادانان در مورد آن سخن بگویند ... ص ۱۶۱

در ادامه نگارنده یادشده می نویسد:

این برخی از عناوینی است که مؤلف برای سلفیان به کار برده است؛ قضاوت را به عهده خواننده بانصافی می گذارم که در پی رضای خدا و سرای آخرت است...» (۲۳۷)

هم چنین او در دیدگاه چهارمش چنین می نویسد:

استاد به برخی از علمای برجسته اسلام که عمرشان را در راه خدمت به اسلام صرف نمودند، خرده گرفته است، علمایی نظیر حافظ علامه ابن حجر عسقلانی و شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمهما الله تعالی. کلام استاد بعد از نقل آیه شریفه (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) (۲۳۸) از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید. «چنین است:

«آیا می توان گفت: کسی که حدیث غرانیق را بپذیرد و بگوید: «تعدّد روایات باعث وثوق به وقوع این داستان می شود»، این آیه را فهمیده است؟ و تعجب از این است که قائل آن محدثی بزرگ است.»

استاد در این جا نام این محدث بزرگ که او را به نفهمیدن معنای آیه متهم کرد، ذکر نکرده، ولی در کتابی دیگر گفته است که او «ابن حجر» است. سبحان الله! استاد بر کسی با جمله «آیا فهمیده است؟» خرده می گیرد که عالم ربّانی است، کسی که کتاب هایش از بزرگ ترین گنجینه ها در معارف اسلامی به حساب می آیند. عبارتی که او به کار برده گاهی برای دانش آموزان به کار می رود، اما من گمان نمی کنم که خود استاد هم موافق این باشد که کوه های دانشی مانند ابن حجر را با چنین جمله ای مورد طعن قرار دهیم.

استاد هم چنین در جایی به مناسبت می گوید: «یکی از مدعیان بزرگ سلفیه افسانه غرانیق را پذیرفته و آن را در سیره ای که تألیف کرده، نقل نموده است.»

بله، البته شیخ محمد عبدالوهاب رحمه الله در کتاب خود؛ یعنی مختصر سیره به داستان غرانیق اشاره ای نموده، ولی این اشتباهی که از سه سطر تجاوز نمی کند آیا می تواند مجوز این باشد که او را با عبارت «مدعی سلفیه» وصف کنیم؟!.

نویسنده کتاب از این که یکی از دانشمندان و نویسندگان بزرگ اهل سنت، پیروان ابن تیمیه و عبدالوهاب را با صفاتی ناپسند یاد کرده، برآشفته است، صفاتی مانند «نادانان قاصر»، «فرومایگان»، «جاهلان»، «کسانی که عقده های نفسانی دارند»، «کسانی که فکر ناقص دارند»، «کوتاه اندیشان در فقه» و مانند آن.

در حالی که خود آن ها، برای شیعیان دوازده امامی؛ یعنی یکی از دو طایفه بزرگ مسلمانان، صفاتی به کار می برند که در برابر آن ها، صفاتی که غزالی برای جماعت سلفیه به کار برده چیزی به شمار نمی آید...!!

این شخص هم چنین از این که کسی در يك موضوع خاص به حافظ ابن حجر نسبت «نفهمیدن» بدهد برآشفته می شود و جالب است که این نسبت به خاطر آن است که ابن حجر روایتی جعلی را می پذیرد که دربردارنده نسبت «نفهمیدن» به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ نسبتی که خود طعنه ای به پیامبر به شمار می رود و رسالت ایشان را زیر سؤال می برد.

گفتنی است که این روایت مجعول از طریق گروهی از پیشوایان اهل سنت نقل شده است. این در حالی است که آنان خود افسار زبان خود را رها کرده و از دهانشان سخنانی بسیار ناشایست در حق تعداد زیادی از بزرگان اسلام خارج می شود

کسی که نمی پسندد در مورد خودش کم ترین چیزی گفته شود و یا کم ترین خرده گیری شود چگونه علیه مسلمانان انواع تهمت ها و دروغ پردازی ها را انجام می دهد؟!!

بی انصافی‌ها و اتهامات ابن تیمیه

اینک به بی انصافی‌ها و اتهامات ابن تیمیه در دو محور اشاره می‌شود:

یکم: بی انصافی‌ها و اتهاماتی علیه امامیه

ابن تیمیه در مورد امامیه بی انصافی‌ها و اتهاماتی این‌گونه دارد:

اینان در همه چیز، از امام خود پیروی می‌کنند ...

ابن حجر که به گفته نویسنده مزبور حافظ، علامه، عالم ربّانی و یکی از کوه‌های دانش است،

ضمن اشاره به کتاب *منهاج السنّة*، سخن منصفانه‌ای دارد و می‌گوید:

«ولی نویسنده در مواضع متعدد بی انصافی نموده است».^(۲۳۹)

از آن جایی که هدف از این نوشتار، شناخت ابن تیمیه از جهت عقیده، علم و عدالت است،

مناسبت دارد که به برخی از سخنان و بی انصافی‌های او در مورد «شیعیان» و «ابن مطهر»

(علامه حلی، صاحب کتاب *منهاج الکرامة*) و دیگر بزرگان شیعه، اشاره‌ای داشته باشیم.

ابتدا گوشه‌ای از سخنان ابن تیمیه در مورد شیعیان دوازده امامی را ذکر می‌نماییم:

۱. سخنی که از شعبی نقل نموده است

ابن تیمیه می‌گوید: «این نویسنده کتابش را *منهاج الکرامة فی معرفة الإمامة* نامیده است؛ در حالی

که شایسته آن بود که «*منهاج الندامة*»، نامیده شود. وی ادّعی طهارت و پاکی می‌کند؛ در حالی که

وصف او به نجاست و سیاه‌دلی نزدیک‌تر به واقع است تا وصف او به طهارت و پاکیزگی، زیرا او

از کسانی است که خدا نمی‌خواهد دل‌های آنان را پاکیزه نماید، بلکه از منافقان و اهل طغیان و

بت پرستی است.^(۲۴۰)

۲۳۹. الدرر الكامنة: ۲ / ۷۱، شرح حال ۱۶۱۸، حسین بن یوسف بن مطهر حلی.

۲۴۰. در ادامه خواهیم گفت که او «ابن مطهر» را «ابن منجس» می‌نامد!

شعبی و دیگر عالمان کوفه، از کسانی هستند که آنان را خوب می‌شناسند و در نقل صحیحی از شعبی چنین آمده است: نادان تر از «خشبیه» ندیده‌ام؛ اگر قرار بود به صورت پرنده خلق شوند به یقین به صورت کرکس خلق می‌شدند و اگر قرار بود چهارپا خلق شوند به یقین به صورت الاغ درمی‌آمدند. به خدا سوگند، اگر از آنان بخواهم این خانه را از طلا پر نمایند تا به علی دروغ ببندم، به طور قطع این کار را می‌کنند. ولی من به خدا قسم هرگز به علی دروغ نمی‌بندم.

البته این سخن به شکل مبسوط تری نیز از وی نقل شده است، ولی به نظر می‌رسد که نقل مبسوط تر به شخص دیگری متعلق باشد. همان گونه ابوحفص ابن شاهین در کتاب اللطیف فی السنه روایت می‌کند:

محمد بن ابی القاسم بن هارون از احمد بن ولید واسطی از جعفر بن نصیر طوسی واسطی از عبدالرحمان بن مالک بن مغول از پدرش چنین نقل می‌کنند: شعبی به من گفت: از این گمراه کنندگان دارای هوای نفس برحذر باشید و بدترین آن‌ها رافضی‌ها هستند که اسلام آوردنشان نه از روی رغبت بود و نه از روی ترس، بلکه برای کینه‌ورزی و ستم به مسلمانان، اسلام آوردند. برخی از آنان را علی رضی الله عنه در آتش سوزاند و برخی دیگر را تبعید نمود؛ مانند «عبدالله بن سبأ» که یکی از یهودیان «صنعاء» بود و او را به «ساباط» تبعید نمود و «عبدالله بن یسار» که او را به «خازر» تبعید نمود.

در بیان نشانه آن باید گفت که مصیبت‌های رافضی‌ها و یهودیان شبیه یکدیگر است.

یهودیان می‌گویند: حکومت فقط شایسته آل داوود است.

شیعیان می‌گویند: امامت فقط شایسته فرزندان علی است.

یهودیان می‌گویند: جهاد در راه خدا تعطیل است تا زمانی که مسیح دجال خروج کند و شمشیری از آسمان فرود آید.

شیعیان می‌گویند: جهاد در راه خدا تعطیل است تا زمانی که مهدی خروج کند و ندادهنده‌ای

آسمانی ندا سردهد ...

یهودیان مسح بر روی کفش را صحیح نمی‌دانند.

شیعیان نیز این گونه هستند که مسح بر روی کفش را صحیح نمی‌دانند.

یهودیان اموال و دارایی همه مردم را بر خود حلال می‌دانند.

شیعیان نیز مانند آن‌ها هستند.

یهودیان نسبت به جبرئیل کینه دارند و می گویند: او دشمن ما در میان فرشتگان است. شیعیان نیز می گویند: جبرئیل اشتباه کرد که وحی را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. از طرف دیگر، شیعیان با نصرانیان نیز در ویژگی خاص آن ها شریک هستند. نصرانیان بدون این که مهریه ای برای زنان شان قرار دهند از آنان بهره جنسی می برند. شیعیان نیز ازدواج موقت را حلال می دانند و آن را انجام می دهند. البته باز یهودیان و نصرانیان از شیعیان بهترند. از یهودیان پرسیده شد: برترین پیروان دین شما چه کسانی هستند؟ گفتند: اصحاب موسی.

همین سؤال از نصرانیان پرسیده شد.

آن ها در پاسخ گفتند: حواریون عیسی.

در مقابل از رافضی ها پرسیده شد: بدترین پیروان اسلام چه کسانی هستند؟

گفتند: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله.

آنان به اصحاب ناسزا می گویند و توهین می کنند با این که امر شده اند برایشان استغفار نمایند. از این رو باید تا روز قیامت بر روی آنان شمشیر کشید. هیچ پرچمی از آنان نباید بر افراشته شود و هیچ قدمی برای آنان نباید برداشته شود. نباید برای یاری آنان اتحادی صورت بگیرد و به دعوت آنان لبیک گفته شود. دعوت آنان بی پاسخ خواهد ماند و وحدت کلمه و اتفاق نخواهند داشت. هرگاه آتش جنگی بر افروزند خدا آن را خاموش خواهد کرد». (۲۴۱)

ابن تیمیه بعد از نقل این کلام با تمام طول و تفصیلش می گوید:

استناد بخشی از این سخن به شعبی ثابت است؛ مانند این سخن که: «اگر قرار بود آنان به صورت پرنده خلق شوند به طور قطع به صورت کرکس خلق می شدند و اگر قرار بود آن ها چهارپا آفریده شوند به یقین به صورت الاغ درمی آمدند». این سخن از شعبی ثابت است.

ابن شاهین می گوید: محمد بن عباس نحوی برای ما از ابراهیم حربی از ابوریع زهرانی از وکیع بن جراح از مالک بن مغول چنین روایت کرد. سپس روایت یادشده را نقل می کند.

۲۴۱. این تنها یکی از مواردی است که به ذکر شباهت های بین شیعیان و یهودیان و نصرانیان پرداخته است. البته موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد که برخی از آنان را در آینده تحت عنوان خاص خود یادآور خواهیم شد.

سیاق مذکور از طریق عبدالرحمان بن مالك بن مغول از پدرش از شعبی، معروف و شناخته شده است.»

ابن تیمیه این سخن را با اندکی اختلاف در جایی دیگر و با سندی دیگر چنین نقل می کند: «ابوعاصم خشیش بن اصرم در کتابش و هم چنین ابوعمر ظلمنکی از طریق او در کتاب اصول خود این روایت را نقل نموده اند. ابوعاصم می گوید: احمد بن محمد و عبدالوارث بن ابراهیم از سندی بن سلیمان فارسی از عبدالله بن جعفر رقی از عبدالرحمان بن مالك بن مغول از پدرش برای ما روایت کرده اند که گفت: از عامر شعبی پرسیدم: چه چیز باعث شد از این جماعت که یکی از سران آنان بودی روی گردان شوی؟ گفت ...».

ابن تیمیه می گوید:

«ابوالقاسم طبری در کتاب شرح اصول السنة نظیر همین سخن را نقل کرده است. او این سخن را از روایت وهب بن بقیة الواسطی از محمد بن حجر باهلی از عبدالرحمان بن مالك بن مغول روایت کرده است.

بنابراین، این سخن به شکل های متعددی از عبدالرحمان بن مالك بن مغول نقل شده است که همدیگر را تصدیق می کنند و برخی از این نقل ها هم نسبت به برخی دیگر اضافاتی دارند.»

ابن تیمیه در ادامه می گوید:

ولی «عبدالرحمان بن مالك بن مغول» از نظر نقل حدیث ضعیف است.

وی سپس می گوید:

«البته اصل این که شعبی شیعیان را نکوهش نموده از راه های دیگر نیز ثابت است.»

ابن تیمیه در ادامه به گونه ای سخن خود را تدارک می کند و می گوید:

ولی لفظ «رافضی» زمانی به وجود آمد که شیعیان در زمان خلافت هشام، زید بن علی بن الحسین را «رفض» نمودند و او را نپذیرفتند. ماجرای زید بن علی بن الحسین به بعد از سال ۱۲۰ هجری؛ یعنی در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ هجری ... مربوط است و این در حالی است که شعبی در اوایل خلافت هشام و یا اواخر خلافت یزید بن عبدالملك، برادر هشام؛ یعنی در حدود سال ۱۰۵ فوت کرده است.

بنابراین، در آن زمان واژه «رافضی» معروف نبوده است؛ به همین دلیل و دلایل دیگر مشخص می شود که روایاتی که در آن ها کلمه «رافضی» آمده از جهت واژگانی جعلی هستند، از این رو باید گفت: ذکر این واژه در این روایات از باب نقل به معنا بوده است.

از طرفی «عبدالرحمان» از نظر نقل حدیث ضعیف است و به نظر می رسد که او بخشی از این کلام را از شعبی شنیده و بعد آن را به این شکل تنظیم و تألیف کرده است.

در هر صورت، این جهت تفاوتی ایجاد نمی کند که وی به سبب آنچه از امور شیعه در زمان خود دیده و یا درباره آنان سخنانی از اهل علم یا برخی از اهل علم و دیگران شنیده است و یا مجموع این دو امر و یا ترکیبی از این دو امر باشد، این سخن را تألیف و یا تنظیم کرده و ساخته و پرداخته باشد، زیرا این سخنی است که خود، به دلیل بودن شناخته شده است و به نقل و سلسله سند نیاز ندارد.

گفتنی است این که گفته می شود: رافضی ها فلان کار را می کنند، منظور این است که برخی از آنان این کار را می کنند».

آن چه بیان شد سخن شعبی و گفته های ابن تیمیه در مورد آن است که حدود ۱۴ صفحه از جلد اول کتاب او را از صفحه ۲۱ تا ۳۶ دربرگرفته است.

وی در فصل بعدی، به ذکر اموری که آنان را «حماقت ها» نامیده پرداخته است. (۲۴۲)

به هر روی او کتاب خود را این گونه آغاز کرده است.

هدف از همه این ها، دشنام و ناسزاگویی به شیعیان از زبان مردم کوفه است با این توجیه که آنان بهتر از دیگران شیعیان را می شناسند!!

آری ... هدف از همه این ها، ناسزاگویی است با این که خود می داند و اعتراف می کند که این داستان از جهت سندی اعتبار ندارد، زیرا او خود تصریح می کند که «عبدالرحمان بن مالک بن مغول» از نظر نقل حدیث ضعیف است و از جهت متن نیز اعتبار ندارد، زیرا به گفته او واژه «رافضی» بعد از مرگ شعبی متداول شده است ...

پس چرا با این مطلب صفحات کتاب خود را سیاه کرده است؟

و به همین دلیل در آخر سخنش در مورد سند روایت چنین می گوید:

«این سخنی است که خود، به دلیل بودن شناخته شده است و به نقل و سلسله سند نیازی ندارد».

و آن گاه با صراحت می گوید: «هدف»؛ یعنی «دشنام دادن و ناسزا گفتن» با نقل این سخن برآورده می شود؛ خواه استناد آن به شعبی ثابت باشد و خواه نباشد!!

وی در صفحه ۵۶ می گوید:

«غرض این که، از همان زمان های قدیم؛ یعنی از زمان تابعان و تابعانِ تابعان مردم آنان را با این صفات می شناختند که قسمتی از آن از طریق شعبی و یا عبدالرحمان ثابت شد و بنا بر هر دو فرض، مقصود حاصل است؛ زیرا عبدالرحمان در زمان «تابعانِ تابعان» زندگی می کرده است. این مطلب را از این رو متذکر شدیم که روایات عبدالرحمان و بیش تر مردم، به تنهایی قابل استناد نیستند؛ زیرا او یا روایت را خوب حفظ نمی کرده و یا متهم به این است که احادیث را بدون سبب، حَسَن می دانست.»

آری، هدف او همین است!

سخن او در صفحه ۴۴ نیز به همین امر گواهی می دهد، آن جا که می گوید:

«و هم چنین باید دانست که همه خرده گیری های مردم از آنان بی اساس نیست ...»

و سخنش در صفحه ۵۷ نیز مؤید این مطلب است که می گوید:

«البته همه این امور در مورد شیعیان دوازده امامی و یا زیدیان صحیح نیست، ولی بیش تر آن در غالیان موجود است.»

به راستی این همه سخن پردازی برای چیست؟

«قضاوت را به عهده خواننده بانصافی می گذاریم که در پی رضای خدا و سرای آخرت

است.»

نقد دیدگاه یادشده

ما این دیدگاه را در پی چند نکته نقد می کنیم:

نکته اول. اگر سخن نقل شده از شعبی، در مورد «غالیان» باشد و لفظ «رافضی» بعد از شعبی متداول شده باشد، باید نتیجه گرفت که عبدالله بن سبأ و عبدالله بن یسار عضو فرقه ای غیر از شیعه دوازده امامی بوده اند. بنابراین، با فرض وجود این دو تن در تاریخ، هیچ ارتباطی بین آن ها و شیعیان وجود ندارد ...

پس این که ابن تیمیه در چندین موضع از کتاب خود شیعیان را به واسطه عبدالله بن سبأ محکوم کرده، بی اساس است. (۲۴۳)

نکته دوم. این سخن به دروغ به شعبی نسبت داده شده است؛ چرا که همه سلسله سندهای آن از اعتبار ساقط هستند.

وکیع بن جراح که در طریق اول قرار دارد به خاطر انتسابش به سلفیان و شراب خوردنش مورد سرزنش واقع شده است و به همین دلیل و دلایل دیگر ذهبی در کتاب *میزان الاعتدال فی نقد الرجال* وارد کرده است.

در طریق دوم نیز «سندی بن سلیمان» و افراد دیگر این طریق، مجهول و ناشناخته اند. در طریق سوم نیز محمد بن حجر باهلی مجهول و ناشناخته است. از طرفی، تمام سلسله سندها به عبدالرحمان بن مالک بن مغول منتهی می شوند که در نکته بعدی در مورد او سخن می گوئیم.

نکته سوم. ابن تیمیه یا از روی ناآگاهی و یا از روی عمد، به سخنان عالمان بزرگ خودشان در علم رجال، در مورد عبدالرحمان اشاره ای نکرده است.

ابوداود در مورد عبدالرحمان می گوید: «او بسیار دروغ گوست و حدیث جعل می کند». هم چنین احمد بن حنبل و دارقطنی درباره عبدالرحمان می گویند: او از نظر نقل حدیث متروک است و به روایت های او عمل نمی شود.

نسائی و دیگران درباره عبدالرحمان چنین اظهار نظر کرده اند: او مورد اطمینان نیست. ذهبی این سخنان را در کتاب *میزان الاعتدال* آورده و حتی يك کلمه در مدح او نقل نکرده است. (۲۴۴)

نکته چهارم. حتی اگر فرض کنیم که استناد این سخن به شعبی صحیح باشد، نمی توان سخن او را علیه شیعیان پذیرفت، چرا که بنا بر شواهد فراوان، او گرایش به اُمویان داشت و از اهل بیت علیهم السلام روی گردان بود.

۲. رفض و بدعت گزار مذهب رافضه

۲۴۳. البته در بخشی ویژه به این مطلب خواهیم پرداخت.

۲۴۴. *میزان الاعتدال*: ۲ / ۵۸۴، حرف العین، شرح حال ۴۹۴۹، عبدالرحمان بن مالک بن مغول.

ابن تیمیه می گوید:

«شکی نیست که «رفض» از شرك و الحاد و نفاق سرچشمه گرفته است. البته گاهی این امور در رافضی ها آشکار می شود و گاهی پنهان می ماند».^(۲۴۵)
او بارها گفته است که بدعت گزارِ مذهب رافضی ها، شخصی کافر بوده ... که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. «بدعت گزار مذهب رافضی ها شخصی زندیق و ملحد و دشمن اسلام و مسلمانان بوده و از اهل بدعت مانند خوارج و قدریه که تعالیم اسلام را به تأویل می بردند، نبوده است. هرچند بعدها اعتقادات رافضی ها در میان افرادی که بهره ای اندک از ایمان داشتند به سبب شدت جهلشان رواج پیدا کرد».^(۲۴۶)

۲. «زیرا اصل «رفض» را گروهی از زندیقان منافق پایه گذاری نمودند و هدفشان ضربه زدن به قرآن، پیامبر و دین اسلام بود. آنان احادیثی جعل نمودند و در بین مردم پخش کردند که پذیرش آن ها، باعث طعن و اشکال در دین اسلام می شد ...».^(۲۴۷)

۳. «شکی نیست که پایه گزار رفض، دوستدار خدا و پیامبر او نبوده؛ بلکه دشمن خدا بوده است».^(۲۴۸)

او این دیدگاه را در چند جا به «اهل علم» نسبت می دهد و می گوید:
«همان گونه که اهل علم گفته اند، «رفض» در اصل از بدعت گذاری های منافقی زندیق بوده است».^(۲۴۹)

در جای دیگری می گوید:

«اهل علم همواره گفته اند: رفض را زندیقان و ملحدان پدید آورده اند که قصد داشتند دین اسلام را فاسد کنند و «خداوند جز این نمی خواهد که نورش را کمال بخشد هرچند کافران نپسندند».^(۲۵۰)»^(۲۵۱)

۲۴۵. منهاج السنة: ۷ / ۲۷.

۲۴۶. همان: ۴ / ۳۶۳.

۲۴۷. همان: ۷ / ۹.

۲۴۸. همان: ۷ / ۱۰۹.

۲۴۹. همان: ۶ / ۴۲۷.

۲۵۰. سوره توبه، آیه ۳۲.

به همین دلیل اهل علم گفته اند: «مذهب رافضه در ابتدا دسیسه و نیرنگ زندیقان بود که بر روی آن پایه گذاری شد». (۲۵۲)

پوشیده نیست که منظور از این عبارات به طور دقیق روشن نیست و بنابراین، پیروان ابن تیمیه می توانند ادعا کنند که مقصود او از رافضی ها، شیعیان دوازده امامی نیست، هم چنین مشخص نیست که «زندیق»، «ملحد» و «منافقی» که بدعت گذار این مذهب است، چه کسی است ... چه بسا به واقع فرقه ای هستند که «گروهی از زندیقان منافق آن را پدید آورده اند ...». ممکن است با فرض وجود چنین فرقه ای، این سخنان در دفاع از ابن تیمیه گفته شود، ولی ابن تیمیه هیچ مجالی برای چنین توجیه و تأویلی باقی نگذاشته است ...

۳. عبدالله بن سبأ بزرگ رافضه

ابن تیمیه می گوید:

«همان گونه که علما گفته اند، اصل «رفض» را زندیقی بنیان نهاده که هدفش نابودی دین اسلام و لکه دار کردن چهره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده است. عبدالله بن سبأ که بزرگ رافضی هاست، هنگامی که اسلام آورد تصمیم گرفت که اسلام را با حيله و نیرنگ خود منحرف نماید؛ همان کاری را که «پولس» با دین مسیحیت کرد. او وانمود

کرد که زاهد و باتقواست، سپس امر به معروف و نهی از منکر را پیشه خود ساخت تا جایی که در فتنه عثمان و کشتن او تلاش فراوانی نمود.

هنگامی که او وارد کوفه شد در مورد علی اظهار غلو نمود و ادعا کرد که بر امامت ایشان نص وجود دارد تا از طریق آن اهداف خود را پیگیری کند.

این خبر به علی رسید و تصمیم گرفت او را به قتل برساند. از این رو او از دست ایشان به «قرقیسیا» فرار کرد.

البته این داستان مشهور است و تعداد زیادی از علما آن را نقل کرده اند

از همین رو زندیقانی که در صدد نابودی اسلام بودند، دستور می دادند که تشیع اظهار شود تا از این طریق اهداف خود را پیگیری نمایند، همان گونه که پیشوای آنان؛ یعنی صاحب کتاب *البلاغ الأکبر و الناموس الأعظم* گفته است.»

او در ادامه سخنی طولانی از باقلانی نقل می کند که در آن «باطنیه» مورد نکوهش قرار گرفته اند و سپس می افزاید:

«این مطلب روشن است، زیرا ملحدان فرقه «باطنیه»؛ چه از «اسماعیلیه» و چه غیر آن و هم چنین غالیان فرقه «نصیری» و غیر آن، تنها اظهار تشیع می نمایند، در حالی که در باطن از یهودیان و مسیحیان کافرترند. این نشانه آن است که تشیع دهلیز و بستری برای کفر و نفاق است.» (۲۵۳)

بنابراین، ابن تیمیه در این سخن، «بدعت گذار» را مشخص نموده و گفته است که او «ابن سبأ» است.

البته ممکن است گفته شود که مقصود او از «رافضی ها»، فرقه «اسماعیلیه» و یا «نصیری» و یا غالیان دیگر بوده، نه «شیعیان دوازده امامی» ... به خصوص این که او در پایان سخنش به اسم این دو فرقه تصریح نموده و بلکه در جایی دیگر به وضوح می گوید: «یکی از روشن ترین مصادیق مرتدان، غالیانی بودند که علی رضی الله عنه آنان را در آتش سوزاند به خاطر این که ادعا کردند که او خدا است. آنان «سبائیه»؛ یعنی پیروان عبدالله بن سبأ بودند.» (۲۵۴)

اما حقیقت چیز دیگری است که از سایر عبارات او روشن می شود، آن جا که می گوید:

«علما پیوسته متذکر می شوند که بدعت گذار مذهب «رافضه»، شخصی زندیق و ملحد بوده که هدفش نابودی دین اسلام بوده است. از همین روی «رفض» پناهگاهی برای زندیقان ملحدی هم چون فرقه های «غالیه»، «معطله»، «نصیری»، «اسماعیلیه» و مانند آن شد. فکر آغازین نتیجه عمل را تعیین می کند، هدف کسی که رفض را پدید آورد فاسد کردن دین اسلام، متزلزل کردن پایه های آن و در نهایت ریشه کن کردن آن بوده است. ولی در نهایت نشانه های این نیت پنهانی او آشکار شد.» «و خدا جز این نمی خواهد که نورش را کمال بخشد؛ هرچند کافران نپسندند.» (۲۵۵)

۲۵۳. همان: ۸ / ۴۷۸ - ۴۸۶.

۲۵۴. همان: ۳ / ۴۵۸ - ۴۵۹.

۲۵۵. سوره توبه، آیه ۳۲.

وی در ادامه می گوید: «این قضیه در مورد ابن سبأ و پیروانش مشهور است. همو کسی است که برای نخستین بار ادعا کرد که بر خلافت علی نصّ و سخن آشکاری است و او معصوم است. بنابراین، رافضه امامیه، پیروان مرتدان و بندگان ملحدان و وارثان منافقان هستند».^(۲۵۶)

ابن تیمیه در جای دیگر در ضمن دفاع از عثمان می گوید:

«در زمان خلافت عثمان کسانی مانند ابن سبأ و امثال او زندگی می کردند که با اکراه اسلام آوردند و در زمره منافقان بودند. آنان هستند که فتنه کشتن عثمان را سامان دادند و همواره در میان مؤمنان کسانی پیدا می شوند که به سخنان منافقان ترتیب اثر دهند...».^(۲۵۷)

هم چنین ابن تیمیه در چندین جا از کتاب خود، قتل عثمان را به شیعه نسبت می دهد و برای نمونه می گوید:

«سرچشمه فتنه در اسلام شیعیان بودند. آنان ریشه هر فتنه و شرّی و اساس و کانون فتنه ها هستند؛ چرا که نخستین فتنه ای که در اسلام رخ داد، قتل عثمان بود».^(۲۵۸)

تناقض گویی های ابن تیمیه

در این جا به اموری پرداخته می شود که از میان آن ها تناقض گویی ها و سخنان بی پایه ابن تیمیه روشن می گردد:

اول. ابن تیمیه در جایی به نقل از شعبی می گوید: «عبدالله بن سبأ را علی به سابط تبعید کرد».

در جای دیگر می گوید: «عبدالله از دست علی به «قرقیسیا» فرار کرد». این دو خبر همدیگر را تکذیب می کنند.

دوم. ابن تیمیه می گوید که دعوت عبدالله بن سبأ در کوفه و در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام شروع شد.

وی در جایی دیگر شیعه و در رأس آن ها عبدالله بن سبأ را به ساماندهی قتل عثمان متهم می کند.

۲۵۶. منهاج السنّة: ۷ / ۲۱۹ - ۲۲۰.

۲۵۷. همان: ۸ / ۳۱۵ - ۳۱۶.

۲۵۸. همان: ۶ / ۳۶۴.

بنابراین گزارش؛ یعنی شروع کار ابن سبأ مدت ها قبل از خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است و این تناقضی دیگر است.

سوم. اگر به واقع شیعیان ترتیب قتل عثمان را داده اند طبق قاعده باید گفت که نفرات و تجهیزات کافی برای این امر داشته اند. از طرفی تحقق این امر به زمانی طولانی نیاز دارد، و این بدان معناست که تعداد فراوانی از شیعیان در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و در زمره صحابه ایشان بوده اند.

ولی ابن تیمیه در جایی دیگر منکر وجود حتی يك شیعه در میان صحابه می شود. او می گوید: «احادیث نقل شده در فضایل علی، توسط راویانی نقل شده که مورد قدح و نکوهش و ایراد واقع شده اند، حال اگر بگوییم: ایرادی که در مورد آن ها وارد شده، صحیح است، در این صورت روایات اعتباری نخواهند داشت و اگر بگوییم: روایات صحیح هستند، باید بگوییم: این ایرادها بی پایه هستند، (در حالی که نمی توان گفت که این ایرادها بی پایه اند).

اگر کسی بگوید: از طریق شیعیان و یا تواتر آنان، این روایات را اثبات می کنیم. در پاسخ می گوییم: حتی يك رافضی نیز در بین صحابه نبوده و این در حالی است که خود رافضی ها تمام صحابه — به جز تعداد اندکی را که عدد آن ها به بیست نمی رسد — مورد طعن و نکوهش قرار می دهند.

بنابراین، با این شرایط می توان گفت: آنان با یکدیگر همداستان شده و این احادیث را نقل کرده اند...» (۲۵۹).

و این تناقض دیگری است.

هم چنین نزد ابن تیمیه شروع تشیع و شناخته شدن آن ها به واژه «شیعه» در زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. عبارت او چنین است: «به این دلیل شیعه علی نامیده شدند که مردم به دو دسته تقسیم شدند: گروهی از یاران عثمان پیروی نمودند و گروهی از علی». (۲۶۰)

و این تناقضی دیگر است.

چهارم. ابن تیمیه در این جا مدعی است که شیعیان؛ یعنی پیروان ابن سبأ ملحد، منافق و زندیق، بانیان قتل عثمان بوده اند

و در جایی دیگر چنین می گوید: «همه کسانی که در قتل عثمان مشارکت نمودند، خطاکار، بلکه ظالم، ستمگر و متجاوز بودند. حتی اگر فرض شود که در بین آنان کسانی هستند که خدا آنان را خواهد بخشید باز هم مانع این نمی شود که بگوییم: عثمان مظلومانه کشته شد». (۲۶۱)

معنای سخن ابن تیمیه این است که از دیدگاه او همه دست اندرکاران قتل عثمان اشخاص مؤمنی بوده اند و در نتیجه آنان کسانی جز بزرگان صحابه و تابعان نیستند. این هم تناقضی دیگر از او.

فراتر این که ابن تیمیه در جایی دیگر تصریح می کند که «اهل شوکت؛ صاحبان قدرت و نفوذ» در قتل عثمان نقش داشتند، و مقصود او از «اهل شوکت» بزرگان صحابه هم چون طلحه، زبیر، سعد و دیگران هستند. عبارت او بدین گونه است:

«هرچند تعداد مباشران در قتل عثمان اندک بود؛ ولی آنان توسط اهل شوکت حمایت می شدند و اگر این حمایت نبود به این کار قادر نبودند». (۲۶۲)

نباید تصور نمود که شاید منظور ابن تیمیه از «اهل شوکت» علی علیه السلام است. زیرا او قبل از این سخن، چنین می نویسد:

«همه این ها دروغ و تهمت به علی رضی الله عنه است، علی رضی الله عنه، نه در خون عثمان شریک شد، نه به آن امر نمود و نه به آن راضی بود». (۲۶۳)

در پاسخ ابن تیمیه می گوییم:

شیعیان چه در زمان های گذشته و چه در زمان حال، همواره از عبدالله بن سبأ بیزارى جسته اند. برخی از محققان شیعه و سنی معتقدند که به طور کلی این مرد در تاریخ وجود خارجی ندارد.

در هر حال، شروع پیروی از امیرمؤمنان علی علیه السلام و تشیع در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده است و شیعه، عنوانی برای تعدادی از یاران مشهور آن حضرت بوده است.

۲۶۱. همان: ۶ / ۲۹۷.

۲۶۲. همان: ۴ / ۴۰۷.

۲۶۳. همان: ۴ / ۴۰۶.

ما در جایگاهی مناسب به این موضوع خواهیم پرداخت و برای آن دلیل خواهیم آورد و لجاجت های نابجای ابن تیمیه را نیز ذکر خواهیم کرد.

افزون بر این، «عبدالله بن سبأ» بسیار کوچک تر و حقیرتر از آن است که کسی از شیعیان در عقاید از او پیروی کند و یا این که تصور شود یکی از صحابه و تابعان در مسائلی که پیش آمد؛ مانند شورش بر ضد عثمان و کشتن او، از ابن سبأ پیروی نماید. در این زمینه در عبارت هایی که از ابن تیمیه نقل کردیم، شواهدی وجود دارد.

۴. شیعیان، دوستاناران مسیلمه

از شواهدی که نشان می دهد ادعای ابن تیمیه در پیروی شیعیان از «عبدالله بن سبأ» کذب محض است، آن است که این دروغ پرداز گمان می کند که شیعیان از دوستاناران مسیلمه کذاب و پیروان او هستند. در این باره ابن تیمیه چنین می نویسد:

«دشمنان ابوبکر صدیق و پیروان وی، مشهورترین مرتدان هم چون مسیلمه کذاب و پیروان او و دیگران هستند. رافضی ها بنا به گفته تعداد زیادی از بزرگان رافضی ها هم چون این (علامه) امامی و دیگر رافضی ها، دوستاناران اینان هستند. آنان می گویند: حق با مرتدان بود و ابوبکر صدیق به ناحق با آنان جنگید.» (۲۶۴)

به راستی آیا دشنام و ناسزایی بالاتر از این وجود دارد؟

به کسی که از خدا و روز جزا نمی ترسد چه باید گفت؟

به واقع شیعیان با استناد به ادله، شواهد و گفته های تاریخ نگاران هم چون ابن جریر طبری و دیگران، معتقدند کسانی که ابوبکر به ناحق آنان را به قتل رساند، مالک بن نویره و خاندان او بودند. ما این موضوع را در جایگاه مناسب خود در شرح *منهاج الكرامة* به تفصیل بررسی و حقیقت امر را بیان خواهیم نمود.

۵. حماقت های شیعیان

ابن تیمیه اموری را به شیعه نسبت می دهد و از حماقت های آنان برمی شمرد. او می گوید:
«حماقت های شیعیان بسیار زیاد است:

برای مثال برخی از آنان از چشمه ای که یزید آن را جاری کرده آب نمی نوشند
و یا برخی از آنان کراهت دارند که واژه «دَه» را بر زبان بیاورند و یا این که کاری را که بر
عدد ۱۰ مشتمل باشد انجام دهند تا جایی که حتی ۱۰ ستون و یا ۱۰ تنه درخت را در ساختمان به
کار نمی برند و مانند این امور.

همه این ها به خاطر این است که آنان با بهترین های صحابه که ده نفرند و به آنان وعده
بهشت داده شده است دشمنی دارند

حماقت دیگر آنان این است که نام ابوبکر، عمر و عثمان را بر فرزندان خود نمی گذارند و کسانی
را که نامشان یکی از این ها باشد مورد بی مهری قرار می دهند تا جایی که حتی از ارتباط با آنان
کراهت دارند ... این در حالی است که اگر کسی نامش

علی، جعفر، حسن یا حسین و مانند آن باشد، با او ارتباط و تعامل دارند و به او احترام
می گذارند

از حماقت های دیگر شیعیان این که برای امام «منتظر» مکان هایی را قرار می دهند و در
آن جا به انتظار او می نشینند؛ مانند سردابی که در سامرا واقع است. به پندار آن ها غیبت او از
آن جا شروع شده است.

هم چنین مکان های دیگر به نام او قرار می دهند و گاهی چهارپایی مانند قاطر یا اسب یا غیر
آن را در آن جا قرار می دهند تا هنگام قیام بر آن سوار شود و کسی را در آن جا می گمارند که
در ابتدا یا انتهای روز و یا وقت های دیگر با صدای بلند از او طلب خروج و قیام کند و بگوید: ای
مولای ما! قیام کن، ای مولای ما! قیام کن!

آن گاه شمشیرشان را بیرون می کشند با این که کسی وجود ندارد که با ایشان بجنگد.
برخی از آنان در وقت های نماز می ایستند و نماز نمی خوانند از ترس این که مبادا ایشان قیام
کند و به خاطر اشتغال به نماز از قیام و خدمتش باز بمانند.

در دهه آخر ماه رمضان و یا روزهای دیگر، شیعیانی که در مناطقی دور از سامرا مانند مدینه
النبی صلی الله علیه وآله به سر می برند به سمت شرق رو می کنند و با صدای بلند از او می خواهند که
قیام کند

حماقت دیگر این که آنان چیزی یا حیوانی را به عنوان شخصی که از او تفر دارند فرض می کنند، سپس کفیری را که شایسته آن شخص می دانند، بر سر آن شیء یا حیوان می آورند و بدینوسیله خشم خود را فرومی نشانند و خشنود می شوند.

برای مثال آنان میثی را به عنوان عایشه انتخاب می کنند که معمولاً سرخ رنگ است. چون به عایشه «حمیراء؛ سرخ کوچک» گفته می شده است؛ سپس آن را با کندن مو و کارهای دیگر شکنجه می دهند و این عمل را کفیری برای عایشه می دانند و بدینوسیله خشم خود را فرومی نشانند و خشنود می شوند.

در مثال دیگر آنان کیسه ای پر از روغن را برمی دارند، سپس شکم آن را می درند تا روغن خارج شود و آن را بنوشند. می گویند: این کار مانند دریدن شکم عمر و نوشیدن خون اوست. مثال دیگر برخی از آنان نام یکی از الاغ های آسیاب را عمر و نام دیگری را ابوبکر قرار می دهند و به عنوان کفیر عمر و ابوبکر، این دو الاغ را شکنجه می کنند

از حماقت های شیعیان این که وانمود می کنند که جایی بارگاه و ضریح است؛ چه بسیار که به مردم دروغ گفتند و ادعا کردند در مکانی خاص مرده ای از اهل بیت آرمیده است و یا چه بسا کشته شده است و به همین دلیل بارگاهی برای او بنا می کنند، حال آن که ممکن است بر اساس شواهد و قرائن فراوان، آن جا قبر کافر و یا انسانی معمولی باشد

حماقتی دیگر این که آنان برای کسی که سال ها پیش کشته شده مجلس عزا و نوحه خوانی به پا می کنند

البته توصیف حماقت های آنان بسیار طول می کشد و نیازی نیست که با سند نقل شوند» (۲۶۵)

ابن تیمیه در جایی دیگر این سخنان را تکرار می کند و می گوید:

«برخی از آنان به خاطر این که عایشه در جنگ جمل بر شتر سوار بود، خوردن گوشت شتر را حرام می دانند

و یکی از تعصب های آن ها این است که واژه «ده» را بر زبان جاری نمی کنند

هم چنین به خاطر نادانی و تعصبی که دارند از اهل شام تفر دارند، زیرا در ابتدا دشمنان علی از شامیان بوده اند

هم چنین به خاطر نادانیشان کسانی را که از آثار بر جای مانده از بنی امیه استفاده می کنند، مورد نکوهش قرار می دهند؛ مثل نوشیدن از چشمه یزید

آنان به خاطر شدت جهل و تعصبشان، در روزی مانند عاشورا روزه نمی گیرند با این که خدا روزه داری در این روز را دوست می دارد

به خاطر شدت جهل و تعصبشان، چهارپای بی زبانی را به ناحق مورد آزار و اذیت قرار می دهند ...» (۲۶۶)

این تیمیه برای بار سوم نیز این امور را این گونه تکرار می کند:

«هم چنین کراهت آنان نسبت به اسامی افرادی که از آنان متفردند و محبت ایشان نسبت به اسامی افرادی که آنان را دوست دارند بدون این که به شخص صاحب اسم توجه نمایند و کراهت آنان از این که امری که عدد آن ۱۰ است را بر زبان بیاورند یا کاری را که عدد آن ۱۰ است انجام دهند، به خاطر این که از ۱۰ نفر تنفر دارند. و کیفیت انتقام گرفتارانشان از افراد مورد تنفر خود مانند عمر و عایشه و غیر آنان بدین صورت که چیزی مانند «حیس»^(۲۶۷) و یا حیوانی مانند گوسفندی سرخ مو را، شخص مورد انتقام فرض می کنند و آن گوسفند را شکنجه می کنند تا انتقام خود را از دشمن بگیرند و این ناشی از نادانی بی حد آنان است که فقط باید در آنان سراغ گرفت.

از همین قبیل است برگزاری مراسم عزا و نوحه خوانی، سیلی زدن بر صورت، گریبان دریدن، خاکستر پهن کردن، پارچه آویزان کردن، خوردن چیزهای شور و در نتیجه تشنه شدن و آب ننوشیدن تا خود را به کسی که مظلومانه کشته شده شبیه بنمایند. و برگزاری مراسم عزا بعد از پانصد یا ششصد سال کشته شدن او ... این ها مواردی است که در هیچ یک از مذاهب امت اسلامی به جز آنان دیده نشده است» (۲۶۸)

تناقض گویی های دیگر

در مورد روزه روز عاشورا باید گفت که در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است، ولی پیروان آنان در این روز به خاطر غم و اندوه بر سید الشهداء علیه السلام، خاندان و یاران او و تأسی به آنان از خوردن و آشامیدن خودداری می کنند.

۲۶۶. همان: ۴ / ۱۳۸ - ۱۴۹.

۲۶۷. غذایی است مرکب از روغن و آرد و خرما.

۲۶۸. منهاج السنه: ۵ / ۱۷۶ - ۱۷۷.

از این رو این که گفته شود: «همه آنان روزه این روز را حرام می دانند» دروغی است که بر آنان نسبت داده می شود.

از طرفی، پیروان خاندان ابوسفیان این روز را برای اظهار شادی از کشته شدن فرزند پیامبر و سیّد و سرور جوانان اهل بهشت، روزه می گیرند.

هم چنین در مورد برگزاری مراسم عزا برای امام شهید و مظلوم باید گفت که برگزاری عزا، سنت جدّ پاک او پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و خاندان و یاران آن بزرگوار بوده است و در میان اصحاب تنها عمر بود که مانع این کار می شد.

و دیگر اموری که ابن تیمیه به شیعیان نسبت داده، همه دروغ است و خود ابن تیمیه می داند که در مورد آن ها بر شیعه دروغ می بندد و از همین رو در یکی از مواردی که این امور را ذکر می کند، می گوید:

«شایان ذکر است که سخنان و کارهای ناشایستی که در جنس شیعه وجود دارد؛ هرچند چندین برابر چیزی است که ذکر شد، ولی ممکن است همه آن ها در شیعیان دوازده امامی و یا زیدی نباشد؛ البته بیش تر آن در بین غالیان و بسیاری از مردم عوام از شیعیان وجود دارد».^(۲۶۹)

هم چنین ابن تیمیه شیعه را به واسطه برخی از اموری که به آنان نسبت داده، محکوم می نماید؛ در حالی که در ادامه تصریح می کند این ها اعتقادات عوام مردم شیعه است و علمایشان چنین نمی گویند!!

اینک سخن او که در ادامه می آید، شایسته دقت است:

«مانند حرام دانستن گوشت شتر و یا شرط بودن رضایت زن در طلاق که به آنان نسبت داده می شود، اموری است که برخی از عوام آنان می گویند؛ هرچند عالمانشان چنین سخنانی نمی گویند».^(۲۷۰)

در پاسخ به این دیدگاه ابن تیمیه باید به چند نکته توجه کرد:

اول. او می گوید: «به آنان نسبت داده می شود»، گویا می خواهد این مطلب را به گردن نگیرد، در حالی که در جایی دیگر این امور را تا حدودی با قاطعیّت به شیعه نسبت داده است.^(۲۷۱)

۲۶۹. همان: ۱ / ۵۷.

۲۷۰. همان: ۱ / ۵۷.

۲۷۱. هم چنین مراجعه کنید به *منهاج السنّة*: ۵ / ۱۷۶، که در آن نسبت قطعی به «بسیاری از شیعیان» داده شده است.

دوم. او در جایی این دیدگاه را به همه شیعیان نسبت داده، ولی در این جا می گوید: «برخی از عوام شیعیان» و حتی نمی گوید: همه عوام شیعیان!!

سوم. او تصریح می کند که «علمای شیعه چنین دیدگاهی ندارند»; یعنی حتی برخی از علمای شیعه نیز چنین دیدگاهی ندارند!!

پس این همه فحاشی برای چیست!؟

«قضاوت را به عهده خواننده بانصافی می گذارم که در پی رضای خدا و سرای آخرت است».

۶. شباهت های شیعیان با یهودیان و مسیحیان

این تیمیه به پندار خود شیعیان را در امور متعددی، شبیه یهودیان و مسیحیان دانسته است که می توان آن ها را در جاهای متعددی از کتابش یافت. این جا عین برخی از عبارات های او را ذکر می کنیم:

«اسلام بر دو اصل استوار است:

۱. تنها خدا را بپرستیم.

۲. با شرع خدا او را بپرستیم و نه با بدعت ها.

بنابراین، مسیحیان هر دو اصل را زیر پا گذاشتند; در اسلام نیز بدعت گذاران رافضی و غیر رافضی چنین کردند.

هم چنین مسیحیان گمان می کنند که حواریون که از مسیح پیروی کردند از ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران الهی برتر هستند. رافضی ها نیز ائمه دوازده گانه را از پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار برتر می دانند و غالیان آنان می گویند: آنان از پیامبران برترند، به این دلیل که به خدایی آنان معتقد هستند، چنان که مسیحیان در مورد مسیح چنین اعتقادی دارند.

مسیحیان می گویند: دین در اختیار دانشمندان یهود و راهبان قرار داده شده و آنچه که آنان حلال کنند، حلال و آنچه که آنان حرام نمایند، حرام است; دین، قوانینی است که آنان قرار داده اند. رافضی ها نیز معتقدند که دین در اختیار امامان قرار داده شده و آنچه که آنان حلال کنند، حلال و آنچه که آنان حرام کنند، حرام است و دین، قوانینی است که آنان قرار داده اند.

اما غالیان شیعه مانند اسماعیلیان از بیش تر کافران یهودی، مسیحی و مشرکان بدتر هستند، زیرا آنان به خدایی امامانی که به حکومت و مانند آن می رسند، اعتقاد دارند و می گویند: محمد بن اسماعیل شریعت محمد بن عبدالله را نسخ کرد.

البته آن ها اقوال دیگری نیز دارند که همه به رافضی های غلو کننده تعلق دارد. اینان به مذهب آنان تظاهر می نمایند». (۲۷۲)

در پاسخ به این سخنان بی اساس ابن تیمیه باید گفت:

تردید نیست که در این عبارت منظور او از «رافضی ها»، شیعیان دوازده امامی هستند، زیرا شیعیان اعتقاد دارند که امامان دوازده گانه از همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برترند و بر این باور دلایل و برهان هایی از کتاب، سنت و ... در اختیار دارند که علامه حلی رحمه الله گوشه ای از آن را در کتاب *منهاج الكرامة* ذکر نموده است.

از این رو، این کجا و اعتقاد مسیحیان کجا — البته اگر انتسابش به آنان صحیح باشد — که حواریون را از پیامبران برتر می دانند؛ به ویژه پیامبران اولوالعزمی هم چون ابراهیم و موسی و ...؟! ...

بلکه شیعیان معتقدند که «امامان از پیامبران برتر هستند» و این، غلو نیست و بلکه بر دلایلی مبتنی است که چنین نتیجه ای را در پی دارد؛ نه این که «آنان به خدایی آنان اعتقاد دارند؛ هم چون مسیحیان که درباره مسیح چنین اعتقادی دارند»؛ چرا که شیعیان به خدا بودن امامان اعتقاد ندارند و خود ابن تیمیه این را می داند و آن را انکار نمی کند.

خلافت به ناهق

علامه حلی رحمه الله در سخنی می گوید:

«یکی از صحابه به ناهق خلافت را برای خود خواست و بیش تر مردم برای رسیدن به دنیا با او بیعت کردند».

ابن تیمیه در پاسخ این سخن علامه می گوید:

«نسبت اهل سنت به رافضی ها مانند نسبت مسلمانان به مسیحیان است؛ زیرا مسلمانان به این که مسیح بنده خدا و پیامبر اوست، ایمان دارند؛ نه مانند مسیحیان در

مورد او غلو می کنند و نه مانند یهودیان در حق او جفا می نمایند، در حالی که مسیحیان ادعای خدایی او را دارند و او را از محمد، ابراهیم و موسی برتر می دانند، بلکه حواریون را از آن پیامبران برتر می دانند.

رافضی ها نیز یاران علی را که هم چون محمد بن ابی بکر و مالک اشتر که در رکاب او جنگیدند، بر ابوبکر، عمر، عثمان و همه مهاجران و انصار برتری می دهند
به همین سبب رافضی ها از نادان ترین و گمراه ترین مردمان هستند، همان گونه که مسیحیان از نادان ترین مردمان هستند. از طرف دیگر رافضی ها از پلیدترین مردمان هستند، همان گونه که یهودیان از پلیدترین مردمان هستند؛ نتیجه این که بهره ای از گمراهی مسیحیان و بهره ای از پلیدی یهودیان در رافضی ها وجود دارد» (۲۷۳)

ایراد به عصمت امامان

ابن تیمیه در بحث عصمت پیامبران که شیعیان دوازده امامی بدان اعتقاد دارند می گوید:
«شیعیان با نابخردی خود خواستند پیامبران را گرامی بدانند، هم چون مسیحیان نادان که خواستند مسیح، دانشمندان و راهبانان را گرامی بدانند، ولی در عوض آنان را شریک خدا و اربابانی غیر از خدا قرار دادند و بدین ترتیب از پیروی آنان در امر و نهی آن ها روی گردان شدند.

همین طور غلوکنندگان در مورد عصمت پیامبران نیز به چنین سرنوشتی دچار شدند؛ از پیروی دستورات آنان و اقتدا از اعمالشان روی گردان شدند و به غلو و شرك گرایش یافتند که از آن نهی شده اند، در نتیجه آنان پیامبران الهی را اربابانی در کنار خدا قرار دادند؛ که در نبودشان و بعد از مرگ و در سر قبرهایشان از آنان طلب یاری نمودند و در نهایت هم چون مسیحیان به عبادت های شرك آمیزی گرفتار شدند که خدای تعالی و پیامبرش حرام کرده اند ... (۲۷۴)

ابن تیمیه در ادامه به سخن در مورد زیارت قبور و بناکردن بارگاه ها پرداخته است ... که ما در جایگاه مناسب به آن پرداخته ایم.

ابن تیمیه در مورد عصمت امامان می گوید:

۲۷۳. همان: ۲ / ۵۵ و ۵۶.

۲۷۴. همان: ۲ / ۴۳۵.

«به گفته او (۲۷۵) هیچ کس به عصمت امامان معتقد نیست مگر امامیه و اسماعیلیه. همین امر کافی است که بدانی تنها موافقان این دیدگاه، ملحدان و منافقانی هستند که بزرگانشان بسی از یهودیان، مسیحیان و مشرکان کافرتر هستند.

این عادت رافضی هاست که همواره در دیدگاه ها، دوستی ها، یاری رساندن ها، جنگ ها و دیگر امور از دایره مسلمانان خارج شده و به یهودیان، مسیحیان و مشرکان متمایل می شوند. آیا گمراه تر از آنان پیدا می شود که با پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار دشمنی می کنند و بساط دوستی با کافران و منافقان پهن می نمایند؛ در حالی که خدا فرموده ... این آیات در مورد منافقان نازل شده است.

بنابراین، در هیچ گروهی به اندازه رافضی ها منافق وجود ندارد، تا آن جا که با هر رافضی برخورد کنی به طور حتم رگه ای از نفاق در او وجود خواهد داشت» (۲۷۶)

عایشه و فرمان قتل عثمان

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

«عایشه همواره به کشتن عثمان امر می کرد ...».

ابن تیمیه در پاسخ او می گوید: «نکوهش هایی که از عایشه، صحابه و بیش تر مسلمانان در مورد علی نقل شده!! بیش تر از نکوهش های آنان در مورد عثمان است!! ...»

ما در مورد هیچ يك از آنان ادعا نداریم که از هر گناهی معصوم هستند ... و می گوئیم: صدور گناه از صدیقان که برتر از آنان هستند ممکن است و حتی از برتر از صدیقان هم ممکن است!! (۲۷۷) اما کیفر گناهان با توبه و استغفار برداشته می شود

و سخن گفتن در مورد مردم باید از روی آگاهی و عدالت باشد!! (۲۷۸)

۲۷۵. منظور علامه حلی رحمه الله است.

۲۷۶. منهاج السنة: ۳ / ۳۷۴ - ۳۷۵.

۲۷۷. به راستی چه کسانی به جز پیامبران از صدیقان برترند؟ آیا این سخن ظهور در این ندارد که به اعتقاد ابن تیمیه پیامبران و رسولان ممکن است مرتکب گناه و معصیت شوند؟

۲۷۸. ملاحظه فرمایید: هنگامی که سخن به این موضوع می رسد که عایشه به کشتن عثمان فرمان می داد می گوید: «سخن گفتن در مورد مردم باید از روی آگاهی و عدالت باشد نه از روی نادانی و ظلم». گویا شیعیان دوازده امامی جزء مردم نیستند.

او هم چنین می گوید: «شیعیان و مانند آنان که به وجود امام معصوم معتقد هستند، در پیروی از این امام معصوم از همه دورترند ... و به همین سبب در امور فراوانی شبیه یهودیان هستند ... و چاره ای ندارند که خود را به نحوی به اسلام نسبت دهند تا بدین وسیله خلاف آنچه را که در دل دارند آشکار کنند».^(۲۷۹)

اهمیت روایات

ابن تیمیه در مورد اهمیت دادن به روایات می گوید:

«رافضی ها در شناخت و اهتمام به روایات از همه ضعیف ترند ... آنان در این مورد به یهودیان و مسیحیان شبیه هستند که در نقل سخنان گذشتگان سلسله سند را ذکر نمی کنند، در حالی که ذکر سلسله سند از ویژگی های خاص مسلمانان است و در بین مسلمانان نیز این ویژگی در اهل سنت انحصار دارد ...».^(۲۸۰)

سخنی در آیه مباهله

ابن تیمیه در بحث از آیه مباهله می گوید:

«روشن شد که این آیه هیچ دلالتی بر ادّعی این رافضی ندارد؛ ولی او و امثالش از کسانی هستند که در قلبشان انحراف وجود دارد و مانند مسیحیان به سخنانی که معنایش روشن نیست چنگ می زنند و با این وجود ادّعا می کنند که نصوصی صریح و روشن در اختیار دارند».^(۲۸۱)

او هم چنین می گوید: «در میان مسیحیان، نسبت دهندگان دروغ به خدا و در میان یهودیان، تکذیب کنندگان حق فراوان هستند ... درست است که این دو امر در میان همه گروه ها وجود دارد، ولی در هیچ گروهی به اندازه رافضه نفوذ پیدا نکرده است. آنان بیش از همه بر خدا، پیامبرش، صحابه و «ذوی القربی؛ خویشان نزدیک پیامبر» دروغ می بندند و بیش از همه حقایق را انکار می کنند؛ حقایقی که به وسیله نقل های صحیح و استدلال های عقلی روشن، ثابت و معلوم شده است».^(۲۸۲)

۲۷۹. منهاج السنّة: ۶ / ۴۱۷.

۲۸۰. همان: ۷ / ۳۷.

۲۸۱. همان: ۷ / ۱۲۸.

۲۸۲. همان: ۷ / ۱۹۳.

وی در جای دیگر می گوید: «و هم چنین: اسلام نزد امامیه؛ یعنی آنچه آنان می گویند و عمل می کنند؛ در حالی که آنان خوارترین فرقه امت اسلامی هستند. در میان فرقه های منحرفی که در پی هوای نفس روانه شده اند، خوارترین فرقه رافضه هستند. هیچ فرقه ای به اندازه آنان نظر و باور خویش را کتمان نمی کند. هیچ فرقه ای بیش از آنان، تقیه را به کار نمی برد. گمان می کنند که پیروان دوازده امام، آنان هستند با وجود این که در نهایت خواری به سر می برند. با این شرایط چه عزتی با این دوازده تن برای اسلام باقی می ماند؟»

بسیاری از یهودیانی که مسلمان می شوند مذهب شیعه را انتخاب می کنند به این گمان که دوازده جانشینی که در تورات ذکر شده، همان دوازده امام شیعیان هستند؛ در حالی که چنین نیست و دوازده امام، خلفایی از قریش هستند که بر همه مسلمانان ولایت عامه پیدا کردند و اسلام در زمان آنان با عزت بود و این امری معلوم است». (۲۸۳)

۷. بی اعتنایی رافضی ها به قرآن و سنت پیامبر

ابن تیمیه چنین می گوید:

«رافضی ها به حفظ قرآن، شناخت معانی، تفسیر آن و هم چنین تلاش برای رسیدن به دلایلی که بیان گر معانی قرآن هستند، اهمیتی ندارند.

هم چنین آنان نسبت به حدیث های رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت درست از نادرست آن ها و جست و جو برای به دست آوردن معانی آن ها بی تفاوت هستند. به آثار صحابه و تابعان نیز اعتنایی ندارند تا با منابع و روش های آنان آشنایی پیدا کنند و در هر چه اختلاف پیدا کنند، توقف نموده و علمش را به خدا و رسول بر می گردانند.

بلکه بیش تر اعتنای آنان به روایاتی است از برخی اهل بیت رسیده است که راست و دروغ در آن به هم آمیخته است...». (۲۸۴)

۸. رافضی ها و برگزار نکردن نماز جمعه و جماعت

ابن تیمیه می گوید:

۲۸۳. همان: ۸ / ۲۴۲.

۲۸۴. همان: ۵ / ۱۶۳ - ۱۶۴.

«رافضی‌ها نماز جمعه و نماز جماعت برگزار نمی‌کنند. نه به شیعیان اقتدا می‌کنند و نه به غیر شیعیان. تنها به امام معصوم اقتدا می‌کنند؛ در حالی که به امام معصوم دسترسی ندارند...» (۲۸۵)

۹. مقایسه شیعیان با خوارج و ناصبی‌ها

این مورد در کتاب ابن تیمیه فراوان یافت می‌شود. او همه جا خوارج و ناصبی‌ها را در دین، پارسایی، راستگویی و دیگر امور بر شیعیان ترجیح می‌دهد... در بخشی که به دفاع‌های او از ناصبی‌ها و خوارج می‌پردازیم، نمونه‌هایی ذکر خواهد شد، پس منتظر باشید.

دوم: بی‌انصافی‌هایی در مورد علامه حلی و بزرگان امامیه

ابن تیمیه بی‌انصافی‌هایی نیز در مورد علامه حلی و بزرگان امامیه دارد و به آن‌ها تهمت‌هایی می‌زند.

بعد از ذکر این امور باید گفت که هر کس کتاب *منهاج الکرامة* را بخواند حتی يك کلمه از اموری را که ابن تیمیه ذکر می‌کند در آن نخواهد یافت. تا جایی که نقل شده، وقتی کتاب ابن تیمیه — که از آغاز تا پایان از فحاشی و ناسزاگویی آکنده است — به دست علامه حلی رحمه الله رسید، تنها جوابی که برای او نوشت شعر زیر بود:

لو كنت تعلم کل ما علم الوری *** طراً لصرت صدیق کل العالم

اگر به تمام آنچه مردم می‌دانند، آگاهی می‌یافتی،

آن گاه دوست و همراه دانشمندان می‌گشتی.

... (۲۸۶)

هم چنین علامه حلی گفت: «اگر می‌فهمید چه می‌گویم، پاسخ او را می‌دادم». (۲۸۷)
در گزارشی آمده علامه حلی و ابن تیمیه در حج با هم برخورد نمودند و به گفت و گو پرداختند. ابن تیمیه از سخن علامه به شگفت آمد و به او گفت: تو که هستی؟
علامه حلی در پاسخ گفت: همان کسی که او را «ابن منجس؛ فرزند نجس!» نامیده‌ای. (۲۸۸)

۲۸۵. همان: ۵ / ۱۷۵.

۲۸۶. الدرر الكامنة: ۲ / ۷۱، شرح حال ۱۶۱۸، حسین بن یوسف بن مطهر حلی.

۲۸۷. لسان المیزان: ۲ / ۵۸۷، شرح حال ۲۸۴۱، حسین بن یوسف بن مطهر حلی.

غرض این که علامه حلّی با او مقابله به مثل نکرد، نه زمانی که کتاب ابن تیمیه به دست او رسید و نه آن گاه که بر اساس گزارش یادشده با او ملاقات کرد... بلکه با ادب و ظرافت به ابن تیمیه فهماند که پرورش یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام به چه صفات پسندیده ای آراسته اند و در مقابل فارغ التحصیلان مکتب های دیگر چه خصوصیتی دارند!!

آری... نقل شده که ابن تیمیه از علامه حسن بن یوسف بن مطهر با اسم «ابن منجس» تعبیر می کرد.^(۲۸۹)

او در مقدمه *منهاج السنة* چنین می نویسد:

«این نویسنده کتابش را *منهاج الكرامة في معرفة الامامة* نامیده است؛ در حالی که شایسته آن بود که «*منهاج الندامة*؛ مسیر پشیمانی»، نامیده شود و همین طور کسی که ادّعای طهارت و پاکی می کند، در حالی که او از کسانی است که خدا نمی خواهد دل های آنان را پاکیزه نماید، بلکه او از منافقان و اهل طغیان و بت پرستی است، وصف او به نجاست و سیاه دلی به واقع نزدیک تر است تا وصف او به طهارت و پاکیزگی». ^(۲۹۰)

وی در جایی دیگر می نویسد:

«نویسنده این کتاب به روایاتی استدلال نموده که به اتفاق همه دانشمندان جعلی و دروغ است...». ^(۲۹۱)

او هم چنین می گوید: «این نویسنده رافضی، پلید، دروغ گو و تهمت زن...». ^(۲۹۲)

وی در جایی دیگر می گوید: «و این امری است که ضرورتاً برای کسی که این دو دسته از علمای اهل سنت و رافضی ها را بشناسد، روشن است. این سخن را در هر زمانی در مورد بزرگان اهل سنت و بزرگان رافضه مانند نویسنده این کتاب می توانید بیابید. نویسنده این کتاب نزد امامیه برترین عالم در زمان خود شناخته می شود تا جایی که برخی مردم می گویند: در سرزمین های شرقی برتر از او در همه علوم یافت نمی شود. با این وجود سخن او نشان می دهد که او

۲۸۸. الدرر الكامنة: ۲ / ۷۲ در حاشیه به نقل از خط سخاوی.

۲۸۹. *التجوم الزاهرة*: ۹ / ۱۹۲، سال هفدهم از سلطنت ملك ناصر محمد بن قلاوون سوم بر مصر.

۲۹۰. *منهاج السنة*: ۱ / ۲۱.

۲۹۱. همان: ۱ / ۱۰۷.

۲۹۲. همان: ۳ / ۴۵۰.

ناآگاه ترین آفریده خدا نسبت به احوال پیامبر صلی الله علیه وآله و سخنان و اعمال ایشان است. از این روی، روایات دروغ را که نشانه های فراوان بر دروغ بودن آن وجود دارد، نقل می کند.

اگر او می داند که این روایات، دروغ هستند، از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود:

من حدّث عني بحديث وهو يري أنه كذب فهو أحد الكاذبين؛

اگر کسی روایت را که می داند دروغ است از من روایت کند از دروغ گوین است.

و اگر نمی داند، نشانه این است که او از ناآگاه ترین مردم نسبت به احوال پیامبر صلی الله علیه وآله

است، چنانچه که گفته شده:

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة *** وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم^(۲۹۳)

اگر نمی دانستی، این مصیبتی بزرگ است و اگر می دانستی مصیبت، بزرگ تر است.

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید:

رافضه یا منافق اند و یا نادان ... برخی از نویسندگان بزرگ آنان می دانند بسیاری از آنچه

می گویند دروغ است، با این حال به خاطر ریاستی که بر آن ها دارند برای آنان کتاب می نویسند.

مردم این نویسندگان را به این امر متهم می کنند ... پس او از جنس عالمان یهود است ...»^(۲۹۴)

وی در مورد دیگری می نویسد:

«واقعاً اگر این نویسندگان رافضی از برترین و برجسته ترین افراد مذهب خود است، شکی باقی

نمی ماند که همه افراد این طایفه را نادانان تشکیل می دهند ...»^(۲۹۵)

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید:

«این رافضی نادان و ظالم، استدلال خود را بر مقدمه هایی باطل استوار می کند. در میان همه

بدعت گذاران، استدلال های رافضی ها از همه استدلال ها سست تر است ... آنان نه عقل دارند و

نه نقل، نه دین درستی دارند و نه دنیای آبادی»^(۲۹۶)

خدای متعال در آیه ای می فرماید:

(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛^(۲۹۷)

۲۹۳. همان: ۴ / ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲۹۴. همان: ۵ / ۱۶۱.

۲۹۵. همان: ۶ / ۴۴۴.

۲۹۶. همان: ۷ / ۱۷۲.

۲۹۷. سوره رعد، آیه ۴۳.

خدا (و آن کس که علم کتاب نزد اوست) برای گواهی میان من و شما بس است.

در روایتی آمده: منظور از این آیه حضرت علی علیه السلام است.

ابن تیمیه درباره این آیه و روایت می گوید: «آن نادانی که این را فضیلتی برای علی قرار داده ... هیچ کس چنین سخنی نمی گوید مگر زندیق و یا نادانی که در نادانی به اوج خود رسیده باشد» (۲۹۸).

وی در جای دیگری می گوید:

«این الاغ رافضی که الاغ تر از عاقلان یهود است؛ کسانی که خدا در وصف آنان می فرماید:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِجْمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ...)؛ (۲۹۹)

مَثَل کسانی که عمل به تورات بر آنان بار شد و بدان مکلف گردیدند، آن گاه آن را به کار نبستند، هم چون مَثَل خری

است که کتاب هایی را بر پشت می کشد ... (۳۰۰).

وی در جای دیگری می نویسد: «این مرد راه پیشینیان خود را پیش گرفته است؛ بزرگان رافضه مانند ابن نعمان مفید و پیروانش هم چون کراجکی، ابوالقاسم موسوی، طوسی و امثال آن ها؛ زیرا رافضه اصولاً اهل علم و تخصص به روش و فکر و نظر و گفت و گو و شناخت استدلال ها نیستند ...»

هم چنین آنان از جمله ناآگاه ترین مردم نسبت به شناخت منقولات، احادیث و آثار به جای مانده از گذشتگان هستند ... آنان در منقولات عموماً بر اسناد تاریخی با سند ناقص، تکیه می کنند که بسیاری از آن ها را اشخاصی که به دروغ و بلکه الحاد شناخته شده اند، جعل نموده اند ...» (۳۰۱).

وی در جای دیگر می گوید: ما تنها به مقابله با برخی از آنچه که نویسنده این کتاب و همتایان رافضی او بر سر امت محمد صلی الله علیه و آله؛ چه پیشینیان و سلف و چه پسینیان و خلف آورده اند، می پردازیم، زیرا که آنان بهترین ساکنان زمین در همه زمان ها بعد از پیامبران و فرستادگان الهی و بهترین افراد امتی را که خدا برای مردم قرار داده، بدترین مردم دانستند و آنان را به ارتکاب گناهان کبیره متهم کردند و نیکی هایشان را گناه شمردند و به بدترین فرقه هواپرست منتسب به

۲۹۸. منهاج السنة: ۷ / ۲۵۲.

۲۹۹. سوره جمعه، آیه ۵.

۳۰۰. منهاج السنة: ۷ / ۲۹۰.

۳۰۱. همان: ۱ / ۵۹.

اسلام؛ یعنی رافضه روی آوردند که با همه شاخه هایش هم چون غالیان، امامیه و زیدیه، بدتر از آن ها — در بین همه فرقه های گمراه و بدعت گذار در اسلام — وجود ندارد و خداوند آگاه است و همین کافی است که خداوند آگاه است. هیچ فرقه ای نادان تر، دروغ گو تر، ستمکارتر از آنان نیست و هیچ فرقه ای به اندازه آن ها نزدیک تر به کفر، فسق، سرکشی و در عین حال دورتر از حقایق ایمان نیست. با این حال خود را برگزیدگان خداوند در بین بندگان می دانند...» (۳۰۲)

خدای متعال بین او و این بزرگانی که به آنان ناسزاگویی کرده به عدالت دآوری می کند؛ زیرا او برترین داوران است.

بخش هشتم

ابن تیمیّه و ستایش دشمنان علی و اهل بیت

و دفاع از آنان

موضع ابن تیمیه نسبت به دشمنان اهل بیت

موضع ابن تیمیه نسبت به دشمنان امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام کاملاً برعکس موضع او نسبت به یاران و دوستان آن ها بوده است. او تلاش می کند که به هر شیوه ممکن از دشمنان دفاع نماید، کارهای آنان را توجیه کند و به مدح و ستایش آنان بپردازد.

شیوه های دفاع از دشمنان اهل بیت

می توان شیوه هایی را که ابن تیمیه برای دفاع از دشمنان امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام پیش گرفته است در امور زیر خلاصه نمود:

۱. تأویل گفتار و رفتار آنان

ابن تیمیه فراوان سخنان و اعمالی را که از دشمنان اهل بیت سرزده و به هیچ وجه قابل تأویل نیستند، به تأویل برده است. حتی در برخی از سخنان و اعمال تصریح نموده که چاره ای جز تأویل وجود ندارد.

برای مثال از باب مقدمه بعد از ذکر آیاتی که ظاهر آن ها خرده گیری بر پیامبران — مانند آیات مربوط به قضیه آدم و حوا، و یا داستان موسی علیهم السلام — است، می گوید:

«اگر کسی ادعا کند که این نصوص قرآنی به تأویل برده می شوند، در پاسخ به او گفته می شود: پس دیگران نیز می توانند سخن ابوبکر صدیق را به تأویل ببرند، زیرا با دلایل فراوان، ایمان و علم و تقوا و پارسایی او ثابت شده است. بنابراین، اگر سخنی دارای اجمال از او به دست ما رسید که با دانسته های ما تعارض دارد، باید آن را تأویل کرد.» (۳۰۳)

۲. بیان معارضه با مسلمات طرف مقابل

ابن تیمیه با آوردن مثالی مسلمات طرف مقابل را نقض می کند که به واسطه آن اشکالی که بر شخص وارد کرده به خود طرف مقابل برگردد و در نتیجه از اشکال خود دست بردارد و یا پاسخی دهد که پاسخ به اشکال خود او نیز هست.

او این شیوه را حتی اگر دروغ و تهمت باشد و حتی اگر مشتمل بر ادعاهای ناصبی ها و خوارج باشد به کار می برد و چه قدر از این موارد فراوان در کتاب او وجود دارد که در آینده اندکی از این موارد را ذکر خواهیم کرد.

او خود در جایی به صراحت بیان می کند که از این روش بهره برده است. وی در این زمینه چنین می گوید:

«یکی از شیوه های مناسب برای مناظره با این شخص، این است که همان اشکالات و یا بدتر از اشکالاتی که علیه اهل حق ذکر می کند، علیه خود او ذکر شود. این روش معارضه بسیار سودمند است؛ چرا که طرف مقابل اگر پاسخ صحیحی داد، پاسخ اشکالی را که به اهل حق وارد کرده بود نیز دانسته می شود و اگر در حیرت افتاد

و نتوانست پاسخ دهد بدین طریق شر او رفع شده و به او گفته می شود: هر جوابی که به اشکال ما دادی، به همان صورت اشکال تو پاسخ داده می شود.» (۳۰۴)

۳. فحاشی و ناسزاگویی

ابن تیمیه به همه شیعیان و به نحو خاص به عالمان شیعه مانند علامه حلی و غیر او ... فحاشی می کند. ما نمونه هایی از آن را در فصلی ویژه ذکر نمودیم ... و در این جا به ذکر يك مورد بسنده می کنیم.

علامه حلی رحمه الله درباره عمر می گوید: «نماز تراویح بدعتی بود که عمر گذاشت ...».

ابن تیمیه در پاسخ ایشان چنین نوشته است:

«باید گفته شود: در بین گروه های مختلف منحرف و بدعت گذار، گستاخ تر از رافضه دیده نشده است، که به رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ می بندند و سخنی را که او فرموده به او نسبت می دهند و با بی شرمی فراوان دروغ می گویند. اگر هم گفته شود که کسانی در بین آن ها هستند

که نمی دانند این ها دروغ است، نتیجه اش این است که آنان بی اندازه نادان هستند؛ چنان که شاعر گفته:

فإن كنت لا تدري فذلك مصيبةٌ *** وإن كنت تدري فالصيبةُ أعظم (۳۰۵)

پس اگر نمی دانستی، این مصیبتی بزرگ است و اگر می دانستی مصیبت، بزرگ تر است.

او در ادامه اعتراف می کند که نماز تراویح بدعت بوده و قبل از عمر برگزار نمی شده است.

۴. انکار و تکذیب حقایق

ابن تیمیه در شیوه دیگری حقایق را انکار و تکذیب می کند. برای مثال در مورد مغلوب شدن ابوبکر و عمر در بعضی جنگ ها گفته است: «این سخن دروغ است». (۳۰۶)

هم چنین در مورد این که عثمان دستور داد به ابن مسعود کتک بزنند گفته: «این سخن دروغ است». (۳۰۷)

وی در مورد این که ابوبکر در زمره سپاه اسامه بود، گفته است: «دروغ است» (۳۰۸) ... و به

همین صورت ...

۵. صحیح دانستن برخی اشتباهات و ملتزم شدن به آن ها

ابن تیمیه در شیوه دیگری برخی اشتباهات را صحیح می داند و به آن ها ملتزم می شود و اموری را توجیه می کند که هر عاقلی را به خنده می اندازد. بنابراین، او هرگاه نتواند از حربه تکذیب، معارضه و یا تأویل کردن استفاده کند، به امر مورد بحث ملتزم می شود! برای مثال او در دفاع از ابوبکر، عمر و یاران شان در قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام می گوید:

نهایت چیزی که گفته می شود این است که ابوبکر به خانه فاطمه هجوم برد تا بررسی کند اگر از اموال بیت المال چیزی در آن خانه وجود دارد، آن را بردارد و قسمت کند و یا به مستحقانش برساند ...!!» (۳۰۹)

۳۰۵. همان: ۴ / ۱۲۷ - ۱۲۸.

۳۰۶. همان: ۸ / ۹۱، ۱۱۸ و ۱۲۲.

۳۰۷. همان: ۶ / ۲۵۵.

۳۰۸. همان: ۵ / ۴۸۶، ۶ / ۳۱۹، ۸ / ۲۹۲.

۳۰۹. همان: ۸ / ۲۹۱.

آن چه گذشت، مهم ترین روش های ابن تیمیه برای دفاع از دشمنان امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام بوده و در ادامه با تفصیل بیش تر ذیل عناوین عام و سپس عناوین خاص بررسی خواهد شد.

دفاع از خلفای سه گانه

در مورد خلافت و امامت خلفای سه گانه از دو جهت می توان بحث کرد:

۱. نظر در دلایل خلافت آنان از روایات اهل سنت که ادعا می شود آن روایات نص در خلاف آنان است و یا بر برتری آنان دلالت می کند.

۲. ذکر موانع خلافت آنان در سخنان و کارهای خود آنان، که به صراحت بیان گر این است که نصی بر خلافت آنان وجود ندارد و یا دلالت می کند که آنان عادل نبوده اند، بلکه اصلاً هیچ برتری نداشته اند ...

علامه حلی رحمه الله به هر دو جهت پرداخته است.

ابن تیمیه در این باره می گوید: «تنها دو شخص می توانند بر ابوبکر و عمر ایراد بگیرند: شخص منافق، زندق و ملحدی که دشمن اسلام است و می خواهد با خدشه وارد کردن به این دو، به پیامبر و دین اسلام خدشه وارد کند که این حال اولین معلم رافضه است؛ یعنی اولین کسی است که رفض را پایه گذاری کرد و هم چنین حال بزرگان فرقه باطنیه است.

شخص دیگر، شخص نادانی است که نادانی و هواپرستی او از حد گذشته و این حال عموم شیعیان است، اگر در باطن مسلمان باشند».^(۳۱۰)

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

«هنگامی که امامیه با فضایل و کمالات بی شمار امیر مؤمنان علی علیه السلام — که مخالف و موافق آن را روایت کرده اند — مواجه شدند و از طرفی دیدند که عموم محدثان عیوب فراوانی را از دیگر صحابه نقل کرده اند، ولی هیچ عیبی از علی علیه السلام نقل نکرده اند از سخن او پیروی نمودند و او را امام خود قرار دادند، زیرا موافقان و مخالفان او را بی عیب می دانند. با این شرایط، امامیه، دیگران را رها نمودند، چرا که همان کسانی که به امامت غیر او معتقدند اموری را از آنان روایت کرده اند که باعث خدشه در امامت آنان می شود.

ما در این جا تنها مقدار کمی از روایاتی را که نزد آنان صحیح است و در کتاب های مورد اعتماد آنان نقل شده، ذکر می کنیم تا در روز قیامت حجتی علیه آنان باشد» (۳۱۱)

آن گاه علامه در ادامه شماری از احادیث نقل شده در کتاب های شش گانه صحاح اهل سنت و دیگر کتاب ها را ذکر می نماید.

آن چه بیان شد سخن علامه حلی رحمه الله بود. حال ببینید چگونه ابن تیمیه به ایشان پاسخ می دهد، وی می نویسد:

در جواب او باید گفت: فضایی که در روایات صحیح برای ابوبکر و عمر ثابت شده، بسی بیش تر و بزرگ تر از فضایی است که برای علی ثابت شده است. از طرفی احادیثی را که او ذکر نموده و ادعا دارد که نزد عموم علما صحیح است و در کتاب های مورد اعتماد آن ها نقل شده، از روشن ترین دروغ هایی است که بر علمای اهل سنت بسته شده است؛ زیرا بیش تر احادیثی که او ذکر نموده، به اتفاق همه علمای حدیث یا دروغ هستند و یا ضعیف و آن دسته احادیثی هم که صحیح اند هیچ دلالتی بر امامت علی و یا برتری او بر ابوبکر و عمر ندارند، بلکه در آن ها هیچ ویژگی منحصر به فردی برای علی ذکر نشده است ...

اما اموری که به عنوان خدشه بر خلفای سه گانه ذکر نموده اگر واقعاً خدشه ای بر آنان باشد، مانند آن و چه بسا بزرگ تر از آن بر علی نیز وارد است.

بنابراین، روشن شد که هر آنچه او در این دلیل ذکر نموده، بسیار باطل و بی اساس است ...

اما در مورد این که گفته است: شیعیان او را امام خود قرار دادند از این روی که مخالف و موافق او را درستکار و بی عیب می دانند ...

باید گفت: این دروغی آشکار است، مخالفان علی رضی الله عنه او را درستکار و بی عیب نمی دانستند ... چرا که خوارج بر کفر او اتفاق نظر دارند و باید توجه داشت که نزد همه مسلمانان خوارج از غالیان برترند ...

از طرفی خوارجی که علی را کافر می دانستند نسبت به ابوبکر و عمر دوستی می ورزیدند و پس از ذکر نامشان «رضی الله عنه» می گفتند.

هم چنین مروانیان که علی را ظالم می دانستند و خلافت او را زیر سؤال می بردند، با ابوبکر و عمر دوستی می‌ورزیدند، در حالی که این دو هیچ نسبت خانوادگی با آن‌ها نداشتند. با این همه چگونه می‌گوید: موافق و مخالف او را درستکار و بی‌عیب می‌دانستند

از طرف دیگر، در میان کسانی که به علی رضی الله عنه ایراد می‌گیرند و او را کافر و ظالم می‌دانند، هیچ گروهی که به ارتداد شناخته شده باشند وجود ندارد، به خلاف کسانی که علی را می‌ستایند و بر خلفای سه‌گانه ایراد می‌گیرند ...» (۳۱۲)

اینک این دو سخن را با هم مقایسه کنید! و سخن او را با دقت فراوان مطالعه نمایید و در نهایت بر اساس آنچه که دین و انصاف اقتضا می‌کنند، قضاوت نمایید!!

دفاع از عموم صحابه

ابن تیمیه معتقد است که «همه صحابه به صداقت شناخته شده‌اند»، آن‌گاه «بسر بن ارطاة» را به عنوان نمونه ذکر می‌کند، در حالی که به امام حسن و امام حسین علیهما السلام این‌گونه ایراد می‌گیرد: «هنگامی که پیامبر از دنیا رفت کودک بودند».

او به سائر ائمه علیهم السلام نیز این‌گونه ایراد می‌گیرد که «پیامبر را درک نکردند» ... عبارت او این‌گونه است:

«به همین دلیل همه صحابه به اتفاق عالمان حدیث و فقه، ثقه و مورد اعتماد بوده‌اند ... حتی بسر بن ارطاة با وجود کارهایی که از او سرزده است ... زیرا همه آنان به این شناخته شده‌اند که دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌بندند ... حسن و حسین هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت کودک بودند ... و سائر امامان دوازده‌گانه نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکردند ...» (۳۱۳)

این از يك طرف ... از طرف دیگر ابن تیمیه تصریح می‌کند و اصرار دارد که نباید در مورد اختلافاتی که بین صحابه رخ داده، سخن گفت!! وی در این باره چنین می‌گوید:

«خدا به مسلمانان دستور داده که امور مورد اختلاف را به خدا و پیامبر او واگذار کنند. خدا فرموده ... این بر همه مسلمانان در تمام مسائل مورد اختلاف اعتقادی و علمی واجب است. زیرا خدا فرموده ...

غرض این که: اگر واجب است در مسائل مورد اختلاف بین عموم مؤمنان، تنها بر اساس علم و عدل سخن گفته و به خدا و پیامبر واگذار شود، این امر در مورد صحابه بسی آشکارتر است ... رافضه راه تبعیض را نسبت به صحابه در پیش گرفتند ...» (۳۱۴)

دفاع از بنی امیه

ابن تیمیه فراوان از بنی امیه دفاع می کند و آن ها را می ستاید، برای مثال این سخن او را ملاحظه کنید:

«بنی امیه بر سرتاسر جهان اسلام حکمرانی کردند و حکومت در زمان آنان با عزت و شکوه بود.»

ولی «امامان دوازده گانه» چه عزتی برای اسلام به ارمغان آوردند؟ «امامان دوازده گانه — به زعم شیعیان — چه عزتی برای اسلام به ارمغان آوردند؟ آیا امویان کاری کرده اند که بر آنان خرده و ایراد گرفته شود؟ ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «بزرگ ترین ایرادی که مردم بر بنی امیه گرفته اند دو چیز است:

یکی: خرده گیری از علی.

و دیگری: نخواندن نماز در اول وقت.» (۳۱۵)

بخوانید و قضاوت کنید!!

ابن تیمیه در جایی دیگر می گوید: «قبل از حکومت عباسیان، سنت پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به زمان عباسیان آشکارتر و قوی تر بود.»

یعنی سنت در حکومت بنی امیه نسبت به حکومت عباسیان قوی تر بوده است ... چرا؟

ابن تیمیه بلافاصله پاسخ می دهد: «زیرا که بسیاری از شیعیان و سائر بدعت گزاران وارد حکومت عباسیان شدند.» (۳۱۶)

خدای سبحان در آیه ای می فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ)؛ (۳۱۷)

۳۱۴. همان: ۵ / ۱۳۰ — ۱۳۳.

۳۱۵. همان: ۸ / ۲۳۸ — ۲۳۹.

۳۱۶. همان: ۴ / ۱۳۰.

۳۱۷. سوره اسراء، آیه ۶۰.

و ما آن رویایی را که به تو نشان دادم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ هم چنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده ام.

این آیه به بنی امیه تفسیر شده است.

ابن تیمیه با انکار نزول این آیه در مورد بنی امیه، از آنان دفاع می کند و این تفسیر از آیه را از تحریفات شیعیان قلمداد می نماید و می گوید:

«در میان گروه هایی که بدعت گذاری نموده و احکام شریعت را تحریف کرده اند، هیچ گروهی به پای رافضه نمی رسد؛ چرا که آنان دروغ هایی بر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بستند و حقایق را انکار کردند و تحریف هایی در معانی قرآن نمودند که منحصر به خود آنان بود و هیچ گروه دیگری چنین نکردند، مانند دیدگاه آنان درباره آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)^(۳۱۸) که معتقدند این آیه در مورد علی — هنگامی که در نماز انگشتر خود را صدقه داد — نازل شده است ...»

هم چنین است دیدگاه آنان درباره آیه (وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ)^(۳۱۹) که معتقدند این آیه در مورد بنی امیه نازل شده است...»^(۳۲۰)

شجره ملعونه چه کسانی هستند؟

منظور از «شجره ملعونه» در قرآن کریم و روایات، بنی امیه هستند، همان گونه که حاکم نیشابوری در کتاب *المستدرک علی الصحیحین*^(۳۲۱) و خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد*^(۳۲۲)، فخر رازی، خازن و جلال الدین سیوطی در تفسیر آیه ذکر کرده اند ... بلکه در *تاریخ اَبی الفداء* آمده است که مفسران بر این امر اجماع و اتفاق نظر دارند.^(۳۲۳)

۳۱۸. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳۱۹. سوره اسراء، آیه ۶۰.

۳۲۰. *منهاج السنة*: ۳ / ۴۰۳ - ۴۰۵.

۳۲۱. *المستدرک علی الصحیحین*: ۴ / ۵۲۷.

۳۲۲. *تاریخ بغداد*: ۹ / ۴۴ و ۸ / ۲۸۰.

۳۲۳. *تاریخ اَبی الفداء*: ۳ / ۱۱۵.

هم چنین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مروان و پدرش را به طور ویژه لعن فرموده اند که روایتش را احمد بن حنبل شیبانی در *مسند*، حاکم نیشابوری در *المستدرک علی الصحیحین* به طور کامل نقل نموده اند. (۳۲۴)

ابن عبدالبر در شرح حال مروان می گوید: «به او می گفتند: «خیط الباطل». ذهبی در *میزان الاعتدال* می نویسد: «مروان کارهای هلاکت باری انجام داد، به سوی طلحه تیر انداخت و کرد آنچه کرد».

دفاع از عباسیان

ابن تیمیه خدا را شکر می کند که حکومت به دست عباسیان افتاد، نه علویان، چرا؟ «از نعمت های خدای سبحان و رحمت های او به اسلام این بود که بعد از این که حکومت به خاندان بنی هاشم منتقل شد به دست عباسیان افتاد، ... زیرا آنچه در حکومت آنان دیده شد، تنها بزرگداشت خلفای راشدین و یادکردن از آنان بر فراز منبرها و ستودن آنان و بزرگداشت صحابه بود ... ولی افرادی در حکومت نفوذ کردند که بنی عباس نه از باطن آن ها رضایت داشتند و نه می توانستند آن ها را کنار بگذارند ...» .

هم چنین برخی از مجوسیان، بدعت گزاران و زندیقانی که در دل کینه اسلام را داشتند، وارد حکومت شدند و مهدی عباسی بهترین خلیفه عباسیان، به تعقیب و کشتن آنان مبادرت نمود تا بدین وسیله شری بزرگ از اسلام دفع شود.

هارون نیز از بهترین خلفای عباسیان بود؛ به علم، جهاد و دین اهمیت فراوان می داد و بدین سبب حکومت او یکی از بهترین حکومت های عباسیان بود و گویا نهایت موفقیت عباسیان در حکومت او تحقق یافت و بعد از او کارها آن چنان که باید به راستی سامان نیافت ...» (۳۲۵).

چرا ابن تیمیه از میان خلفای عباسیان تنها نام مهدی و هارون عباسی را ذکر نمود؟ و چرا از مأمون نامی نبرد؟ بخوانید و قضاوت کنید!

دفاع از حاکمان ستمگر

ابن تیمیه اصرار دارد که قیام بر ضد حاکمان ستمگر حرام و اطاعت و فرمانبرداری از آنان واجب است ... او در جایی در پایان کلام خود چنین می گوید:

۳۲۴. *مسند أحمد*: ۳ / ۸۸، *المستدرک علی الصحیحین*: ۴ / ۵۲۸.

۳۲۵. *منهاج السنّة*: ۸ / ۲۳۹ - ۲۴۰.

«پس این، امر پیامبر است به جنگ با خوارج و این نیز نهی ایشان است از جنگیدن با حاکمان ستمگر. این نکته از اموری است که می تواند دلیل باشد بر این که جنگیدن با هر ظالم طغیان گری جایز نیست». (۳۲۶)

علامه حلی رحمه الله استدلال خود را چنین بیان می کند: عقل حکم می کند که امام باید معصوم باشد و تنها علی علیه السلام معصوم بوده، در نتیجه امام اوست. این تیمیه در پاسخ به علامه می گوید:

«در مورد مقدمه دوم باید گفت: حتی اگر فرض کنیم که امام باید معصوم باشد، این سخن آنان پذیرفته نیست که همه قائل هستند تنها علی معصوم بوده است، بلکه بسیاری از مردم از عابدان، صوفیان، سربازان و یا مردم عوام به عصمت بزرگان خود عقیده دارند

هم چنین تعداد زیادی از پیروان بنی امیه و یا بیش تر آنان، معتقد بودند که امام نه حسابی دارد و نه عذاب می شود و خدا آنان را در اطاعتشان از امام بازخواست نمی کند، بلکه بر آنان واجب است که از امام در همه امور اطاعت کنند و خدا آنان را به این عمل، امر کرده است و سخنان آنان در این مورد فراوان و روشن است ... از همین روی در بین سخنان بسیاری از بزرگانشان امر به اطاعت بی چون و چرا از ولی امر یافت می شود و این که هر کس از او اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است

بنابراین، به دو شکل می توان پاسخ داد:

یکی این که گفته شود: اگر به هر کدام از این طایفه ها گفته شود که باید امام معصوم باشد، در پاسخ می گوید: معصوم بودن امامی که به او اقتدا می کنم برای من بس است و به عصمت امامان دوازده گانه نه علی و نه غیر او نیازی ندارم ... بلکه بسیاری از مردم بر این عقیده اند که هر کسی از فرمانروایان — هر که می خواهد باشد — اطاعت کند، گناهی بر او نیست و سخن خدا را به تأویل می برند، آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ); (۳۲۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولیای امر خود اطاعت کنید.

اگر گفته شود: مخالفت اینان اهمیتی ندارد.

در پاسخ باید گفت: آنان بهتر از رافضی های اسماعیلی هستند.

هم چنین، امامان آنان و بزرگان‌شان بهتر از امام معدومی^(۳۲۸) هستند که هیچ فایده‌ای ندارد. بنابراین، در هر صورت آنان از رافضی‌ها بهتر هستند.

هم چنین استدلال رافضه به این سخنشان باطل شد که می‌گویند: تنها در مورد علی و اهل بیت او ادّعی عصمت شده است...»^(۳۲۹)
بخوانید و قضاوت کنید!

دفاع از کسانی که در جنگ‌ها همراه علی نبودند

ابن تیمیه در مواردی از کسانی که در رکاب علی علیه السلام جنگیدند و از کسانی که از همراهی او رویگردان شدند فراوان دفاع کرده است. ما تنها برخی عبارت‌های او را نقل می‌کنیم:
«تردید نیست که گروهی از پیشگامان نخستین مانند سهل بن حنیف و عمار بن یاسر در کنار علی جنگیدند، ولی کسانی که در کنار او ننگیدند برتر بودند...»
از طرفی آنانی که در رکاب او جنگیدند خوار نشدند، بلکه همواره یارانی داشتند و سرزمین‌ها را فتح نمودند و با کافران می‌جنگیدند... سپاهیان معاویه نیز به هیچ وجه خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی شکست نخوردند، پس چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد:

اللهم اخذل من خذله;

خداوندا! خوار کن هر کس از یآوری او دست بردارد.

... بلکه شیعیان... همواره خوار و شکست خورده بوده‌اند...^(۳۳۰)

ابن تیمیه کسانی را که از جنگ‌ها همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام روی گرداندند، اهل بهشت می‌داند:

«صحابیانی که در کنار او ننگیدند بر این باور بودند که ننگیدن بهتر از جنگیدن است و یا جنگیدن معصیت است. از این رو بر آنان واجب نبود که در این مورد از او پیروی کنند.
و از سوی دیگر کسانی که با او جنگیدند از دو حال خارج نیستند: یا معصیت نمودند و یا اجتهاد نمودند و در اجتهادشان یا درست عمل کرده‌اند و یا به خطا رفته‌اند.

۳۲۸. کنایه از حضرت حجة بن الحسن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

۳۲۹. منهاج السنة: ۶ / ۴۳۰ - ۴۳۲.

۳۳۰. همان: ۷ / ۵۷ - ۵۹.

و در هر صورت خدشه ای به ایمان آنان وارد نمی کند و مانع بهشت رفتن آنان نمی شود». (۳۳۱)

دفاع از پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت

ابن تیمیه چون قصد دارد مقام امامان علیهم السلام را پایین آورد، چنین می گوید: «مردم آنچه در نزد مالک، شافعی و احمد بن حنبل می یافتند بیش از آن چیزی بود که در نزد موسی بن جعفر، علی بن موسی و محمد بن علی به دست می آوردند و اگر چنین نبود هرگز به آنان روی نمی آوردند؛ وگرنه اگر به واقع اهل علم و دین چیزی از علم پیامبر نزد موسی بن جعفر می یافتند که نزد مالک نبود، چه غرضی سبب می شد که از موسی بن جعفر روی گردان شوند و به مالک بن انس روی آورند با وجودی که هر دو در يك زمان و در يك شهر به سر می بردند؟ ...»

شافعی بعد از مالک آمد ... اگر او نزد کسی از بنی هاشم برتر از آنچه نزد مالک بود، می یافت، سریع تر از همه مردم به کسب آن مبادرت می کرد

هم چنین احمد بن حنبل ... اگر خواسته خود را نزد آنان می یافت از همه مردم مشتاق تر به آن بود». (۳۳۲)

به راستی آیا این مرد در گفته خود صادق و راستگوست؟

آیا روایت نکردن از کسی و یا درس نگرفتن از آن فرد نشان گر عالم نبودن است؟

چرا نامی از ابوحنیفه به میان نیاورد؟

بخاری و مسلم هیچ روایتی از شافعی و ابوحنیفه نقل نکرده اند و هم چنین بخاری تنها يك روایت از احمد بن حنبل نقل نموده که آن نیز در پایان کتاب صدقات و در تعلیقات آن است.

ابن تیمیه در این مورد چه می گوید؟

دفاع از منافقان

ابن تیمیه در سخنان خود از منافقان نیز دفاع می کند؛ در حالی که قرآن کریم به صراحت در چندین سوره و آیه، از وجود منافقان و بیماردلان در بین کسانی که در مکه همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و همراه او به مدینه هجرت کردند، خبر می دهد ... خدای سبحان در سوره مدثر که در مکی بودن آن اختلافی وجود ندارد می فرماید:

۳۳۱. منهاج السنة: ۴ / ۳۹۳.

۳۳۲. همان: ۴ / ۱۲۴ - ۱۲۶.

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ...). (۳۳۳)

و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدم، و شمار آن ها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادم، تا آنان که اهل کتابند یقین کنند و ایمان کسانی که ایمان آورده اند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده و نیز مؤمنان به شك نیفتند، و تا کسانی که در دل هایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟

اما ابن تیمیه بر خلاف قرآن کریم وجود منافقان را انکار می کند و می گوید:
 «بدان که در بین مهاجران منافقی نبوده و نفاق تنها در بین قبیله های انصار وجود داشته است، چون تمام مهاجران با اختیار خود هجرت نمودند. از طرفی کافری که در مکه زندگی می کند هرگز حاضر نمی شود هجرت کند و وطن خود را ترك نماید...» (۳۳۴)
 ابن تیمیه می گوید: «و کافری که در مکه زندگی می کند هرگز حاضر نمی شود که هجرت نموده و وطن خود را ترك کند...».

در پاسخ به این مطلب باید گفت: این درست است، ولی سخن در مورد «منافقی است که در مکه به سر می برده»، زیرا روشن است که منافق هجرت و ترك وطن را برای طمع در دنیا و ریاست انتخاب می کند

بنابراین، سخن در مورد «منافق» است نه «کافر».
 گفتنی است که ابن تیمیه این مطلب را در پاسخ سخن علامه حلی رحمه الله در مورد همراهی ابوبکر با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در غار مطرح نموده است. ابن تیمیه در پاسخ علامه چنین می نگارد: «ممکن است پیامبر ابوبکر را همراه خود برده باشد تا به خاطر نگرانی که از وی داشته امر پیامبر را آشکار نکند».

جای دقت و تأمل است، گویا ابن تیمیه نیز نسبت به ابوبکر چندان دل صافی نداشته است!!

دفاع از ناصبی ها

ابن تیمیه از ناصبی ها نیز فراوان دفاع می کند و در مطالب خود به سخنان آنان استناد می نماید و با این سخنان، به مقابله با دلایل محکم برمی خیزد. برای مثال علامه حلی رحمه الله در مورد عایشه می گوید: «با جماعتی از مردم برای جنگ با علی علیه السلام به راه افتاد بدون این که آن حضرت گناهی داشته باشد ... به راستی علی علیه السلام چه گناهی داشت؟ و چگونه طلحه، زبیر و دیگران روا داشتند که عایشه را در این امر همراهی کنند؟ و با چه رویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهند کرد؟»

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «شیعیان این جا برای ایراد گرفتن به طلحه و زبیر، مقام عایشه را بالا می برند. آنان نمی دانند اگر این خدشه ای به طلحه و زبیر باشد، نسبت به علی خدشه ای بزرگ تر است؛ زیرا طلحه و زبیر عایشه را بزرگ می داشتند و با او همراهی و از دستور او پیروی می کردند و این دو و عایشه از دورترین مردم نسبت به انجام کارهای زشت و همکاری در آن بودند. اگر يك رافضی بتواند در آن دو خدشه وارد کند و بگوید: با چه رویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهید کرد ... با این که آنان عایشه را هم چون ملکه ای قرار داده بودند که فرمان او را می پذیرفتند و از او اطاعت می کردند و بیرون بردن او، برای قرار دادن او در معرض کار زشت نبوده است، يك ناصبی نیز می تواند پاسخ دهد: با چه رویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات می کند کسی که با همسر ایشان جنگیده و یاران خود را بر او مسلط نموده تا جایی که پاهای شتر او را قطع کردند و او از کجاوه به زمین افتاد ...»

غرض این که خدشه ای که بر طلحه و زبیر وارد می کنند به نحو شدیدتری در مورد علی وارد است ... (۳۳۵)

بخوانید و قضاوت کنید!

مثال دیگر این که علامه حلی رحمه الله می گوید: «آنان تنها عایشه را ام المؤمنین نامیدند و به همسران دیگر پیامبر چنین لقبی ندادند.»

این چه وجهی دارد؟ به خصوص این که ابن تیمیه خود تصریح می کند که اهل سنت بر برتری عایشه از دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله اجماع و اتفاق نظری ندارند. (۳۳۶)

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «این تهمتی است که بر همه روشن و آشکار است. نمی دانم آیا این مرد و امثالش به عمد دروغ می گویند یا این که خداوند به سبب شدت هواپرستیشان چشمان

۳۳۵. همان: ۴ / ۳۵۳ - ۳۵۷.

۳۳۶. همان: ۴ / ۳۰۱ - ۳۰۲.

آن‌ها را کور کرده تا دروغ بودن این سخن بر آنان پوشیده بماند؟ خودِ رافضی‌ها به برخی از ناصبی‌ها اشکال می‌کنند که وقتی حسین به آنان گفت: آیا نمی‌دانید من فرزند فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم؟ گفتند: به خدا قسم نمی‌دانیم...!...» (۳۳۷)

کدام ناصبی چنین سخنی می‌گوید؟

چرا ابن تیمیه سخن يك ناصبی را بازگو می‌کند؟

این سخن چه ربطی به مطلب مورد بحث دارد؟

از بین زنان پیامبر تنها عایشه بود که علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام خروج کرد. پس او تنها باید «ام المؤمنین» باشد!! و این حقیقت امر است که از تصریح به آن خودداری می‌کنند؟

مثال دیگر این که ابن تیمیه در دفاع از معاویه می‌گوید:

«اگر رافضی بخواهد بر معاویه خدشه وارد نماید و بگوید: او تجاوزکار و ستمگر بود، ناصبی در جواب او می‌گوید: علی نیز تجاوزکار و ستمگر بود، چرا که او در دوران حکومت خود با مسلمانان جنگید و همو آغازکننده جنگ بود و بر آنان حمله کرد و خون مردم را بدون هیچ فایده‌ای بر زمین ریخت...» (۳۳۸)

پوشیده نماند که این نظر خود ابن تیمیه است... سخنان او در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام گذشت؛ به ویژه این که او اصرار می‌کرد که جنگ‌های جمل و صفین فتنه، شر و... بوده و علی در جنگ صفین آغاز کننده بوده... .

بنابراین، بدانید که «ناصبی» چه کسی است!!

هم چنین ابن تیمیه در دفاع از معاویه و یاران او می‌گوید:

«به این رافضه گفته می‌شود: اگر ناصبی‌ها به شما بگویند: علی خون مسلمانان را مباح شمرد و در زمان حکومتش بدون فرمان خدا و پیامبرش با آنان جنگید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: «دشنام دادن به مسلمان و جنگیدن با او کفر است...» پاسخ شما قوی‌تر از پاسخ او نخواهد بود؛ چراکه احادیثی که به آن استناد نموده‌اند، صحیح است.

هم چنین می‌گویند: کشتن انسان‌ها فساد است و هر کس برای اطاعت از خود، مردم را بکشد، در پی برتری جویی و فساد در زمین بوده است و این حال فرعون است که خدای متعال می‌فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (۳۳۹)؛ (۳۴۰)

آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام (خوش) از آن پرهیزگاران است.

همین سخنان از خود ابن تیمیه پیش تر نقل شد و او در آن جا این سخنان را به ناصبی ها نسبت نداده بود ... آن سخنان را نیز مطالعه کنید و قضاوت نمایید که «ناصری» چه کسی است؟

دفاع از خوارج

ابن تیمیه از خوارج نیز دفاع می کند، آن ها را می ستاید و از شیعیان برتر می داند و به صورت فراوان به سخنان آنان استدلال می کند و از اقوال و کلمات آنان شاهد می آورد
برای مثال علامه حلّی رحمه الله در مورد حضرت امیر علیه السلام می گوید: «و معجزات فراوانی از ایشان دیده شد ... تا جایی که برخی ادعا کردند او پروردگار است و علی علیه السلام آنان را به قتل رساند».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید:

«اگر به واقع بتوان گفت: ادعای خدا بودن در مورد او به خاطر قوت شبهه بوده است، می توان گفت: ادعای کافر بودن او نیز به خاطر قوت شبهه بوده است.

هم چنین می توان گفت: گناهایی از او سر زد که سبب شد خوارج او را کافر بدانند؛ در حالی که تعداد خوارج بیش تر بود و آنان عاقل تر و دیندارتر از کسانی بودند که ادعا کردند او خداست

خوارج از جهت نماز، روزه و تلاوت قرآن جزو برترین ها بودند، آنان دارای سپاه و پایگاه نظامی بودند و در ظاهر و باطن به دین اسلام پایبند بودند ...» (۳۴۱)

در نمونه دیگر ابن تیمیه مطرح می کند که مسلمانان برای نخستین بار در زمان علی علیه السلام بر روی هم شمشیر کشیدند. او چنین می گوید:

۳۳۹. سوره قصص، آیه ۲۸.

۳۴۰. منهاج السنة: ۴ / ۵۰۰.

۳۴۱. همان: ۴ / ۳۷ - ۳۸.

«در زمان خلافت علی بود که مسلمانان بر روی هم شمشیر کشیدند؛ بنابراین — نباید بر خوارج ایراد گرفت — بلکه ایراد متوجه کسی است که در زمان خلافت او در بین مسلمانان جنگ اتفاق افتاد و این حجتی برای خوارج است.»

حجت آنان از حجت شیعیان قوی تر است؛ همان گونه که شمشیرهایشان از شمشیرهای شیعیان برنده تر و دینشان سالم تر؛ افزون بر این آنان همواره راست گو هستند و دروغ نمی گویند».^(۳۴۲)
وی در سخن دیگری درباره خوارج چنین می نگارد:

«خوارج ... از رافضی ها راستگوتر، دیندارتر و پرهیزکارتر هستند، بلکه به طور کلی در مورد خوارج شنیده نشده که به عمد دروغ بگویند، بلکه بالاتر، آنان از راستگوترین مردمان هستند».^(۳۴۳)

ابن تیمیه در کلام دیگری می گوید:

«خوارج عاقل تر و راستگوترند و پیروی آنان از حق بیش تر از رافضه است ... بسیاری از پیشوایان و جمیعت رافضی ها زندیق و ملحد هستند».^(۳۴۴)

ابن تیمیه همان طور «خوارج» را، «راستگوترین و عاقل ترین مردمان» معرفی می کند، «شیعیان» را در موارد متعددی «دروغ گوترین و نادان ترین مردمان» وصف می نماید.
او در مورد علامه حلی رحمه الله می گوید:

«تردیدی نیست که این رافضی نادان استدلال خود را بر مقدماتی باطل بنا می کند، در میان گروه های مختلف بدعت گذاران، استدلال های هیچ گروهی از استدلال های رافضی ها سست تر نیست، بر خلاف معتزله و مانند آنان؛ چرا که برخی استدلال ها و دلیل های آنان امر را بر اهل دانش و عقل مشبته می کند. اما رافضی ها هیچ استدلال قابل ارائه ای ندارند و دلایل آنان را تنها می توان به نادان و یا ظالمی ارائه داد که از هوا و هوس پیروی می کند و هر آنچه را که مطابق هوا و هوسش باشد — چه حق باشد و چه باطل — می پذیرد.»

به همین دلیل است که در مورد آنان گفته می شود: نه عقل دارند و نه نقلی، و نه از دین صحیحی برخوردارند و نه دنیا به آن هاست.

۳۴۲. همان: ۶ / ۳۴۴.

۳۴۳. همان: ۷ / ۳۶.

۳۴۴. همان: ۷ / ۲۶۰.

گروهی از دانشمندان درباره آن‌ها گفته اند: اگر حکمی مخصوص نادان‌ترین مردمان باشد، به یقین شامل رافضی‌ها می‌شود، مثل این که کسی قسم بخورد: من با نادان‌ترین مردمان دشمنی خواهم کرد، و مانند آن».^(۳۴۵)

ابن تیمیه در مورد عموم شیعیان چنین می‌گوید:

«عاقلان و اهل دانش می‌دانند که در بین فرقه‌های مختلف مسلمان، شیعیان از همه بیش‌تر به عمد دروغ می‌گویند و حقیقت را تکذیب می‌کنند، بر خلاف فرقه‌های دیگر، زیرا خوارج با این که «مارق» یعنی به خاطر گمراهی و بدعت‌گذاری از دین خارج بودند»، در عین حال راستگو هستند...».^(۳۴۶)

او در جایی دیگر با اشاره به علامه حلی رحمه الله می‌گوید: «این رافضی‌ها به هر وسیله‌ای که به پندارش می‌شود با آن در اصول و فروع دیگر فرقه‌ها ایراد گرفت، بر همه فرقه‌ها ایراد می‌گیرد و در عین حال گمان می‌کند که بر فرقه خود هیچ ایرادی وارد نیست. در حالی که همه مسلمانان عاقل، اتفاق نظر دارند که آنان از همه گروه‌هایی که به سمت کعبه نماز می‌گزارند نادان‌تر، گمراه‌تر، دروغ‌گوتر، به شر نزدیک‌تر و از خیر دورتر هستند».^(۳۴۷)

دفاع از معاویه

از کسانی که ابن تیمیه از او دفاع می‌کند، معاویه بن ابی سفیان است.

حدیثی در شهادت عمّار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی متواتر به عمّار یاسر فرمود:

تقتلك الفئة الباغية؛

تو را گروهی طغیان‌گر خواهند کشت.

پیش‌تر در مورد این حدیث سخنی از ابن تیمیه نقل شد، این‌جا سخنی دیگر می‌آوریم.

ابن تیمیه در این زمینه می‌گوید:

۳۴۵. همان: ۷ / ۱۷۲ - ۱۷۳.

۳۴۶. همان: ۸ / ۲۵۰.

۳۴۷. همان: ۲ / ۶۰۷.

«اگر مدافع علی بگوید: کسانی که با علی جنگیدند، طغیان گر بودند؛ چرا که آنان عمار را کشتند و در روایت صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده که به عمار یاسر فرمود: «تو را گروهی طغیان گر خواهند کشت».

در پاسخ به این اشکال دیدگاه هایی وجود دارد:

برخی روایت عمار را نپذیرفته اند و برخی روایت را این گونه به تأویل برده اند که منظور از «باغی؛ متجاوز و طغیان گر» کسی است که به دنبال کشته شدن او بود، ولی این تأویل ضعیفی است.

اما بیش تر پیشینیان و پیشوایان هم چون ابوحنیفه، مالک، احمد بن حنبل و دیگران می گویند: در مورد جنگ با معاویه، شرط وجوب جنگ با گروه طغیان گر محقق نشده بود، زیرا خدا امر نفرموده که در ابتدا با آنان جنگیده شود...».

معاویه و اجتهاد

ابن تیمیه می گوید: «اگر مدافع علی بگوید: علی در این جنگ به اجتهاد خود عمل کرد.

مخالف او در جواب می گوید: معاویه نیز به اجتهاد خود عمل کرد.

اگر او در پاسخ بگوید: علی در اجتهاد خود به خطا نرفت.

برخی از مردم هستند که به او پاسخ می دهند: معاویه نیز در اجتهاد خود به خطا نرفت، زیرا

هر مجتهدی مصیب است و به خطا نمی رود؛ این نظر اشعریان است.

برخی دیگر این گونه پاسخ می دهند: بلکه معاویه به خطا رفته است، ولی خطای مجتهد بخشیده

می شود.

برخی دیگر پاسخ می دهند: یکی از این دو به خطا نرفته است و معلوم نیست او علی

باشد...» (۳۴۸).

دروغ بودن حدیث لعن و قتل معاویه

ابن تیمیه داستان لعن شدن معاویه توسط پیامبر صلی الله علیه وآله و دستور ایشان به قتل او را

دروغ می داند و با اشاره به علامه حلی رحمه الله می گوید:

«سخن او در مورد این که پیامبر صلی الله علیه وآله معاویه را لعن نموده و دستور داده هنگامی که معاویه بر منبر ایشان دیده می شود او را به قتل رسانند؛ در هیچ يك از کتاب های اسلامی وارد نشده است ... این، داستانی دروغ، جعلی و بافته شده است ...»

امری که دروغ بودن آن را آشکار می کند این است که همه مسلمانان قبول دارند بعد از معاویه کسانی بر منبر پیامبر نشستند که معاویه از آنان بهتر بود؛ بنابراین، اگر کشتن کسی تنها به خاطر نشستن بر منبر پیامبر واجب باشد، باید کشتن همه آنان واجب می شد.

ولی ضروری می دانیم که چنین چیزی در دین اسلام وجود ندارد؛ زیرا مجرد نشستن بر منبر پیامبر باعث جواز کشتن يك مسلمان نمی شود ...» (۳۴۹)

آیا معنای حدیث یادشده همین است؟

این حدیث در «کتاب های اسلامی» وارد شده است و ما آن را در شرح منهاج الكرامة نقل نموده ایم. (۳۵۰) ذهبی نیز این حدیث را صحیح دانسته است. (۳۵۱)

معاویه و بهترین روش زندگی

ابن تیمیه چندین بار در مورد معاویه اظهار می کند که او در روش زندگی از بهترین مردم بود و لابد او قصد دارد که به امیر مؤمنان علی علیه السلام کنایه بزند. (۳۵۲)

قوی بودن دلیل مدعیان ارتداد علی از دلیل مدعیان ارتداد معاویه

ابن تیمیه اظهار می دارد که دلیل کسانی که مدعی ارتداد علی هستند از دلیل کسانی که مدعی ارتداد معاویه هستند، قوی تر است و این گونه از معاویه دفاع می کند! حتی حاضر است بر امیر مؤمنان علی علیه السلام طعن وارد نماید تا از معاویه دفاع کند!! بلکه باید گفت: هدف اصلی او طعن و اشکال بر امیر مؤمنان علی علیه السلام است!!

ابن تیمیه برای این که بگوید دلیل مدعیان ارتداد علی علیه السلام روشن تر از دلیل مدعیان ارتداد معاویه است، به شیعیان نسبت می دهد که شیعیان به ارتداد معاویه معتقد هستند، آن جا که می گوید:

۳۴۹. همان: ۴ / ۳۷۹ - ۳۸۰.

۳۵۰. برای آگاهی بیش تر ر.ك: صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۱۳۱، روایات جنگ صفین، تاریخ طبری: ۸ / ۱۸۶، سال ۲۸۴،

تاریخ بغداد: ۱ / ۲۵۹، شرح حال ۸۸، شرح حال محمد بن اسحاق ابوبکر، میزان الاعتدال: ۲ / ۳۸۰، حرف عین، شرح حال ۴۱۴۹، شرح حال عباد بن یعقوب الاسدی، مجمع الزوائد: ۵ / ۲۴۰، کتاب الخلافة.

۳۵۱. میزان الاعتدال: ۲ / ۳۸۰.

۳۵۲. منهاج السنة: ۴ / ۴۲۹، ۴۴۵، ۴۶۰، ۵۱۶، ۶ / ۱۵۰، ۲۳۲.

«دلیل مدعیان ارتداد معاویه، عثمان، ابوبکر و عمر رضی الله عنهم، از دلیل مدعیان ارتداد علی روشن تر نیست. بنابراین، اگر مدعی ارتداد علی دروغ گو باشد، دروغ مدعی ارتداد معاویه، عثمان، ابوبکر و عمر آشکارتر است، زیرا دلیل بقای ایمان آنان روشن تر است و شبهه خوارج از شبهه رافضه روشن تر است».^(۳۵۳)

در پاسخ باید گفت: شیعه، اصل اسلام آنان — به خصوص معاویه — به معنای واقعی را نمی پذیرد، شیعیان، سخنانی را که معاویه درباره پیامبر، دین و اعتقادات اسلام گفته و کارهایی که در این زمینه انجام داده — و در کتاب های اسلامی از قطعیات شمرده می شود — نشانه این می دانند که او اصلاً اسلام نیاورده است نه این که نشانه ارتداد او از اسلام بدانند.

ملحق کردن زیاد به ابوسفیان!!

ابن تیمیه کار معاویه و داستان معروف او در ملحق کردن زیاد بن ابیه به پدرش ابوسفیان را پسندیده و مورد تأیید قرار داده است...!! او در جایی چنین می گوید: «علی رضی الله عنه، زیاد — فرزند ابوسفیان و پدر عبیدالله بن زیاد؛ یعنی قاتل حسین — را به ولایت گمارد و هم چنین مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و امثال آنان را به ولایت گمارد».^(۳۵۴)

این در حالی است که چنین اقدامی از گناهان بسیار بزرگ معاویه است که به هیچ وجه قابل تأویل و گفت و گو نیست و تاریخ نویسان این قضیه را در ضمن حوادث سال ۴۴ هجری تحت عنوان: «منسوب کردن زیاد بن ابیه توسط معاویه به خودش» ذکر نموده اند. برای اطلاع از این قضیه می توان به کتاب های طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، ذهبی، ابوالفداء و دیگران مراجعه نمود. افزون بر این، برخی از پیشوایان اهل سنت این کار معاویه را از گناهان نابخشودنی او برشمرده اند، سخنان بزرگان صحابه و تابعان در این قضیه قابل مشاهده است. برای نمونه حسن بصری — طبق نقل ابن جوزی با سندش — می گوید:

«چهار چیز در معاویه بود که اگر فقط تنها یکی از آن ها بود برای هلاکت او کافی بود، این چهار چیز عبارتند از:

۱. تصاحب خلافت به وسیله شمشیر و بدون مشورت؛ با این که در بین مردم هنوز باقیمانده صحابه و صاحبان فضیلت و دانش بودند.

۳۵۳. همان: ۴ / ۵۱۳.

۳۵۴. همان: ۶ / ۱۸۴.

۲. جانشین قرار دادن یزید که فردی دائم الخمر بود و لباس حریر می پوشید و آلات موسیقی را استعمال می نمود.

۳. منسوب کردن زیاد به خودش، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده بودند:

الولد للفراش وللعاهر الحجر؛

فرزند ملحق به صاحب فراش است و انسان زناکار باید سنگسار شود.

۴. کشتن حجر بن عدی و یارانش.

وای بر معاویه که حجر و یارانش را کشت.»

ابوالفداء نیز در ادامه نقل ابن الجوزی چنین می آورد:

«از شافعی نقل شده که به ربیع گفته بود: شهادت چهار تن را نمی پذیرد که عبارتند از: معاویه، عمرو عاص، مغیره و زیاد».^(۳۵۵)

دفاع از یزید بن معاویه

یکی از کسانی که ابن تیمیه از آن ها دفاع می کند، یزید بن معاویه است.

قاتل امام حسین نیست

ابن تیمیه چندین بار تکرار می کند که یزید قاتل سیدالشهداء علیه السلام نیست و او هرگز دستور کشتن امام حسین علیه السلام را صادر نکرد.^(۳۵۶)

به کعبه اهانت نکرده

ابن تیمیه می گوید: «شکی نیست که هیچ يك از فرمانروایان مسلمانان؛ چه از بنی امیه، و چه بنی عباس و چه فرستادگان آنان، قصد اهانت به کعبه را نداشته اند. بلکه نه فرستاده یزید و نه فرستاده عبدالملك؛ یعنی حجاج بن یوسف و نه غیر آنان چنین قصدی نداشته اند؛ بلکه همه مسلمانان به کعبه احترام می گذارند و هدف آنان تنها محاصره ابن زبیر و پرتاب منجنیق به سمت او بوده است، نه به کعبه.

همه مسلمانان قبول دارند که نه یزید و نه فرستادگانش کعبه را خراب نکرده

و نمی خواستند آن را آتش بزنند.

ولی ابن زبیر کعبه را خراب کرد...».^(۳۵۷)

۳۵۵. المختصر فی أخبار البشر: ۱ / ۱۸۶، سال ۴۵، داستان معاویه که زیاد را به خودش منسوب کرد.

۳۵۶. منهاج السنه: ۴ / ۴۷۲، ۵۱۷.

کشته نشدن بزرگان در واقعه حرّه

ابن تیمیه برای دفاع از یزید در واقعه حره بعد از این که اهل حره را به جهت نپذیرفتن خلافت یزید سرزنش می کند و برای یزید عذرتراشی می نماید که او چندین بار از آنان خواست که از او اطاعت کنند؛ اظهار می دارد که در واقعه حره همه بزرگان کشته نشدند و عدد کشتگان به ده هزار نفر نرسید.

تا آن جا که می گوید: «ولی یزید همه بزرگان را نکشت و عدد کشته شدگان در آن واقعه به ده هزار نفر نرسید. هم چنین خون کشته شدگان به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و به روضه شریفه نرسید و هیچ کس در مسجد کشته نشد...» (۳۵۸)

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت: با مطالعه داستان واقعه حرّه انسان به صورت یقینی متوجه می شود که وقتی ابن تیمیه چنین سخن می گوید، به خاطر محبت بی اندازه ای است که به بنی امیه و کارگزاران و ایادی آنان دارد... و با کوچک شمردن دین و خون و حرمت و ناموس مسلمانان، آرزو دارد که ای کاش بیش از این جنایت صورت می گرفت... .

جنگ قسطنطنیه!!

در ادامه، ابن تیمیه برای یزید بن معاویه فضیلت و جهاد می تراشد، او می گوید: «... انسان از کجا می داند که یزید و یا دیگر ستمکاران از کارشان توبه نکردند؟ و یا نیکی هایی نداشته اند که ظلم هایشان را پاک نماید؟ و یا این که به مصیبت هایی دچار نشدند که کفاره گناهان آنان باشد؟...»

در صحیح بخاری روایتی از ابن عمر نقل شده است. در آن روایت پیامبر صلی الله علیه وآله چنین می فرماید: نخستین سپاهی که در قسطنطنیه بجنگند آمرزیده می شوند.

یزید فرمانده اولین سپاهی بود که به قسطنطنیه رفت. روشن است که منظور از سپاه، تعداد معینی از افراد هستند نه مطلق افراد، بنابراین شمولیت آمرزش برای تك تك افراد این سپاه، از شمولیت لعنت برای تك تك ظالمان قوی تر است. از این رو روایت اخص است و افراد این سپاه معین هستند.

و گفته می شود: یزید تنها به جهت این روایت در جنگ قسطنطنیه شرکت کرد.

و ما می دانیم که بیش تر مسلمان در دوران زندگی خود مرتکب ظلم می شوند و اگر باب لعن بر ظالمان باز شود، جایز می شود که بیش تر درگذشتگان مسلمانان را لعن نمود؛ در حالی که خدای متعال امر نموده که بر مردگان مسلمانان درود فرستاده شود و به لعن آنان امر نکرده است».^(۳۵۹)

به سخنان ابن تیمیه از چند محور می توان پاسخ داد:

نخست آن که اگر یزید به کشتن امام حسین علیه السلام دستور نداده و به کعبه نیز اهانت نکرده و در واقعه حرّه معذور بود، دیگر چه گناهی برای او باقی می ماند تا از آن توبه کند؟

دوم آن که چند نفر از مسلمانان جنایتی را که یزید مرتکب شده انجام داده اند تا گفته شود: «ما

می دانیم بیش تر مسلمانان در زندگی خود مرتکب ظلم می شوند ...»؟

سوم آن که — و این، از همه مهم تر است — ... ابن تیمیه روایتی را از صحیح بخاری درباره

فتح قسطنطنیه نقل می کند و در ادامه خبر می دهد که یزید برای جنگ به قسطنطنیه رفت ... محقق

کتاب او ما را از بررسی این روایت بی نیاز می کند، زیرا او می گوید:

«من حدیث را با این الفاظ نیافتم، ولی روایتی از عباده بن صامت در صحیح بخاری یافتم در

کتاب **جهاد و سرگذشت ها**، باب آنچه که در مورد جنگ با روم گفته شده است».^(۳۶۰) متن روایت چنین

است که پیامبر فرمود: بهشت بر نخستین سپاه امت من که در دریا می جنگند، واجب است.

امّ حرام گفت: به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من در میان آنان هستم؟

فرمود: تو در میان آنان هستی.

سپس پیامبر فرمود: نخستین سپاه از امت من که در شهر قیصر می جنگند قطعاً آمرزیده

می شوند.

عرض کردم: آیا من در میان آنان هستم ای رسول خدا؟

فرمود: خیر ...».

از همه این ها گذشته آیا جنگیدن یزید و آمرزیده شدن او پیش از اتفاقات یادشده بوده و یا بعد

از آن؟

۳۵۹. همان: ۴ / ۵۷۱ - ۵۷۲.

۳۶۰. صحیح بخاری: ۲ / ۴۵۰.

اگر یزید به حکم این روایت صحیح!! آمرزیده شده است؛ پس چرا احمد بن حنبل، ابن جوزی، تفتازانی و افراد فراوانی غیر از آنان، لعن یزید و بیزاری جستن از او را واجب دانسته اند؟! با مراجعه به شرح منهاج الکرامه می توان سخنان آنان را یافت.

دفاع از خالد بن ولید

ابن تیمیه تلاش می کند از خالد بن ولید نیز دفاع کند. البته پس از این که مالک بن نویره و قومش را به سبب پیروی از مسیلمه کذاب متهم به ارتداد می کند و ادعا می نماید که اعتراض عمر نسبت به کشتن آنان، به قومی دیگر مربوط است ... ولی آن قوم چه کسانی هستند؟
ابن تیمیه می گوید:

«نزد همه مسلمانان یکی از بزرگ ترین فضیلت های ابوبکر، جنگ او با مرتدان است. بنی حنیفه مرتدترین افراد بودند و جنگ ابوبکر با آنان به خاطر عدم پرداخت زکات نبود، بلکه به این سبب بود که آنان به مسیلمه کذاب ایمان آورده بودند ... و کسانی که او با آنان به خاطر عدم پرداخت زکات جنگید افراد دیگری بودند که زکات را پرداخت نمی کردند و می گفتند: ما زکات را به تو پرداخت نمی کنیم ...»

در ابتدا برای عمر، درباره جنگ با آنان شبهه ای پیش آمده بود تا این که ابوبکر با او گفت و گو کرد و برای او اثبات نمود که جنگ با آنان واجب است و عمر این را پذیرفت ...» (۳۶۱)
علامه حلی رحمه الله در مورد ابوبکر می گوید: «حدود الاهی را نادیده گرفت و خالد بن ولید را قصاص نکرد و حد بر او جاری ننمود با این که او، مالک بن نویره را که مسلمان بود کشت و با همسرش در شب قتلش همبستر شد. عمر از ابوبکر خواست که خالد را بکشد، ولی او چنین نکرد.» (۳۶۲)

ابن تیمیه با مقابله به مثل، به استدلال علامه حلی چنین پاسخ می گوید:
«عثمان از زمینی که آکنده از امثال مالک بن نویره باشد، بهتر است؛ زیرا او خلیفه مسلمانان بود و مظلومانه کشته و شهید شد؛ بدون این که هیچ بهانه ای که کشتن او را جایز کند، وجود داشته

باشد. با این وجود علی قاتلان او را نکشت و این از بزرگ ترین دلایل سرپیچی پیروان عثمان از بیعت با علی بود.

حال اگر علی عذر شرعی برای نکشتن قاتلان عثمان داشته است، عذر ابوبکر در نکشتن قاتل مالک بن نویره، قوی تر خواهد بود و اگر ابوبکر عذری نداشته باشد، علی به طریق اولی عذری برای نکشتن قاتلان عثمان نخواهد داشت.

این که رافضی ها در این قضیه کوچک بر ابوبکر ایراد می گیرند و بر علی در آن قضیه ای که بسیار بزرگ تر از این است ایرادی نمی گیرند، از شدت نادانی و تناقض گویی آنان سرچشمه می گیرد».

ابن تیمیه با توجیه کار خالد بن ولید، از او دفاع می کند و می گوید: «خالد در حالی مالک را به قتل رساند که برای قتل او توجیهی داشت؛ گرچه این توجیه درست نبود، ولی امر را بر او مشتبه کرده بود».

او در ادامه می گوید: «ما اخبار صحیحی در دست نداریم که ثابت کند شرایط به گونه ای بوده که کشتن خالد واجب شود».

آن گاه ابن تیمیه همبستر شدن خالد با همسر مالک را انکار می کند و در پاسخ علامه حلّی رحمه الله می گوید: «داستانی که او در مورد همبستر خالد با همسر مالک در شب قتلش نقل نموده، ثابت نشده است».^(۳۶۳)

ابن تیمیه در ضمن این قضیه به چند شیوه از ابوبکر و خالد حمایت کرده است ... برای به دست آوردن حقیقت قضیه خالد و مالک بن نویره به شرح *منهاج الكرامة و الإمامة في أهم الكتب الكلامية* مراجعه نمایید.

دفاع از حجاج بن یوسف

ابن تیمیه حتی از حجاج بن یوسف ثقفی نیز دفاع می کند و در چند جا به این امر می پردازد و مدّعی می شود که کشتن بزرگان توسط او اتهامی بیش نیست.

هم چنین ابن تیمیه انکار می کند که حجاج، شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام هم چون کمیل بن زیاد نخعی را کشته باشد.

ابن تیمیه از کارهای حجاج بیزاری نمی جوید؛^(۳۶۴) در حالی که شخصی چون ذهبی — که شاگرد ابن تیمیه است و از او حمایت می کند — می گوید: «حجاج فردی بسیار ستمگر، زورگو، ناصبی، پست و خونریز بود ... بنابراین او را دشنام می دهیم و دوستدار او نیستیم، بلکه به خاطر خدا او را دشمن می داریم و این از محکم ترین دستگیره های ایمان است».^(۳۶۵)

البته این که آیا حجاج شخصی از بنی هاشم را کشته است یا نه؟ به تحقیق و بررسی نیاز دارد.

دفاع از ابن ملجم مرادی

فراتر این که ابن تیمیه از ابن ملجم مرادی نیز دفاع می کند ... و می گوید:

«قاتل علی، نماز می خواند، روزه می گرفت و قرآن تلاوت می نمود و با اعتقاد به این که خدا و رسولش قتل علی را دوست دارند، او را به قتل رساند و از روی محبت به خدا و رسولش چنین کرد؛ هرچند او در این امر گمراه و بدعت گذار بود».^(۳۶۶)

او در جای دیگری درباره ابن ملجم مرادی می گوید: «او از عابدترین مردم بود».^(۳۶۷)

ابن تیمیه این گونه «ابن ملجم» را توصیف می کند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را به «أشقی الناس؛ بدبخت ترین مردم» وصف نموده است؛ هم چون کسی که شتر ثمود را پی کرد و این حدیث به سند صحیح آمده است و بزرگانی هم چون: احمد بن حنبل در *مسند*،^(۳۶۸) نسائی در *الخصائص*،^(۳۶۹) ابن سعد در *الطبقات الکبری*،^(۳۷۰) بیهقی در *السنن*،^(۳۷۱) آن را نقل کرده اند.

۳۶۴. همان: ۵ / ۱۵۶، ۸ / ۱۰۴.

۳۶۵. *سیر أعلام النبلاء*: ۴ / ۳۴۳، شرح حال ۱۱۷، حجاج.

۳۶۶. *منهاج السنة*: ۷ / ۱۵۳.

۳۶۷. همان: ۵ / ۴۷.

۳۶۸. *مسند أحمد بن حنبل*: ۱ / ۲۰۹.

۳۶۹. *الخصائص*: ۲۱۱ — ۲۱۵، حدیث ۱۵۳.

۳۷۰. *الطبقات الکبری*: ۳ / ۲۴ — ۲۵.

۳۷۱. *السنن الکبری*: ۸ / ۵۹.

و ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم اصفهانی، طبرانی نیز این روایت را نقل کرده اند که جلال الدین سیوطی از همه آنان در کتاب *الدر المنثور* در تفسیر آیه (إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا) (۳۷۲) نقل کرده است، هم چنین طحاوی در *مشکل الآثار*، (۳۷۳) ابن عبدالبر و ابن اثیر در شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب های *الإستیعاب* و *أسد الغابة* ... و دیگران نیز آن را نقل کرده اند.

دفاع از سلطان محمود بن سبکتکین

علامه حلی به داستان معروف «نماز قفال» اشاره می کند که او بر اساس مذهب ابوحنیفه در مقابل سلطان محمود بن سبکتکین نماز خواند و موجب آن شد که سلطان از مذهب حنفی به مذهب شافعی منتقل شود، ابن تیمیه درباره محمود بن سبکتکین که از سلاطین جور بوده می گوید: «او از بهترین و عادل ترین پادشاهان بود و از کسانی بود که به شدت با اهل بدعت؛ به ویژه رافضی ها مقابله می نمود؛ چرا که او دستور داد که رافضی ها و امثال آنان را در سرزمین های اسلامی لعن نمایند...» (۳۷۴)

به راستی آیا منظور ابن تیمیه از «بدعت گذاران رافضی» شیعیان امامی هستند یا غیر آنان؟ البته برای این پادشاه شرح حال هایی نوشته اند و در نگاشته ها او را ستوده اند و با وصف دادگر از او یاد کرده اند؛ در حالی که شرح حال نویسان به کیفیت رسیدن او به حکومت، چیره شدن او بر امور و خونریزی های فراوانی که او در این راه مرتکب شده نیز اشاره کرده اند. بلکه در سرگذشت او چنین نوشته اند: او از هر راهی برای به دست آوردن اموال متوسل می شد و مردم را متهم به داشتن دین ها و مذهب های باطل می نمود تا اموالشان را مصادره کند.

از طرفی گفته اند: او در طوس عمارت مشهد را که قبر علی بن موسی الرضا علیهما السلام و رشید در آن واقع است و پدرش سبکتکین آن را خراب کرده بود، بازسازی کرد و به شکل بهتری ساخت.

وی هم چنین اهل طوس را که زائران این عمارت را اذیت می کردند از این کار بازداشت. او به این دلیل به این کار اقدام می کند که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام را در خواب می بیند و ایشان به او می فرمایند: تا کی این امر ادامه یابد؟

۳۷۲. سوره شمس، آیه ۱۲.

۳۷۳. *مشکل الآثار*: ۱ / ۳۵۱.

۳۷۴. *منهاج السنة*: ۳ / ۴۲۹ - ۴۳۰.

او متوجه شد که منظور آن حضرت امر مشهد است و بنابراین، دستور داد که آن را بازسازی کنند. (۳۷۵)

البته نزد ابن تیمیه، آباد کردن قبرها و ساختن بنا بر آن ها، بدعت در اسلام و از سنت های کفرورزان است. با این وجود، او این پادشاه را از یاوران سنت و از شدیدترین مردم در مقابل بدعت گذاران می داند!!

بخش نهم

ابن تیمیه و شیوه های کاربردی

در کتاب منهاج السنة

آگاهی از شیوه ها

اکنون می خواهیم با روش های ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنة* آشنا شویم تا از این راه، حقیقت و واقع حال او را از جهت عقیده، علم و عدالت ... بشناسیم.

تذکری مهم

لازم است پیش از شروع به بررسی کتاب ابن تیمیه از این جهت، نکته مهمی بدین گونه تذکر داده شود:

کتاب *منهاج الكرامة* در بحث های مطرح شده، تنها نظر به کتاب های اهل سنت در مذاهب چهارگانه آن ها داشته است.

و از سوی دیگر تنها عقاید شیعیان دوازده امامی را ذکر کرده و فقط از این عقاید دفاع کرده است. هرگز، در مقام رد بر اهل سنت به سخنان غالیان و فرقه های دیگر شیعه استناد نمی کند. هم چنین دیدگاه های ناصبی ها و خوارج را به اهل سنت نسبت نمی دهد تا از این طریق بر همه مخالفان شیعه دوازده امامی، خرده بگیرد.

کوتاه سخن این که در واقع روش علامه حلّی رحمه الله مقایسه ای است بین مذهب «شیعیان دوازده امامی» و «مذاهب چهارگانه» شناخته شده اهل سنت؛ نه همه کسانی که امامت خلفای سه گانه را پذیرفته اند تا شامل ناصبی ها، خوارج و دیگران نیز گردد.

از آن جایی که روش علامه در کتاب *منهاج الكرامة* چنین است، قواعد تحقیق و آداب گفت و گو اقتضا می کرد که بر اساس همین روش و در راستای همین چارچوب به رد کتاب او پرداخته شود.

خروج از اسلوب و آداب گفت و گو

ولی ابن تیمیه از این چارچوب خارج شده و فراوان بین شیعیان دوازده امامی و دیگر فرقه های شیعه — که برخی از این فرقه ها اصلاً وجود خارجی ندارند — خلط نموده است

هم چنین فراوان بین «اشاعره» و «معتزله» از جهتی و بین پیروان «مذاهب چهارگانه» و «ناصری ها» و «خوارج» از جهت دیگر خلط نموده است.

بیشترین جایی که این خلط مشاهده می‌شود زمانی است که او از اسلوب «معارضه» استفاده می‌نماید؛ در حالی که همه مسلمانان؛ چه شیعه و چه سنی اعتقاد دارند که «ناصبی‌ها» و «خوارج» در میان کسانی که امامت خلفای سه‌گانه را قبول دارند گمراه هستند. هم‌چنین آنان بر این باورند که «غالیان» و مانند آنان که امامت خلفای سه‌گانه را قبول ندارند، گمراه هستند و همه قبول دارند که دیدگاه‌ها و گمراهی‌های آنان اعتبار و ارزشی ندارد ...

با این بیان کوتاه، بطلان بسیاری از استدلال‌ها و معارضه‌های ابن تیمیه روشن می‌شود و در ادامه این مطلب با تفصیل بیشتر خواهد آمد.

۱. خلط بین مذهب‌ها

عَلَّامَةُ حَلِّي رَحِمَهُ اللهُ مِي نُوَيْسِد:

همه آنان قیاس را معتبر می‌دانند و به آن عمل می‌کنند و بدین سبب اموری را که در دین خدا نبود وارد آن نمودند. (۳۷۶)

منظور علامه از «همه آنان» پیروان «مذاهب چهارگانه» است.

از طرفی، عدم اعتبار قیاس نزد «شیعیان دوازده امامی» معروف است.

حال پاسخ ابن تیمیه به علامه حلی را مشاهده نمایید:

«ادّعی او بر این که همه اهل سنت که به امامت خلفای سه‌گانه اعتقاد دارند و قیاس را معتبر می‌دانند، ادّعی باطلی است؛ زیرا در میان اهل سنت کسانی پیدا می‌شوند که به قیاس قائل نیستند، مانند معتزله بغداد و ظاهریه هم‌چون داوود، ابن حزم و غیر آنان و گروهی از اهل حدیث و صوفیان.

هم‌چنین در بین شیعه نیز قائل به قیاس وجود دارد؛ مانند زیدیه.

بنابراین، نزاع بر سر اعتبار قیاس، در بین شیعه نیز وجود دارد؛ آن سان که در بین اهل سنت و جماعت وجود دارد». (۳۷۷)

ابن تیمیه هنگامی که می‌خواهد به شیعیان خرده بگیرد، صفحات متعددی از کتاب خود را سیاه می‌کند که از تهمت، افتراء، دشنام و ناسزا آکنده است ... سپس در دو سطر می‌گوید: چیزهایی که به شیعیان نسبت داده و بدین سبب بر آنان خرده گرفته است در «شیعیان دوازده امامی» وجود ندارد ...

مورد زیر را ملاحظه نمایید:

«فصل: این نویسنده کتابش را *منهاج الكرامة في معرفة الامامة* نامیده است، در حالی که شایسته بود که

«*منهاج الندامة*; مسیر پشیمانی»، نامیده شود. همین طور او ادّعی

طهارت و پاکی می کند، در حالی که وی از کسانی است که خدا نمی خواهد دل های آنان را پاکیزه

نماید، بلکه از منافقان و اهل طغیان و بت پرستی است» وصف او به نجاست و سیاه دلی نزدیک تر

به واقع است تا وصف او به طهارت و پاکیزگی. (۳۷۸)

آن گاه ابن تیمیه شروع به دشنام دادن به علامه حلی می کند تا جایی که می گوید:

«از کسانی که شیعیان را به خوبی می شناسند، شعبی و مانند او از دانشمندان کوفه

هستند...».

سپس از صفحه ۲۲ تا صفحه ۵۷ جلد اول (۳۷۹) سخنانی می گوید که حسابش در مورد آن ها با

خدای متعال است، تا این که می گوید: (۳۸۰)

«باید دانست هرچند دیدگاه ها و کارهای ناشایستی که در جنس شیعیان وجود دارد، چندین

برابر چیزی است که ذکر نمودیم؛ ولی گاه همه آن ها در شیعیان دوازده امامی وجود ندارد...».

این فصل این گونه تمام می شود؛ فصلی را که با ناسزاگویی به علامه حلی آغاز و با نسبت

دادن اموری به ایشان ادامه یافت که علامه و طایفه اش؛ یعنی شیعیان دوازده امامی از این امور

بریء هستند، آن گاه تنها با دو کلمه یادشده به پایان می برد!!

هم چنین ابن تیمیه می گوید:

«فصل: ما — ان شاء الله تعالی — راه صحیح شناخت این کتاب؛ یعنی «*منهاج الندامة*»

را به حول و قوه الاهی بیان خواهیم نمود.

این مرد همان راه پیشینیان از بزرگان رافضه را مانند ابن نعمان مفید و پیروان او هم چون

کراچکی، ابوالقاسم موسوی، طوسی و امثال آنان... پیموده است.».

سپس ابن تیمیه شروع به ناسزاگویی می کند... تا این که می گوید:

۳۷۸. او به نام علامه حلی اشاره دارد؛ زیرا نام ایشان «حسن بن یوسف المطهر» است که به گفته صفدی و ابن تغری بردی

و دیگران، ابن تیمیه ایشان را «ابن المنجس» نامیده بود.

۳۷۹. این گونه کتابش حجیم و بزرگ شده است!!

۳۸۰. شاهد ما این جاست. البته گوشه ای از دشنام ها و ناسزاگویی های ابن تیمیه در آن صفحات را در بخشی خاص ذکر

نمودیم.

«ابومعاویه گفت: از اعمش شنیدم که گفت: این مردم را در حالی درك نمودم که جز کذاب و دروغ گو بر آنان اطلاق نمی شد. مقصود او یاران مغیره بن سعید است.» (۳۸۱)

چه ربطی بین «علاّمه» و «پیشینیان او» که نام برد و «یاران مغیره بن سعید» ملعون وجود دارد؟

آن گاه بعد از کلامی می گوید:

«و به همین دلیل شافعی — همان گونه که ابوحنیفه و یارانش گفته اند — گفته است که شهادت کسانی را که به دروغ شناخته شده اند مانند خطابیّه نمی پذیرد.» (۳۸۲)

و چه ربطی بین «علاّمه» و «پیشینیان او» که این فصل را با آن آغاز کرد و «خطابیّه» وجود دارد؟!

علاّمه حلّی رحمه الله می نویسد:

«امامیه مذهب خود را از امامان دوازده گانه که به فضل، علم، زهد و پرهیزگاری مشهور بوده اند، دریافت نموده اند ... نخستین آنان علی بن ابی طالب علیهما السلام است ...».

آن گاه علاّمه به همین صورت تا دوازدهمین امام آنان علیهم الصلاة والسلام را می شمارد. بنابراین، منظور او شیعیان دوازده امامی است.

ابن تیمیه در پاسخ می گوید:

«دانسته شد که شیعیان در مسائلی مانند امامت، صفات خدا، قدر و دیگر مسائل اصول دینشان، اختلافات فراوانی دارند، با این وجود کدام يك از این دیدگاه ها را از امام معصوم خود دریافت نموده اند. حتی در مسائل مربوط به امامت نیز اختلاف و پریشانی سخن آنان روشن شد. برخی از اختلافات آنان در زمینه وجود نصّ بر امام بعدی و امام منتظر گذشت ...».

سپس ابن تیمیه سخنانی را از فرقه هایی غیر از دوازده امامی ارائه می نماید و در نتیجه گیری می گوید: «سخن آنان در این که دیدگاه هایشان را از معصوم می گیرند باطل شد.» (۳۸۳)

آیا این گونه سخن علاّمه و شیعیان باطل می شود؟!

۳۸۱. منهاج السنّة: ۱ / ۵۷ - ۶۱.

۳۸۲. همان: ۱ / ۶۲.

۳۸۳. همان: ۴ / ۱۷ - ۱۸.

«معارضه» یکی از روش های مناظره است که دانشمندان در پژوهش ها و استدلال های خود از آن بهره می برند. ابن تیمیه در کتابش فراوان از این روش استفاده نموده است؛ او در جایی از کتاب خود تصریح می کند:

«اگر یهودیان و مسیحیان نیز بخواهند تنها در نبوت محمد خدشه وارد کنند بدون این که در نبوت موسی و عیسی خدشه وارد شود، این اشکال بر آنان نیز وارد می شود، زیرا هر سؤال و اشکالی که فرد کتابی بر نبوت محمد وارد کند همان اشکال به شکل بزرگ تر بر نبوت موسی و عیسی وارد می شود.

به همین شکل هر اشکالی که رافضه بر امامت خلفای سه گانه وارد کنند، بزرگ تر از آن بر امامت علی وارد خواهد شد.

هم چنین هر اشکالی که فیلسوفان بر ادیان مختلف وارد کنند، بزرگ تر از آن بر خودشان وارد است.

بدین گونه هر گاه گروهی که از حق دورترند، اشکالی بر گروهی که به حق نزدیک ترند وارد کنند، بزرگ تر از آن اشکال بر خودشان وارد خواهد بود.

و از روش های نیکویی که در مناظره با این مرد می توان از آن بهره برد این است که از همان نوع اشکال را بر پیروان حق وارد می کند؛ بلکه غلیظ تر و شدیدتر از آن، بر خود او وارد می شود، زیرا «معارضه» مفید است؛ در این صورت، اگر پاسخ این اشکال را می دانست، پاسخ اشکالی که بر اهل حق نیز روشن می شود. اگر در مقام پاسخ در حیرت فرورفت و ناتوان ماند، شر او دفع می شود و به او گفته می شود: هر پاسخی که به این اشکال دادی، پاسخ ما هم به اشکال تو همان خواهد بود».^(۳۸۴)

قاعده معارضه در گفت و گو

بدیهی است که قاعده «معارضه» این است که «از همان جنس اشکالی که وارد می کند بر خود او وارد شود»؛ البته از کسی که نزد طرفین مقبول باشد و یا حداقل نزد کسی که بر او اشکال وارد می شود مقبول باشد ... در غیر این صورت چگونه او با سخن کسی که اصل مذهبش را قبول ندارد، محکوم می شود؟

از همین روی هیچ جا مشاهده نمی‌کنیم که علامه حلی از غیر از کتاب های مورد استناد اهل سنت؛ مانند صحاح و کتاب های دیگر، بر اهل سنت اشکال وارد کند

علامه در کتاب خود هرگز به سخنان «شیعیان دوازده امامی» برای اشکال به اهل سنت استناد نکرده است؛ چه رسد به سخنان دیگر فرقه های شیعه که نه شیعیان و نه سنی ها آنان را نمی‌پذیرند. کوتاه سخن این که علامه به قواعد معارضه در مناظره و گفت و گو پایبند است.

ولی ابن تیمیه ... نه ... در ادامه این امر روشن می‌شود:

معارضه دیدگاه شیعیان دوازده امامی با استفاده از دیدگاه اهل سنت

معارضه دیدگاه شیعه دوازده امامی با استفاده از دیدگاه اهل سنت در کتاب *منهاج السنه* به صورت فراوان آمده است:

ابن تیمیه در بررسی ادعای نص بر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام یا ابوبکر چنین می‌گوید:

«ادعای اهل سنت بر وجود نص آشکار یا پنهان بر خلافت ابوبکر، به مراتب از ادعای شیعیان در مورد وجود نص بر خلافت علی قوی تر و روشن تر است».^(۳۸۵)

گویا این مرد نمی‌فهمد که ادعای علامه حلی این است که در کتاب های اهل سنت نص بر خلافت علی وجود دارد، ولی در مقابل، اهل سنت بر امامت ابوبکر در کتاب های شیعیان دوازده امامی دلیلی ندارند ... با این وجود به طور کلی معارضه ای

وجود ندارد؛ چه رسد به این که دیدگاه اهل سنت از دیدگاه شیعیان برتر باشد؟

و از این گذشته، شیعیان آنچه اهل سنت به عنوان نص بر خلافت ابوبکر می‌دانند، اعتباری قائل نیستند؛ چه رسد به این که این نصوص بیش تر و روشن تر باشد.

از طرف دیگر، حتی بر اساس قواعد پذیرفته شده نزد اهل سنت و دیدگاه های آنان، این نصوص هم از جهت سند و هم از جهت دلالت اشکالاتی دارند.

از جمله موارد سخن او در داستان انگشتربخشی امیر مؤمنان علی علیه السلام در نماز است، ابن تیمیه در معارضه با حدیث نزول آیه مبارکه ولایت به روایت بخاری و مسلم استناد می‌کند ... متن سخن ابن تیمیه چنین است:

«روشن است که صحابه نیز در زمان نیاز در راه خدا انفاق کرده اند؛ انفاق هایی که از جهت ارزش و فایده بسی بالاتر از بخشش يك انگشتر به فقیری بوده است، در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: هیچ مالی به اندازه مال ابوبکر به من فایده نرساند...» (۳۸۶)

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت: حدیثی را که شیعیان امامیه استناد می کنند هر دو طرف قبول دارند و امامیه آن را از بسیاری از کتاب های عالمان مورد اعتماد اهل سنت نقل می کنند؛ پس چگونه این حدیث می تواند به وسیله چیزی که امامیه آن را قبول ندارند، در تعارض باشد؛ بلکه به طور کلی چنین معارضه ای بی اساس است؟

از همین قبیل است مخالفت های عایشه با خدا و پیامبرش که ابن تیمیه ادعا می کند با روایتی که در مورد خواستگاری امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابوجهل نقل می کنند، معارض است. (۳۸۷)

قضیه های مربوط به عایشه، به حد درایت رسیده؛ در حالی که — همان گونه که در محلش دانسته شد — داستان خواستگاری از دختر ابوجهل، داستانی ساختگی است که توسط برخی دشمنان امیر مؤمنان علی و صدیقه طاهره علیهما السلام جعل شده است.

مورد دیگر، اعتراض برخی از اصحاب به وصیت ابوبکر برای خلافت عمر است که ابن تیمیه به عنوان معارض، اعتراض برخی از اصحاب را به فرماندهی زید بن حارثه ذکر می کند. (۳۸۸)

گویا این مرد نمی داند که اعتراض به فرماندهی زید، اعتراض به خدا و پیامبر بود؛ ولی اعتراض به کار ابوبکر را هیچ کس نافرمانی در برابر خدا و پیامبرش به شمار نمی آورد، مگر کم عقلی که نمی فهمد چه می گوید.

مورد دیگر روایت نزول سوره «هل أتى» در شأن اهل بیت علیهم السلام است که در آن نام «فضه» خادم اهل بیت آمده است. ابن تیمیه این روایت را با روایتی معارض می داند که در آن

۳۸۶. همان: ۷ / ۲۲.

۳۸۷. همان: ۴ / ۳۱۵.

۳۸۸. همان: ۶ / ۳۵۰.

حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله خادم خواستند و پیامبر به جای خادم به آنان تسبیحات آموختند. (۳۸۹)

گویا این بیچاره نمی فهمد که این دو واقعه در دو زمان مختلف اتفاق افتاده است!!

نمونه دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

الحسن والحسین سیّدَا شباب أهل الجنّة;

حسن و حسین سرور جوانان بهشتی هستند.

این حدیث را شیعه و سنی قبول دارند، ولی ابن تیمیه در معارضه با آن روایتی را می آورد که تنها برخی از اهل سنت نقل کرده اند و در آن روایت آمده: «ابوبکر و عمر سیّدَا كهول أهل الجنّة; ابوبکر و عمر سرور سالخوردهگان بهشتی هستند».

روشن است که این معارضه باطل و بی اعتبار است. افزون بر آن همان طور که در رساله ای با عنوان *الأحادیث المقلوبة* بیان نموده ایم، روایت یادشده از جهت سند نیز بی اعتبار است ... (۳۹۰)

معارضه دیدگاه شیعیان دوازده امامی با استفاده از دیدگاه دیگر فرقه های شیعه

موارد فراوانی در کتاب ابن تیمیه وجود دارد که در آن ها دیدگاه شیعه دوازده امامی را با دیدگاه دیگر فرقه ها معارض می داند. اینك تنها برخی از آن ها را بیان می کنیم:

علامه حلی رحمه الله فصل چهارم را با عنوان اثبات امامت دیگر امامان دوازده گانه مطرح می کند و می نویسد: ما برای این امر راه هایی داریم که یکی از آن ها وجود نصی است که شیعیان آن را نسل به نسل در سرزمین های مختلف و دور از هم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده اند. و آن این که پیامبر به امام حسین علیه السلام فرمود:

هذا إمام، ابن إمام، أخو إمام، أبو أئمة تسعة ... (۳۹۱)

این امام است و فرزند امام و برادر امام و پدر ئه امام ...

بنابراین، علامه رحمه الله بر امامت دوازده گانه امامان به نصوص و سخنان آشکاری استدلال می کند که معتقدان به امامت آنان، آن را نسل به نسل به ارث برده اند ... و یکی از آن نصوص را ذکر می کند.

۳۸۹. همان: ۷ / ۱۸۳.

۳۹۰. این کتاب با عنوان *احادیث واژگونه* در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی شماره ۱۵ از همین نگارنده چاپ شده است.

۳۹۱. *منهاج السنة*: ۸ / ۲۴۷.

ولی ابن تیمیه در معارضه با این دلیل، قول زیدیان را که تنها امامت چهار تن از آنان را پذیرفته اند و قول اسماعیلیان را که تنها امامت شش تن را پذیرفته اند، مطرح می کند و می گوید:

«به چند شکل می توان به او پاسخ داد:

نخست آن که گفته شود: در مرحله نخست این دروغی علیه شیعیان است؛ زیرا جز گروهی از آنان این روایت را نقل نمی کنند و دیگر فرقه های شیعه این را تکذیب می کنند. تمام زیدی ها که عاقل ترین، داناترین و بهترین فرقه شیعیان هستند و هم چنین همه اسماعیلیان، این روایت را تکذیب می کنند.

هم چنین دیگر فرقه های شیعه نیز این را تکذیب می کنند، مگر دوازده امامی ها که يك فرقه از فرقه های هفتادگانه شیعی هستند.

خلاصه این که شیعیان فرقه های متعددی دارند و فرقه های بزرگ شیعه بیش از بیست فرقه است که همه این را تکذیب می کنند مگر يك فرقه، بنابراین، کجا شیعیان بر امامت امامان دوازده گانه تواتر دارند؟

دوم آن که گفته شود: این نص با نصوصی که غیر شیعیان دوازده امامی نقل نموده اند معارض است؛ مانند کسانی که به امامت هر دوازده امام معتقد نیستند و هم چنین مانند روایتی که راوندیه نقل نموده اند که هر يك از آنان ادعای وجود نص بر مدعای خود را دارند...» (۳۹۲)

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت: علامه راه شیعیان دوازده امامی را برای اثبات امامت سایر امامان دوازده گانه بیان نموده اند و ابن تیمیه می توانست بر این راه از جهت سند و یا دلالت اشکال کند، نه این که دیدگاه کسانی را مطرح کند که او و علامه حلی هیچ يك از آنان را قبول ندارند.

ابن تیمیه پا را فراتر گذاشته و در معارضه، دیدگاه عباسیان را مطرح می کند؛ در حالی که این دیدگاه نزد شیعه و سنی پذیرفتنی نیست. ابن تیمیه در پایان سخن خود می گوید:

«غرض این که این جا دیدگاه رافضی ها با دیدگاه دیگران در تعارض است، زیرا ادّعی آنان بر وجود نص بر امامت علی مانند ادّعی عباسیان در مورد وجود نص بر عباس است و هر دو ضرورتاً باطل و بی اساس است...» (۳۹۳)

معارضه استدلال های امامیه با استفاده از بافته های ناصبی ها

در کتاب ابن تیمیه موارد فراوانی از معارضه استدلال های امامیه با بافته های ناصبی ها وجود دارد.

برای نمونه او ادّعا می کند بین روایاتی که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام را مدح نموده و روایاتی که قاتل آن حضرت را مذمت می کند و بین سخن ناصبی ها که می گفتند: حسین خارجی بود، تعارض وجود دارد. متن سخن ابن تیمیه با علامه چنین است:

«روایتی که او نقل نمود و این سخن او که قاتل حسین در تابوتی از آتش است ... از روایاتی است که دروغ پردازان آن را نقل نموده اند ... این غلو و زیاده روی بی مورد در مقابل غلو و زیاده روی ناصبی ها قرار می گیرد که گمان می کنند حسین خارجی بوده و قتلش جایز بوده است؛ به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده اند: هر کس نزد شما آمد و شما را به شورش امر نمود و خواست اتحاد شما را به هم بزند، گردن او را با شمشیر بزنید، هر که می خواهد باشد. این روایت را مسلم نقل نموده است.

اهل سنت و جماعت زیاده روی هر دو دسته را رد می کنند...» (۳۹۴)

بنابراین، از نظر ابن تیمیه این معارضه صحیح است، او باور به این که قاتل امام حسین علیه السلام به دوزخ می رود را غلو می داند، بلکه او دیدگاه ناصبی ها را ترجیح می دهد، او هر چند از این که اعتقاد خود را به طور صریح بیان نماید شرم می کند، ولی در کلام او اشاره ای وجود دارد، زیرا او حدیث عذاب شدن قاتل امام حسین علیه السلام را دروغ قلمداد می کند، اما روایت امر به قتل کسی که علیه حکومت یزید قیام کند را قبول دارد، چون در صحیح مسلم آمده است، و این، همان دیدگاه نواصب است. گرچه به اهل سنت و جماعت این گونه نسبت داده که زیاده روی هر دو گروه را قبول ندارند!!

هم چنین در مورد فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که ابن تیمیه از مناقشه در سند، دلالت و استفاده از راه های متداول علمی ناتوان می شود، یاهه گویی های ناصبی ها و خوارج را به عنوان معارض ذکر می کند و به جای این که روایات جعلی را که برای خلفای خود جعل نموده اند به عنوان معارض ذکر کند، سخنان باطل و بی پایه ناصبی ها را در مورد اصل ایمان امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام و عدالت آنان و ... را مطرح می کند ... بنابراین، منظور او از «معارضه به امری شدیدتر و غلیظ تر» که پیش تر نقل شد، همین است!!

علامه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام می گوید: «گروهی ادعا کردند که او پروردگار است و آن حضرت آنان را به قتل رساند».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «اگر به واقع بتوان گفت: ادعای خدا بودن در مورد او به خاطر قوت شبهه بوده، می توان گفت: ادعای کافر بودن او نیز به خاطر قوت شبهه بوده است و نیز می توان گفت: گناهانی از او سر زد که سبب شد خوارج او را کافر بدانند».^(۳۹۵)

هم چنین ابن تیمیه می گوید: «اگر ناصبی های خوارج و غیر آنان از معتزلیان، مروانیان و دیگران که علی را کافر یا فاسق می دانند و یا در عدالت او شك می کنند از شما بپرسند: چه دلیلی بر ایمان علی، امامت و عدالت او وجود دارد؟ هیچ دلیلی نخواهید داشت ...» تا آن جا که می گوید: «آنان و دیگران در مورد امامت علی با شما اختلاف و درگیری دارند، حال اگر شما به وسیله نص ادعایی خود بخواهید دلیل اقامه کنید، آنان نیز به نص هایی که در مورد ابوبکر و بلکه عباس ادعا می کنند، با شما معارضه می نمایند و هر کس که با حدیث آشنایی داشته باشد، هیچ شکی نمی کند که نصوص ادعایی آنان شایستگی

بیش تری برای قبول و باور دارند ...».^(۳۹۶)

هم چنین ابن تیمیه در دفاع از معاویه می گوید:

«دلیل مدعیان ارتداد معاویه، عثمان، ابوبکر و عمر رضی الله عنهم، از دلیل مدعیان ارتداد علی روشن تر نیست، بنابراین، اگر مدعی ارتداد علی دروغگو باشد، دروغ مدعی ارتداد آنان آشکارتر

است، زیرا دلیل بقای ایمان آنان بسی روشن تر است و شبهه خوارج بسی روشن تر از شبهه رافضه است». (۳۹۷)

علامه حلی به حدیث حافظ ابونعیم اصفهانی از ابن عباس در ذیل آیه مبارکه:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛ (۳۹۸)

بی گمان آنان که ایمان آورده اند و کردارهایی شایسته کرده اند، بهترین آفریدگانند؛

استدلال می کند. ابن تیمیه می گوید: «این حدیث معارض است با سخن کسی که می گوید:

منظور از (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)، ناصبی هایی هم چون خوارج و دیگران هستند.

هم چنین می گویند: هر کس علی را به عنوان مولا بپذیرد، کافر و مرتد است که در نتیجه در

زمره کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند داخل نمی شود. آنان به این آیه استدلال

می کنند که می فرماید:

(وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)؛ (۳۹۹)

و کسانی که بنابر آنچه خدا فرو فرستاده، داوری نکنند همان کافران هستند.

آنان می گویند: هر کس مردم را در دین خدا داور قرار دهد، به غیر چیزی که خدا نازل کرده

حکم نموده و در نتیجه کافر است و هر کس کافر را به عنوان مولا بپذیرد او نیز کافر است با توجه

به آیه ای که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ)؛ (۴۰۰)

و هر کس از شما آنان را دوست بگیرد از آنان است.

سپس ابن تیمیه می گوید: «هرچند بدون شك این استدلال خوارج و مانند آن باطل است، ولی

استدلال های رافضی ها باطل تر است و خوارج عاقل تر، راستگوتر و پیروی آنان از حق بیش تر

از رافضی هاست...». (۴۰۱)

علامه حلی در چهلمین آیه ای که می آورد (۴۰۲) به روایاتی که در کتاب های تفسیر اهل سنت

آمده، استناد می کند که این آیه در فضل امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است.

۳۹۷. همان: ۴ / ۵۱۳.

۳۹۸. سوره بینه، آیه ۷.

۳۹۹. سوره مائده، آیه ۴۷.

۴۰۰. سوره مائده، آیه ۵۱.

۴۰۱. منهاج السنة: ۷ / ۲۵۹ - ۲۶۰.

۴۰۲. سوره تحریم، آیه ۴.

ابن تیمیه در پاسخ به این سخن با جسارت چنین می گوید: خدای متعال می فرماید:

(فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ)؛^(۴۰۳)

بس با پیشوایان کفر بجنگید.

خوارج این آیه را این گونه تفسیر می کنند که منظور از پیشوایان کفر حسن و حسین هستند». وی در ادامه می گوید:

«همه این ها باطل است، ولی منظور این است که خوارج با استدلال هایی نظیر استدلال های رافضی ها با آنان معارضه می کنند و هر دلیلی که بر فساد استدلال آنان آورده شود، شامل استدلال دیگری نیز می شود و از این راه باطل بودن دیدگاه هر دو طرف دانسته می شود».^(۴۰۴)

۳. نظیر آوردن و مقایسه نادرست

یکی دیگر از روش های ابن تیمیه نظیر آوردن و مقایسه نادرست است ... البته اگر او به شکل صحیح و بر اساس قواعد آن، از این شیوه بهره می برد اشکالی وجود نداشت ... ولی ...! اینک برخی از موارد ذکر می شود:

ابن تیمیه برای دفاع از ابوبکر که فاطمه زهرا علیها السلام را از ارث پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله بازداشت می گوید:

«فاطمه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه وآله مالی درخواست نمود، ولی ایشان به او چیزی نداد، در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده علی رضی الله عنه می گوید: فاطمه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و از او خادمی خواست، ولی پیامبر به او خادمی نداد و به جای آن به آنان تسبیحات را آموخت.

اگر جایز است که فاطمه از پیامبر چیزی بخواهد و پیامبر به او ندهد و واجب نباشد که او بدهد، جایز است که از ابوبکر نیز درخواست کند ...».^(۴۰۵)

منظور ابن تیمیه این است که بنابراین، ابوبکر حق داشت که هدیه و ارث فاطمه علیها السلام را به او ندهد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او خادم نداد !!!...

۴۰۳. سوره توبه، آیه ۹.

۴۰۴. منهاج السنه: ۷ / ۲۹۷.

۴۰۵. همان: ۴ / ۲۴۶ - ۲۴۷.

به راستی آیا این مرد نمی داند که حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر مال و حقی را خواست که در کتاب و سنت برای او ثابت بود؟ این چه ربطی به خادم خواستن آن بانوی بزرگوار دارد؟! به یقین حرام بود که ابوبکر بر مال حضرت زهرا سلام الله علیها سیطره یابد و بر او واجب بود که آن را در اولین لحظه به آن حضرت برگرداند.

در قضیه خادم خواستن از پیامبر، ایشان چنین تشخیص داد که یاد دادن تسبیحات به حضرت زهرا علیها السلام در آن زمان بهتر از دادن خادم به ایشان است، این دو چه ربطی به هم دارند؟ ابن تیمیه از طلحه و زبیر و رفتار آن ها در خارج کردن عایشه از مکه و بردن او به سوی بصره، و در دفاع از یزید، بنی امیه و پیروان آنان می گوید:

«اگر عیب جویی بگویند: شما می گویند: هنگامی که حسین کشته شد خاندانش به اسارت برده شدند، باید گفت: این، مثل همان رفتاری است که با عایشه صورت گرفت؛ یعنی بر او چیره شدند، به خانه اش باز گردانده شد و به او خسارتی پرداخت شد؛ به همین صورت است خاندان حسین که به آنان چیره شدند و آنان به سوی خانواده خود بازگردانده شدند و به آنان خسارت داده شد.

حال اگر این رفتاری که با آنان صورت گرفت، اسارت و حرمت شکنی به پیامبر بود، عایشه نیز به اسارت برده شد و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او حفظ نشد.

آنان عیب جویی می نمایند و گمان می کنند که یکی از اهل شام خواست فاطمه بنت الحسین را به کنیزی ببرد، او گفت: نه به خدا سوگند، چنین کاری نمی کنی مگر این که به دین ما کافر بشوی. اگر این اتفاق می افتاد، واقعاً چنین بود. بنابراین، کسانی که از علی رضی الله عنه خواستند که اهل جمل و صفین را که با آنان جنگیدند به اسارت ببرند و اموال و دارایی آن ها را به غنیمت ببرند گناهشان از آنان بزرگ تر بود و اگر عایشه و غیر او را اسیر می کردند نیز چنین بود...» (۴۰۶)

خوانندگان گرامی! روح اموی موجود در این گفتار ابن تیمیه را ملاحظه کنید و بر اساس

احکام شریعت دآوری نمایید!!

۴. نقضی که وارد نیست

نقض کردن نیز از شیوه هایی است که ابن تیمیه استفاده می کند. ما چند مورد از این قبیل را ذکر می کنیم و از خوانندگان تقاضا داریم که با دقت آن ها را بررسی نمایند و بر اساس دین و دانش درباره آن ها داوری کنند:

ابن تیمیه در دفاع از طلحه و زبیر نسبت به بردن عایشه به جنگ بصره، می گوید: «غرض این است که اشکالی که به طلحه و زبیر وارد می کنند به شکل بزرگ تر بر علی وارد است و اگر در پاسخ بگویند که علی به اجتهاد خود عمل کرده و به این نتیجه رسیده که او نسبت به طلحه و زبیر حقانیت بیش تری دارد، به آنان پاسخ داده می شود: بله درست است، ولی طلحه و زبیر نیز به اجتهاد خود عمل کردند ...»

و اگر بگویند: طلحه و زبیر، علی را مجبور کردند که چنین تصمیمی بگیرد، زیرا آن دو عایشه را آوردند و در نتیجه کاری که علی در حق عایشه کرد، بر گردن آن دو نفر است؛ در پاسخ به آنان گفته می شود: معاویه نیز ناگزیر شد عمار را بکشد. هنگامی که به معاویه گفته شد: عمار کشته شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرموده بود:

تقتلك الفئة الباغية;

گروهی طغیان گر تو را خواهند کشت.

معاویه در پاسخ گفت: مگر ما عمار را کشتیم؟ کسانی عمار را کشتند که او را به این جا آوردند و در معرض شمشیرهای ما قرار دادند.

اگر این استدلال معاویه پذیرفتنی نیست، پس استدلال کسانی که می گویند: توهینی که سپاه علی به عایشه نمودند و چیرگی آنان بر او به گردن طلحه و زبیر است، قابل پذیرش نخواهد بود و اگر استدلال آنان پذیرفته باشد، استدلال معاویه نیز پذیرفته خواهد بود.» (۴۰۷)

به راستی آیا روش نقض کردن این گونه است؟

آیا از شروط نقض آوردن این نیست که دو امر متناقض از همه جهات مانند هم باشند؟ در مورد عایشه باید گفت که شکی نیست که طلحه و زبیر او را به جنگ امیر مؤمنان علی علیه السلام بردند و بعد از این که سپاه آنان شکست خورد و مردم از اطراف کجاوه عایشه متفرق شدند، امیر مؤمنان علی علیه السلام برادر عایشه محمد را — که ابن تیمیه می گوید: عایشه او را

لعنت نمود و به همین سبب در مصر سوزانده شد^(۴۰۸) — به نزد او فرستاد و با احترام به خانه اش بردند.

حال پرسش این است که امیر مؤمنان علی علیه السلام چه اشتباهی انجام داد؟

چه ستمی از امیر مؤمنان علی علیه السلام به عایشه رسید؟

ولی عمار با پای خودش و به واسطه دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله و قولی که به او داده بود، به جنگ قاسطان رفت. در مقابل، معاویه و عمروعاص و سپاهیانشان عمار را می شناختند و از این حدیث آگاهی داشتند، ولی با این حال او را به آن شکل فجیع به قتل رساندند. کوتاه سخن این که: استدلال معاویه پذیرفتنی نیست و استدلال کسانی که می گویند: طلحه و زبیر عایشه را به جنگ بردند، پذیرفته می شود ... و هر فرقه ای که این را انکار کند، لجاجت در برابر حقیقت می کند.

هم چنین ابن تیمیه از ابوبکر نیز دفاع می کند؛ همان ابوبکری که اجرای حدود الاهی را نادیده گرفت، خالد بن ولید را قصاص نکرد و بر او حد جاری نساخت، در حالی که مالک بن نویره را که مسلمان بود، به قتل رسانده بود و در همان شب با زن او همبستر شده بود، ابن تیمیه در دفاع از ابوبکر می گوید:

«اگر قصاص نکردن قاتل يك انسان بی گناه، عیبی برای پیشوایان به شمار می آید، این از بزرگ ترین استدلال های پیروان عثمان علیه علی خواهد بود ... علی نیز قاتلان عثمان را قصاص نکرد ...».

او در ادامه می گوید:

«این که شیعیان در این قضیه کوچک بر ابوبکر خرده می گیرند و به علی در واقعه ای بسیار بزرگ تر هیچ اشکالی وارد نمی کنند به خاطر شدت نادانی و تناقض گویی آنان است ...»^(۴۰۹)

روشن است که کشته شدن عثمان بن عفان به دست مسلمانان علل گوناگونی داشت که از جمله آن ها این بود که عثمان حدود الاهی را نادیده می گرفت و احکام خدا را تغییر می داد.

اگر ابوبکر حدود و احکام الاهی را در داستان خالد و مالک نادیده نمی گرفت، این کارها نیز از عثمان صادر نمی شد که در نتیجه آن مسلمانان بر او خشمگین شوند و او را به قتل برسانند!!

۴۰۸. همان: ۴ / ۳۵۵.

۴۰۹. همان: ۵ / ۵۱۴ - ۵۱۵.

به راستی چقدر فرق است بین زمان ابوبکر و زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام؟!

آیا به امیر مؤمنان فرصت قصاص قاتلان عثمان فراهم شد؟

از طرفی امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت به کار قاتلان عثمان اعلام بیزاری کرد،

ولی در مقابل ابوبکر از خالد دفاع کرد و برای او عذرتراشی نمود!

از طرفی دیگر امیر مؤمنان مردم را به آرامش و استقرار دعوت می کرد تا بتواند به وظایف

خود بپردازد؛ ولی وقتی حکومت معاویه مستقر شد و بعد از صلح با امام حسن علیه السلام بر همه امت

اسلامی چیره شد، چه دلیلی داشت که قاتلان عثمان را قصاص نکرد؟ ... این موضوع به گونه

شگفت انگیز است که حتی خود ابن تیمیه نیز از آن تعجب کرده است.^(۴۱۰)

علامه حلی رحمه الله درباره ابوبکر می گوید: «او با پیامبر در قضیه ارث دخترش و گرفتن

فدک از او، مخالفت کرد».

ابن تیمیه در نقض سخن علامه می گوید:

«اگر کسی بر علی اشکال کند که مال ابن عباس و افراد دیگری از بنی هاشم را به آنان نداد

تا جایی که ابن عباس برخی از اموال بصره را دزدید و با خود برد، تنها پاسخی که می توان به او

داد این است که علی امامی عادل و به دنبال حق بود و نمی توان در این امر او را متهم نمود.

همین پاسخ به شکل بهتر و شایسته تر در حق ابوبکر نیز صادق است».^(۴۱۱)

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت: چه مالی بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام به ابن عباس و افراد

دیگر بنی هاشم باید می داد و نداد؟

از طرفی، این که ابن عباس اموال بصره را دزدیده باشد نیز باید ثابت شود و محل خدشه

است.

حتی اگر بپذیریم که امیر مؤمنان علی علیه السلام اموال ابن عباس را به وی نداد، مقایسه آن با

کار ابوبکر در حق فاطمه زهرا علیها السلام قیاس مع الفارق است، زیرا فاطمه زهرا علیها السلام از

هدیه ای که به او شده بود و سپس از ارثش از پیامبر صلی الله علیه وآله که بر اساس کتاب و سنت در

حق او ثابت بود، محروم شد ... آیا ابن عباس نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام ارثی داشت؟

۵. تکذیب حقایق

۴۱۰. همان: ۴ / ۴۰۸.

۴۱۱. همان: ۵ / ۵۲۱.

تکذیب، نخستین و بیش‌ترین و در عین حال سخیف‌ترین و سست‌ترین چیزی است که ابن تیمیه در مباحث خود به آن چنگ می‌زند

ابن تیمیه بیش‌تر فضیلت‌های امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام را تکذیب می‌کند. وی در مورد آیاتی که در شأن علی و اهل بیت نازل شده واقعیت را تکذیب و انکار نموده و حتی ادعای اجماع بر کذب بودن آن‌ها می‌کند:

— نازل شدن آیه (وَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ) ^(۴۱۲) درباره علی، «به اتفاق اهل دانش حدیثی جعلی و ساختگی است».

— نازل شدن آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...) ^(۴۱۳) درباره علی، «به اجماع و اتفاق نظر دانشمندان نقل حدیث، دروغ است».

— نازل شدن آیه (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...) ^(۴۱۴) درباره علی، «دروغ است».

— نازل شدن آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ^(۴۱۵) درباره علی، «به اتفاق آگاهان به دانش حدیث دروغ است. پس تکذیب و رد کردن آن لازم است».

— نازل شدن آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) ^(۴۱۶) درباره علی: «به اتفاق دانشمندان و آگاهان به دانش حدیث، دروغ و جعلی است».

— نازل شدن سوره «هل أتى» درباره اهل بیت علیهم‌السلام در روایاتی آمده، «این روایات به اتفاق آگاهان به دانش حدیث دروغ و جعلی هستند».

به همین صورت ابن تیمیه، آیات دیگری که در شأن اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده تکذیب می‌کند

هم‌چنین ابن تیمیه درباره احادیثی که در مورد امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده چنین رفتار می‌کند و می‌گوید:

— حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها»، «از روایات جعلی شمرده می‌شود ... و دروغ بودن آن با توجه به متن آن دانسته می‌شود».

۴۱۲. سوره حاقه، آیه ۱۲.

۴۱۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴۱۴. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

۴۱۵. سوره رعد، آیه ۷.

۴۱۶. سوره بینه، آیه ۷.

- حدیث: «أفضاكم علي»، «ثابت نشده است».
- حدیث: «علي مع الحق والحق مع علي»، «قطعاً دروغ است».
- حدیث «مؤاخات»، «باطل و جعلی است».
- حدیث «اشباه»، «دروغ و جعلی است».
- حدیث «هو ولي كل مؤمن بعدي»، «دروغی است که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بسته شده است».
- حدیث «انذار»، «نزد آگاهان به دانش حدیث دروغ است».
- حدیث «هذا فاروق أمتي»، «دروغ است».
- حدیث «مثل أهل بيتي كسفينة نوح...»، «هیچ سند صحیح و یا ضعیفی برای آن پیدا نشده است...».
- حدیث «طیر»، «نزد آگاهان به دانش و حقایق روایات، از روایات دروغ و جعلی است».
- و به همین صورت ...
- همه کارهایی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ ها و جنگ هایی که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده، دروغ هستند.
- فرمان پیامبر به امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره جنگ با ناکثان، قاسطان و مارقان بعد از وفات پیامبر، «جعلی است».
- ابن تیمیه تنها در حادثه های مربوط به حضرت زهرا سلام الله علیها جمله «این دروغ است» و مانند آن را ۱۶ بار تکرار کرده است.
- حدیث «إن فاطمة أحصنت...»، «به اتفاق نظر آگاهان به دانش حدیث دروغ است».
- حدیث «إن الله يغضب لغضبك...»، «دروغ است».
- ابن تیمیه هرچه را که درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل شده تکذیب کرده است ...
- روایت نامیده شدن امام علی بن الحسین علیهما السلام به «زین العابدین»، «بی پایه است».
- روایت نامیده شدن امام محمد بن علی علیهما السلام به «باقر»، «روایتی جعلی است».
- روایت توبه بشر حافی به دست «امام کاظم علیه السلام»، «از داستان های دروغ است».
- روایتی که می گوید: معروف کرخی خادم امام رضا علیه السلام بوده و به دست ایشان مسلمان شده، «دروغ است».

— داستان امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم، «از داستان های دروغ است».
— داستان امام هادی علیه السلام و نذر متوکل، «دروغ و یا نادانی است».
— این که امام حسن عسکری علیه السلام عالم و زاهد بوده و اهل سنت روایت کرده اند، «ادّعی محض و دروغی آشکار است».

— اعتقاد به امام مهدی علیه السلام «از حماقت های شیعیان است».
— بلکه حتی وجود «فضه» کنیز اهل بیت نیز «دروغ است».
بنابراین، چه چیزی درباره علی و اهل بیت علیهم السلام باقی می ماند که دروغ نباشد!!
در این جا دو تذکر لازم است:

نخست این که ابن تیمیه گاه به تکذیب نیز بسنده نمی کند، بلکه با تأکید می گوید: «این، روایت نشده است نه با سندی صحیح و نه با سندی ضعیف».

یا می گوید: «نه به سندی صحیح و نه ضعیف روایت نشده است».
دوم این که او گاه علاوه بر تکذیب، آن را به «اهل دانش»، «آگاهان به روایات» و «اجماع و اتفاق نظر» و مانند آن، نسبت می دهد

۶. انکار اموری که صحت آن ثابت شده است

فرا تر این که ابن تیمیه در کتاب خود حتی حقایق تاریخی ثابت را نیز انکار می کند ... و این، از بارزترین ویژگی های کتاب اوست و از روش هایی است که بیش تر از آن بهره برده است
به نظر می رسد یکی از روشن ترین نمونه های آن، این است که ابن تیمیه با اصرار و تأکید، بودن ابوبکر و عمر را در سپاه اسامه انکار می کند و ادّعا می نماید که حتّی يك نفر از سیره نویسان این را نقل نکرده اند؛ بلکه همه آنان بر نبودن آن دو در آن سپاه اتفاق نظر دارند؛ به ویژه ابوبکر

با این که قضیه به طور کامل عکس است و همه سیره نویسان اتفاق نظر دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر، عمر و دیگر بزرگان صحابه دستور داد که با سپاه اسامه حرکت کنند.
در جای خود در این زمینه، نص سخن حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری را ذکر نمودیم. (۴۱۷)

هم چنین در نمونه دیگر، ابن تیمیه وجود منافقان در بین مهاجران را انکار می کند،^(۴۱۸) در حالی که این انکار، مخالفت کردن با امری است که سوره های قرآن کریم و آیات آن بر آن دلالت دارند؛ به خصوص سوره مدثر که به اجماع و اتفاق نظر عالمان سوره مکی است البته این امر از مباحث بسیار تأثیرگذار است و در جای خود به تفصیل به آن پرداخته شده است.

ابن تیمیه پا را فراتر می گذارد و گاهی وجود برخی از اشخاص را در این عالم انکار می کند، برای نمونه او وجود دانشمند مدرس در مدرسه مستنصریه بغداد را که در باطن امامی بوده و وصیت کرده بود نزد امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام به خاک سپرده شود ... انکار می کند. ما این حقیقت تاریخی را در شرح *منهاج الكرامة* بیان نموده ایم.

۷. دروغ آشکار

ابن تیمیه چه فراوان در زمینه اعتقادات، سخنان و سایر امور بر امامان اهل بیت علیهم السلام دروغ بسته است

و هم چنین چه فراوان بر یاران و شیعیان آنان دروغ بسته است در گذشته بخشی از موارد از قبیل این امور بیان شد ... آن ها را تکرار نمی کنیم ابن تیمیه بر امامان و امامیه دروغ می بندد

او بر دشمنان آنان نیز هنگامی که می خواهد از آنان دفاع کند دروغ می بندد ... به عنوان نمونه در داستان ازدواج حجاج بن یوسف ثقفی با دختر عبدالله بن جعفر می گوید: «بنی امیه راضی به آن نبودند تا آن جا که او را از حجاج جدا کردند، چراکه آنان به بنی هاشم احترام می گذاشتند»^(۴۱۹)

این دروغ است ... زیرا از محمد بن ادریس شافعی در مورد این داستان چنین آمده است: «هنگامی که حجاج بن یوسف با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد، خالد بن یزید بن معاویه به عبدالملك بن مروان گفت: آیا اجازه دادی حجاج با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کند؟ عبدالملك گفت: بله، مگر چه اشکالی دارد؟ خالد گفت: به خدا، همه اش اشکال است.

۴۱۸. *منهاج السنة*: ۸ / ۴۴۹ و ۴۷۴.

۴۱۹. همان: ۴ / ۵۵۹.

عبدالملك پرسید: چگونه؟

خالد در پاسخ گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند از زمانی که با رمله دختر زبیر ازدواج نموده ام، کینه ای که از ابن زبیر داشتم از بین رفته است.

خالد می گوید: گویا عبدالملك خواب بود و این سخن او را بیدار کرد، از این رو برای حجّاج نامه نوشت و در آن نامه به وی دستور داد که همسرش را طلاق دهد. حجّاج نیز دختر عبدالله بن جعفر را طلاق داد.

ملاحظه می کنید که چقدر حقیقت امر با آنچه ابن تیمیه گفته، تفاوت دارد! این، تنها یکی از این موارد است و ما به آن بسنده می کنیم ...

۸. مغالطه های رسواکننده

ابن تیمیه گاه در مباحث خود به مغالطه پناه می برد. علامه حلّی می گوید: «اهل سنت تنها عایشه را اُمّ المؤمنین نامیدند و به غیر او چنین لقبی ندادند».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «این تهمتی است که بر همه روشن و آشکار است. نمی دانم آیا این مرد و امثالش به عمد دروغ می گویند یا این که خدا به سبب هواپرستی شدیدشان چشمان آن ها را کور کرده تا دروغ بودن این سخن بر آنان پوشیده بماند. خود رافضه به برخی از ناصبی ها اشکال می کنند که وقتی حسین به آنان گفت: آیا نمی دانید من فرزند فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم؟ گفتند: به خدا قسم، نمی دانیم.

این سخن را تنها کسی می گوید و نسب حسین را انکار می کند که به عمد دروغ بگوید و تهمت بزند» (۴۲۰).

این روایت کجاست؟ و چه کسی آن را نقل کرده است؟

بلکه طبق روایتی که ثابت است آنان به امام حسین علیه السلام پاسخ دادند:

آری، می دانیم تو فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی.

امام حسین علیه السلام از آنان پرسید:

فَلِمَ تَقَاتَلُونِي؟

پس چرا با من می جنگید؟

گفتند:

بغضاً منا لأبيك؛

به خاطر کینه ای که از پدرت داریم.

بلکه در کتاب های تاریخی آمده است که آنان به امام حسین علیه السلام این گونه خطاب می کردند: «ای پسر فاطمه». (۴۲۱)

هم چنین علامه حلی در مورد معاویه می گوید: «تعداد زیادی از بهترین صحابه را به قتل رسانید».

ابن تیمیه در پاسخ این سخن می گوید: «کشته شدگان از هر دو دسته بودند، آنان از این دسته کشتند و این دسته نیز از آنان کشتند...». (۴۲۲)

از این رو ابن تیمیه در این جا نیز مغالطه کرده است، زیرا سخن علامه مطلق است و تنها ناظر به جنگ و درگیری نیست ... چرا که بهترین صحابه ای را که معاویه در غیر جنگ کشته، تعداد زیادی هستند ...

در نمونه دیگر علامه برای اثبات امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه استدلال می کند: امام باید معصوم باشد و هیچ يك از اهل سنت برای پیشوایان خود ادّعی عصمت ندارند، در حالی که علی علیه السلام معصوم است. پس همو امام است.

ابن تیمیه در پاسخ می گوید:

این سخن آنان پذیرفته نیست که همه قبول داشته باشند تنها علی معصوم بوده است ... تعداد زیادی از پیروان بنی امیه و یا بیش تر آنان، معتقد بودند که امام نه حسابی دارد و نه عذاب می شود و خدا آنان را در اطاعتشان از امام بازخواست نمی کند، بلکه بر آنان واجب است که از امام در همه امور اطاعت کنند و خدا آنان را به این اطاعت فرمان داده و سخنان آنان در این مورد فراوان و روشن است ...». (۴۲۳)

پرسش این است که آیا معنای عصمت این است؟

۴۲۱. مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی: ۲ / ۳۸، وفات سال ۵۶۸.

۴۲۲. منهاج السنة: ۴ / ۴۶۷.

۴۲۳. همان: ۶ / ۴۳۰.

هم چنین ابن تیمیه در پاسخ این استدلال که امیر مؤمنان علی علیه السلام اولین مسلمان بود، می گوید:

«این که کسی در برابر هیچ بتی سجده نکرده باشد، فضیلتی است که همه کسانی که در دامن اسلام متولد می شوند در آن شریک هستند. از طرفی (پیشگامان نخستین) از این شخص برتر هستند، پس چگونه کسی که پایین تر است استحقاق این مقام را دارد، ولی کسی که بالاتر است شایستگی این مقام را ندارد؟» (۴۲۴)

سخن در این است که آیا امیر مؤمنان علی علیه السلام برتر است و یا دیگر صحابه و در رأس آن ها ابوبکر؟!

از این رو علامه حلی در صدد اثبات برتر بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ زیرا آن حضرت نخستین مسلمان بود و هرگز بر بتی سجده نکرد، در حالی که دیگر صحابه چنین فضیلتی نداشتند. با این وجود، چگونه ابن تیمیه سایر کسانی را که در دامن اسلام متولد می شوند در این فضیلت شریک امیر مؤمنان علی علیه السلام می داند؟

مورد دیگر این که علامه حلی می گوید: «در جنگ خیبر، پیروزی به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام به وقوع پیوست ...».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «خدا دروغ گویان را لعنت کند، کدام يك از دانشمندان حدیث این را نقل نموده اند؟ اسناد و صحت آن اسناد کجاست؟ این دروغ است؛ چراکه همه خیبر در يك روز فتح نشد، بلکه دژهای جداگانه ای بود که برخی از آن ها به زور و برخی با صلح فتح شدند ...» (۴۲۵).

کی علامه فرمود که خیبر تنها يك دژ بوده و در يك روز فتح شده است؟ آیا اصلاً بحث بر سر این است؟

۹. خارج شدن از بحث

ابن تیمیه گاهی برای رهایی از معضلی که دچار آن شده، مجبور می شود از چارچوب بحث خارج شده و وارد مسائل دیگر بشود

و چه بسا این گونه بحث ها صدها صفحه از کتابش را دربربگیرد.

از این قبیل است:

- مطرح کردن مسأله قدم عالم، که برای رد کردن دیدگاه فلاسفه صفحه های ۱۴۸ — ۴۴۶ از جلد اول را دربرگرفته است.
- مطرح کردن مسأله صفات باری و برای مناقشه دیدگاه کسانی که صفات را از خدا نفی می کنند. این مسأله صفحه های ۵۶۳ — ۵۸۱ از جلد دوم را دربرگرفته است.
- در مورد مطاعن و خدشه ها و ایرادهایی که بر افراد وارد می شود، که صفحه های ۸۳ — ۴۶۱ از جلد پنجم را دربرگرفته است.
- در مورد این که کیفر گناهان در جهان آخرت به واسطه حدود ۱۰ سبب برداشته می شود، که شامل صفحه های ۲۰۵ — ۲۳۹ از جلد ششم شده است.
- در مورد تشخیص راست و دروغ، که صفحه های ۳۴ — ۴۳ از جلد هفتم را دربرگرفته است.

۱۰. اقرار به برخی از حقایق

ابن تیمیه گاه ناچار می شود که به برخی از امور اعتراف کند و گویا به نظر او اعتراف به این امور آسیبی به اهداف اصلی او وارد نمی کند. برای نمونه او در موردی چنین اقرار می کند:

«هیچ يك از دانشمندان مسلمان نگفته، حق در این چهار تن از دانشمندان

مسلمان: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد، منحصر است».^(۴۲۶)

او در این سخن — گرچه به اجمال — اعتراف می کند که مذاهب دیگر غیر از مذاهب چهارگانه نیز بر حق هستند.

ابن تیمیه در اقرار دیگری می گوید: «ما نمی خواهیم دیدگاه هر کس را که به اهل سنت منسوب است صحیح بدانیم» و «ما منکر این نیستیم که دیدگاه برخی از اهل سنت اشتباه است...».^(۴۲۷)

معنای سخن او این است که دیدگاه هایی در بین اهل سنت وجود دارد که قابل توجیه نیستند؛ ولو با فریب و نیرنگ ... از این رو باید به وجود چنین گمراهی هایی اعتراف کرد ...

۴۲۶. همان: ۲ / ۳۶۹.

۴۲۷. همان: ۳ / ۹۸ و ۱۱۰.

هم چنین ابن تیمیه اعتراف می کند که آیه وضو بر وجوب مسح کردن پاها؛ نه شستن آن ها دلالت می کند. (۴۲۸)

این اعتراف ردی است بر کسانی که با تکلف می کوشند که این حقیقت را انکار کنند.

خدای سبحان در آیه ای می فرماید:

(وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ ...): (۴۲۹)

و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخن می گفت ...

ابن تیمیه اعتراف می کند: منظور از «بعض الأزواج» در این آیه شریفه عایشه و حفصه است. (۴۳۰)

هم چنین ابن تیمیه اعتراف می کند: برخی از اهل سنت با عمل به قیاس، به فتاوایی رسیده اند که از کتاب و سنت بیگانه است. (۴۳۱)

ابن تیمیه در اعترافی دیگر چنین می گوید: «ما می دانیم که راویان در بسیاری از فضایی که برای ابوبکر، عمر و عثمان نقل کرده اند، دروغ گفته اند». (۴۳۲)

۱۱. در خصوص استدلال به روایت های صحاح شش گانه

ابن تیمیه به روایت هایی که در صحاح شش گانه نیست، استدلال می کند، ولی در مقام رد کردن استدلال شیعیان به حدیث صحیحی که در کتب اهل سنت آمده می گوید: «در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیست».

یکی از روش های ابن تیمیه استدلال به روایاتی است که در هیچ يك از دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم و بلکه در هیچ يك از کتاب های صحیح شش گانه اهل سنت نیست؛ حتی چه بسا به روایاتی که در کتاب های غیر مشهور و غیر حدیثی آمده نیز استناد می کند؛ مانند کتاب *تثبیت النبوة* نوشته قاضی عبدالجبار معتزلی و کتاب *الزینة* نوشته ابوحاتم و کتاب *الایاتة* نوشته ابن بطه ... و مانند آن ها.

۴۲۸. همان: ۴ / ۱۷۶.

۴۲۹. سوره تحریم، آیه ۳.

۴۳۰. *منهاج السنة*: ۴ / ۳۱۳.

۴۳۱. همان: ۴ / ۳۳۸ - ۳۴۰.

۴۳۲. همان: ۷ / ۴۱.

اما هنگامی که می خواهد روایت مورد استناد علامه حلّی رحمه الله را رد کند می گوید: «این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود ندارد»؛ حتی اگر در سنن اربعه و مسند احمد و دیگر کتاب های مشهور و معتبر نزد اهل سنت باشد. برای نمونه به این آدرس ها در کتاب منهاج السنة مراجعه کنید. (۴۳)

۱۲. تکرارهای خسته کننده

ابن تیمیه گاه يك مطلب را چندین بار تکرار می کند و گویا هدف او حجیم کردن کتابش می باشد، به عنوان نمونه:

او چندین بار در مورد جوهرهای یکتا و یا اجزایی غیر قابل تقسیم، سخن گفته است. برای مثال مواردی را در پاورقی یادآور می شویم. (۴۳)

۱۳. پرگویی با هدف گم شدن اعتراف

پرگویی کردن به هدف این که اعتراف به گفته علامه حلّی مشخص نشود، از شیوه های اوست. او برای مثال یکدفعه و در ابتدای کار به باورهایی که علامه به اهل تسنن نسبت می دهد، اعتراف نمی کند، بلکه پرگویی می کند و امور دیگر را با آن مخلوط می نماید و گاه از بحث خارج می شود و در بین این ها و یا در آخر سخن خود، ناچار به اعتراف می شود. او خیال کرده است که با این کار حقیقت بر پژوهش گران پوشیده می ماند. برای نمونه علامه حلّی ضمن امور قبیح عقلی که مبتنی بر دیدگاه اهل سنت است لزوم تکلیف به غیر مقدور را ذکر می کند،

ابن تیمیه در پاسخ، وجوه متعددی را می آورد و سخن را به درازا می کشد و در پایان می گوید:

«برخی از کسانی که قدر را اثبات می کنند، تکلیف به اموری را که از توان بشر بیرون است محال نمی دانند، بلکه برخی از تندروهای آنان، تکلیف به چیزی را که ذاتاً محال است نیز جایز می دانند، و گروهی از آنان ادعا دارند که حتی این در شریعت وجود دارد...» (۴۳)

۴۳۳. همان: ۳ / ۴۵۶، ۴ / ۴۶۴، ۵ / ۳۹۶.

۴۳۴. همان: ۱ / ۴۱۴، ۲ / ۱۳۴ - ۱۳۹، ۲۰۸ - ۲۰۹.

در مورد دیگر علامه می گوید: «لازمه این سخن این است که کارهای اختیاری ما ... مانند کارهای غیر اختیاری ما بشود ...».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید:

«... این اشکال بر کسی وارد است که بگوید: بنده، قدرت انجام کارهای اختیاری خود را ندارد، و این دیدگاه هیچ يك از پیشوایان و یا گروه های شناخته شده اهل سنت نیست، بلکه حتی دیدگاه هیچ يك از فرقه هایی که قدر را اثبات می کنند نیست، تنها از جهم بن صفوان و غالیان اثبات کننده قدر حکایت شده که آنان، بنده را قادر نمی دانستند ... و نزدیک ترین فرقه ها به آنان اشعریان و هم چنین فقیهان مالکی، شافعی، حنبلیانی هستند که دیدگاه او را پذیرفته اند و ما بارها گفته ایم: ما منکر این نیستیم که برخی از اهل سنت دیدگاه های اشتباهی دارند؛ بلکه می گوئیم: همه آن ها با هم يك دیدگاه اشتباه را نمی پذیرند؛ بر خلاف شیعیان که همه با هم به خطا می روند ...» (۴۳۶)

در نمونه دیگر، علامه حلی می گوید: اهل سنت برخی از احکام شرعی را مانند قرار دادن انگشتر در دست راست، به خاطر این که نمادی برای شیعیان دوازده امامی شده، تغییر می دهند.

ابن تیمیه در پاسخ این گونه می نویسد:

«از دو راه می توان به آن پاسخ داد:

اول. این اشکال بر رافضی ها بیش تر وارد است.

دوم. پیشوایان اهل سنت از چنین اتهامی دور هستند» (۴۳۷)

او در ادامه به توضیح این دو راه می پردازد و سخن را بسیار به درازا می کشد و در این بین به شدت از شیعیان بدگویی می کند و به آنان تهمت می زند ... تا آن جا که در صفحه ۱۵۴ در سطر پایانی آن فصل می گوید:

۴۳۵. همان: ۳ / ۱۰۷.

۴۳۶. همان: ۳ / ۱۰۹ - ۱۱۰ و صفحات بعدی آن را نیز مشاهده کن.

۴۳۷. همان: ۴ / ۱۳۷.

«اگر در کار مستحبی، مفسده ای پیدا شود که بر مصلحت آن غلبه کند، دیگر آن کار مستحب نخواهد بود. از همین روی برخی از فقها معتقدند که اگر کار مستحبی، نماد شیعیان بشود باید آن را ترك کرد؛ زیرا با ترك آن واجبی ترك نشده است.

و از طرفی اگر کسی آن کار را انجام دهد شبیه آنان می شود و در نتیجه سنی ها از رافضی ها تشخیص داده نمی شوند؛ در حالی که مصلحت مشخص بودن آنان – برای

دوری کردن از آنان و مخالفت با آنان – از مصلحت آن امر مستحب بزرگ تر است...» (۴۳۸)

پس چگونه ابن تیمیه در ابتدای سخن خود می گوید: «از دو راه می توان به آن پاسخ داد» و

«پیشوایان اهل سنت از چنین اتهامی مبرا هستند»؟

علامه حلی ضمن ذکر بدعت های سنی ها می گوید: یکی از بدعت های آنان نام بردن از خلفا

در خطبه های نماز جمعه است.

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «به چند طریق می توان به آن پاسخ داد».

با این جمله به نظر می آید که او به این اشکال علامه پاسخ خواهد داد؛ ولی او وجوه متعددی

ذکر می کند و از صفحه ۱۵۶ تا ۱۷۰ می چرخد و می گردد... و در بین آن ها چنین می گوید:

«اگر نام بردن از خلفای راشدین تنها راه رسیدن به اهدافی باشد که به آن ها در مثل این

شرایط امر شده، آن نیز مورد امر شارع است؛ هرچند از واجباتی نیستند که به طور مطلق واجب

هستند...» (۴۳۹)

البته ابن تیمیه در موارد دیگر نیز سخن را به درازا کشانده تا اعتراف او پنهان بماند، ما از

آن ها صرف نظر می کنیم که ذکر آن ها سخن را به درازا می کشاند.

۱۴. مطالبه سند صحیح با استدلال به روایت مرسل و بدون سند

ابن تیمیه از طرف مقابل سند صحیح مطالبه می کند، با وجود این که خود به روایت ضعیف؛ بلکه روایتی که اصلاً سند ندارد، استدلال می کند. او در چندین موضع از کتابش می نویسد: «باید سند معتبری ارائه شود».^(۴۴۰)

وی چندین بار از علامه حلی رحمه الله می خواهد که برای اثبات ادّعی خود باید روایتی سنددار و صحیح ارائه کند و در غیر این صورت استدلال را نمی پذیرد. برای نمونه ابن تیمیه در شأن نزول آیه های شریفه زیر روایتی می خواهد که سندی صحیح داشته باشد:

— (وَالَّتِجْمِ إِذَا هَوَى ...).^{(۴۴۱)(۴۴۲)}

— (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ...).^{(۴۴۳)(۴۴۴)}

— (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...).^{(۴۴۵)(۴۴۶)}

— (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).^{(۴۴۷)(۴۴۸)}

و در مورد نزول سوره «هل أتى»،^(۴۴۹) خطبه شفشقیه^(۴۵۰) و مانند آن ... سند صحیح مطالبه می کند.

با این وجود او فراوان بدون این که سندی ذکر کند و یا صحت آن را بیان نماید، استدلال می کند. اگر ما بخواهیم چنین اموری را در این جا ذکر کنیم سخن به درازا کشیده می شود بلکه او گاهی روایاتی را ذکر می کند و هیچ سندی نمی آورد و حتی از راوی آن نیز نام نمی برد.^(۴۵۱)

۴۴۰. برای آگاهی بیش تر ر.ک: منهاج السنة: ۳ / ۱۳۸، ۵ / ۴۸۱، ۶ / ۲۴۹، ۷ / ۴۲، ۷ / ۱۳۶ و موارد دیگر.

۴۴۱. سوره نجم، آیه ۱.

۴۴۲. منهاج السنة: ۷ / ۶۰.

۴۴۳. سوره واقعه، آیه ۱۰.

۴۴۴. منهاج السنة: ۷ / ۱۵۴.

۴۴۵. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

۴۴۶. منهاج السنة: ۷ / ۲۲۸.

۴۴۷. سوره شوری، آیه ۲۳.

۴۴۸. منهاج السنة: ۷ / ۹۵.

۴۴۹. همان: ۷ / ۱۷۷.

۴۵۰. همان: ۷ / ۸۶.

گاهی او روایت مرسل را نقل می نماید و به آن استناد می کند و در پایان اعتراف می کند که مرسل است. (۴۵۲)

گاهی روایتی طولانی را نقل می نماید و به آن استناد می کند ... سپس در ادامه به ضعف روایت اعتراف می کند. (۴۵۳)

و گاهی نقل روایتی را به کتابی نسبت می دهد و محقق کتاب *منهاج السنه* اعتراف می کند که روایت یادشده در آن کتاب وجود ندارد، و یا با متون دیگری وجود دارد که بر ادعای ابن تیمیه دلالت ندارد.

۱۵. نپذیرفتن سند صحیح متصل با ادعای مرسل بودن آن

با وجود این که ابن تیمیه در استدلال های خود — چنان که روشن شد — به روایات مرسل استناد می کند، برخی از احادیث مورد استناد علامه حلی رحمه الله را با ادعای مرسل بودن آن ها رد می کند

برای نمونه: در مورد حدیث عمرو بن میمون از ابن عباس — که دربردارنده ده فضیلت از خصایص امیر مؤمنان علی علیه السلام است — می گوید: «این روایت سند متصل ندارد، بلکه مرسل است».

سپس در این که این روایت از عمرو بن میمون نقل شده باشد تردید می کند و در ادامه می گوید: «کلماتی در آن وجود دارد که به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است ...». (۴۵۴)

غرض این که اگر به واقع این روایت مرسل باشد و نتوان به روایت مرسل استناد کرد؛ پس چرا خودت با وجود اعتراف به مرسل بودن برخی روایات، به آن ها استناد می کنی؟

۴۵۱. همان: ۱ / ۳۰۸.

۴۵۲. همان: ۱ / ۵۳۶.

۴۵۳. همان: ۱ / ۳۴.

۴۵۴. همان: ۵ / ۳۴.

ولی روایت عمرو بن میمون مرسل نیست؛ بلکه همان گونه که در جای خود روشن شده سندی متصل و صحیح دارد ... و حال که سند آن صحیح است، کلمات آن نیز راست است.

البته این حدیث ویژگی هایی دارد که ابن تیمیه ناچار است در آن ها خدشه کند!

۱. صحیح بودن سند آن، بنابراین باید در آن خدشه کند.

۲. دربر داشتن ده فضیلت ویژه از امیر مؤمنان علی علیه السلام، در حالی که او منکر فضیلت برای آن حضرت است، زیرا وجود هر يك از این فضیلت ها دلیلی بر برتری و امامت آن بزرگوار است.

۳. این حدیث از ابن عباس نقل شده است، در حالی که ابن تیمیه ادعا می کند که ابن عباس ابوبکر و عمر را بر علی علیه السلام مقدم می داشت.

۱۶. بهروری از سخنان بدخواهان

هنگامی که انسان سخنان ابن تیمیه در کتابش را با سخنان گذشتگان مقایسه می کند متوجه می شود که او از سخنان بدخواهان امامان و امامیه از معتزله و اشاعره بهره برده است. او از گروهی از معتزلیان بهره برده که در رأس آنان افراد زیر قرار دارند:

۱. قاضی عبدالجبار، نویسنده *المغنی*.

۲. ابوالقاسم بلخی، بزرگ معتزله بغداد.

۳. عمرو بن بحر جاحظ، نویسنده *العشمانیة*.

هم چنین ابن تیمیه از اشاعره و سنی های متعصبی مانند افراد زیر بهره برده است:

۱. ابن العربی مالکی، نویسنده *العواصم من القواصم*.

۲. ابن الجوزی، نویسنده کتاب *الموضوعات* و کتاب های دیگر.

۳. ابن حزم اندلسی، نگارنده *الفصل* و کتاب های دیگر.

۴. فخر رازی، نویسنده *التفسیر الکبیر*.

بلکه می توان گفت که او در بیش تر مباحث خود ریزه خوار این چهار نفر است؛ هرچند در

بیش تر موارد از ذکر نام آنان خودداری می کند

گفتنی است که ابن تیمیه بیش تر دفاع های خود از معاویه، یزید و بنی امیه را از کتاب *العواصم من القواصم* و بیش تر دلایل خود بر برتری خلفای سه گانه و دفاع از آنان را از کتاب *الفصل* و بیش تر پاسخ های سندی خود به فضیلت های امیر مؤمنان علی علیه السلام را از کتاب *الموضوعات* و بیش تر تردیدهای خود در دلالت آن روایات را از کتاب *المقنی* و *العثمانیه* گرفته است. هم چنین او در مباحث فلسفی و کلامی، ریزه خوار فخر رازی است، زیرا همان گونه که محقق کتاب او در حاشیه اعتراف کرده، ابن تیمیه در این گونه مباحث سررشته ندارد.^(۴۵)

۱۷. موضع گیری های نسبت به کتب و دانشمندان

هر کس کتاب *منهاج السنه* را به دقت بررسی کند و در آن بیندیشد، متوجه می شود که ستایش ها و یا سرزنش های ابن تیمیه نسبت به دانشمندان و کتاب هایشان بر اساس هوا و هوس اوست ... هر روایتی را که مطابق خواسته اوست از کتاب مربوطه نقل کرده و به عنوان دلیل ذکر می کند و به ستایش نویسنده آن کتاب می پردازد، و هر روایتی را که مورد استناد شیعیان است و دیدگاه آنان را تقویت می کند، رد می کند و اشکالاتی در مورد کتاب مربوطه — و چه بسا نویسنده آن — مطرح می کند

به همین دلیل است که ابن تیمیه درباره شماری از کتاب ها دچار تناقض شده است، زیرا او هنگامی که می خواهد به استدلال علامه حلی پاسخ دهد به کتاب ایراد می گیرد، و زمانی که می خواهد به روایتی — که تنها در آن کتاب وجود دارد — استدلال کند، کتاب را منبع خود قرار می دهد

این امر یکی از قوی ترین اشکالات و روشن ترین تناقض های کتاب *منهاج السنه* است.

ما در ادامه این حقیقت را با کمی تفصیل توضیح می دهیم:

کتاب های مورد استناد

کتاب هایی که ابن تیمیه به روایات آن ها استناد کرده است عبارتند از:

صحیح بخاری و صحیح مسلم

ابن تیمیه به این دو کتاب — که وصف صحیح را دارند — فراوان استناد می کند که نیازی نیست به آن ها اشاره شود.

سنن چهارگانه

ابن تیمیه به کتاب های نسائی، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه استناد کرده است

— در این موارد به سنن استناد کرده است: *منهاج السنة* ۱ / ۵۱، ۲ / ۴۳۶، ۳ / ۱۶۶، ۵ / ۲۰۲.

— در این موارد به سنن ترمذی استناد کرده است: *منهاج السنة* ۱ / ۴۸، ۴ / ۹۲ و ۵ / ۲۶۸، ۱۰۵ / ۶، ۱۴ / ۷، ۵۰۸ / ۸، ۶۴ / ۳۶۱.

— در این موارد به سنن ابوداود استناد کرده است: *منهاج السنة* ۱ / ۴۶۹ و ۴ / ۵۴۰، ۲۲۳ / ۶، ۱۱۱ / ۸، ۳۶۱ / ۸.

— وی در *منهاج السنة* ۲ / ۱۱۴ به سنن نسائی استناد کرده است.

— او در *منهاج السنة* ۴ / ۵۵۱ به سنن ابن ماجه استناد کرده است.

شایان ذکر است که ابن تیمیه در مورد فضیلت های عمر به روایات ترمذی اعتماد کرده است.^(۴۵۶)

هم چنین به او در حسن دانستن روایتی در فضیلت عمر؛ یعنی در سخنی که به حضرت رسول نسبت داده، اعتماد کرده است، آن جا که گفته شده:

«لو لم أبعث فيكم لبعث عمر»^(۴۵۷) اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم حتماً عمر مبعوث می شد.

مسند احمد و فضیلت های که برای صحابه نقل کرده

ابن تیمیه در این موارد به روایات احمد در مسند استناد کرده است: *منهاج السنة* ۱ / ۴۷۵، ۲ / ۱۵۹، ۶ / ۱۷، ۸ / ۳۶۱.

هم چنین او به روایت احمد در فضیلت های صحابه در *منهاج السنة* ۸ / ۴۵۷ استناد نموده است.

۴۵۶. همان: ۸ / ۶۴.

۴۵۷. همان: ۷ / ۵۰۸.

او علاوه بر این، احمد را در جایی این گونه ستایش می کند: «احمد بن حنبل دانشمندترین فرد
زمانش بود». (۴۵۸)

هم چنین او چندین بار روایات *مسند احمد* را می ستاید، برای نمونه می گوید:
«روایات *مسند* از روایات *سنن أبوداود* بهتر است». (۴۵۹)

صحیح حاکم نیشابوری و ابن حبان

ابن تیمیه چندین بار به *صحیح ابن حبان* استناد نموده است، مانند *منهاج السنة* ۱ / ۴۷۵، ۲ /
۱۵۹، ۵ / ۲۰۲ ...

هم چنین به کتاب حاکم نیشابوری یعنی *المستدرک علی الصحیحین* استناد نموده است، مانند *منهاج
السنة* ۵ / ۱۰۵.

او بعد با این جمله «حاکم در صحیح خود ...» در موارد ذیل به کتاب حاکم استناد کرده است
مانند *منهاج السنة* ۷ / ۳۷۲، ۸ / ۳۵۰ و ۳۵۴.

هم چنین ابن تیمیه حاکم نیشابوری را در زمره گروهی از پیشوایان ذکر کرده و می گوید:
«آنان ... بیش از دیگران از احوال رسول خدا صلی الله علیه وآله آگاه هستند». (۴۶۰)

کتاب های تفسیری

ابن تیمیه به روایات نقل شده در کتاب های تفسیری استناد کرده است:

— تفسیر *ثعلبی*: *منهاج السنة* ۲ / ۲۴۷

— تفسیر *طبری*: *منهاج السنة* ۷ / ۱۱۸ و ۱۴۱

— تفسیر *بغوی*: *منهاج السنة* ۱ / ۴۵۷.

هم چنین او در کتابش به ستایش تعدادی از کتاب های تفسیری پرداخته است، او می گوید:
«دانشمندان بزرگ و مفسرانی مانند محمد بن جریر طبری، بقی بن مخلد،
ابن ابی حاتم، ابن منذر ... و مانند آنان، نظیر این احادیث جعلی را در کتاب هایشان ذکر
نکرده اند». (۴۶۱)

۴۵۸. همان: ۷ / ۵۰.

۴۵۹. همان: ۷ / ۲۲۳ و هم چنین مراجعه کنید به: ۷ / ۳۵.

۴۶۰. همان: ۷ / ۴۲۶ — ۴۲۸.

۴۶۱. همان: ۷ / ۱۳.

او کتاب های طبری، ابن ابی حاتم و ابن منذر را در بین گروهی از مفسران این گونه توصیف می کند: «کسانی که در اسلام آوازه نیکو دارند و تفسیرهایشان در بردارنده احادیثی است که در تفسیر بر آن ها می توان اعتماد کرد».^(۴۶۲)

کتاب های دیگر

ابن تیمیه هم چنین به کتاب های دیگری استناد کرده است که عبارتند از:

— تاریخ طبری: منهاج السنة ۱ / ۱۲۲.

— الملل والنحل، شهرستانی: منهاج السنة ۱ / ۱۵۷.

— حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی: منهاج السنة ۵ / ۴۸۳، ۶ / ۸، ۸ / ۵۳۰.

— السیرة النبویة، ابن هشام: منهاج السنة ۸ / ۹۶.

ابن تیمیه درباره ابن هشام چنین می گوید: «ابن هشام نگارنده سیره، راستگوست».

— الموضوعات، ابن الجوزی، در چندین موضع، از جمله: منهاج السنة ۷ / ۶۳.

— الفصل، ابن حزم در چند موضع، از جمله: منهاج السنة ۵ / ۴۴۳.

— کتاب ابن ابی الدنيا: منهاج السنة ۴ / ۵۲۹.

پس، این کتاب ها قابل استناد هستند و ابن تیمیه باید این را بپذیرد.

کتاب هایی که مورد ایراد قرار گرفته

ابن تیمیه به برخی از کتاب ها و نویسندگان آن ایراد گرفته است مانند:

— کتاب تنکرة الخواص سبط بن الجوزی: منهاج السنة ۴ / ۹۷.

— مناقب أمير المؤمنين، خوارزمی مکی: منهاج السنة ۵ / ۴۱، ۷ / ۴۰۳.

— مروج الذهب، مسعودی: منهاج السنة ۴ / ۸۴.

— فردوس الأخبار، دیلمی: منهاج السنة ۵ / ۷۳.

— مناقب أمير المؤمنين، ابن مغزلی و در مورد آن گفته: «احادیث جعلی را جمع کرده است»:

منهاج السنة ۷ / ۱۵.

— تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر و در مورد آن گفته: «چیزهایی در آن وجود دارد که

دانشمندان حدیثی می دانند آن ها دروغ است»: منهاج السنة ۷ / ۴۰.

— *خصائص أمير المؤمنين نسائی* و در مورد آن گفته: «تعداد زیادی روایت ضعیف در آن وجود دارد»: *منهاج السنة* ۸ / ۱۷۸، بلکه احادیث جعلی در آن وجود دارد: *منهاج السنة* ۵ / ۵۱۱.

همه این ها از این روست که در این کتاب ها فضیلت های امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام روایت شده است.

علاوه بر آن، ابن تیمیه به همین دلیل بر بسیاری از پیشوایان و دانشمندان بزرگ ایراد گرفته است.

وی در مورد طحاوی می گوید: «عادت طحاوی بر این نیست که مانند دانشمندان به نقد حدیث بپردازد ... شناخت او از اسناد روایات مانند شناخت دانشمندان نسبت به آن ها نیست؛ هرچند او روایات بسیاری نقل کرده و فقیه و دانشمند بوده است».^(۴۶۳)

او در مورد ابوالعباس ثعلب گفته: «ثعلب از پیشوایان دانش حدیث نیست».^(۴۶۴)

وی در مورد روایات ابن خالویه می گوید: «روایاتی که ابن خالویه نقل کرده دروغ و جعلی است».^(۴۶۵)

اگر به فرض بپذیریم که همه آنچه که ابن تیمیه در مورد آن کتاب ها و آن بزرگان گفته، صحیح باشد، او در چندین مورد دچار تناقض شده است.

تناقض ها

ابن تیمیه آن سان که روشن است در عین این که به *صحیح بخاری* استناد می کند، گاه مجبور می شود از شأن آن بکاهد و بر آن ایراد وارد کند و بگوید: «اشتباهاتی در *صحیح بخاری* وجود دارد»!!^(۴۶۶)

گویا تنها روایات مطابق میل او صحیح هستند!!

او درست در زمانی که بسیار به *سنن* استناد کرده و بر اساس آن استدلال می آورد، امامیه را که به روایتی از آن کتاب استناد می کنند، مخاطب قرار داده و می گوید: «این روایت در *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم* نیامده است؛ بلکه آگاهان از دانش حدیث چون ابن حزم و دیگران بر آن خدشه

۴۶۳. همان: ۸ / ۱۹۵.

۴۶۴. همان: ۵ / ۵۱۲.

۴۶۵. همان: ۷ / ۴۰۱.

۴۶۶. همان: ۵ / ۱۰۱ - ۱۰۲، ۷ / ۲۱۵.

وارد کرده اند، ولی این روایت را گردآورندگان سنن مانند ابوداؤد، ترمذی و ابن ماجه و گردآورندگان مسندها مانند امام احمد و دیگران نقل کرده اند.

حال بر اساس اصول و قواعد شما، چگونه ثبوت این روایت روشن می شود تا بتوانید به آن استناد کنید؟ و بر فرض ثبوت آن، باید گفت که این، خبری واحد است.» (۴۶۷)

ابن تیمیه در مواردی؛ به ویژه در فضیلت های عمر به کتاب ترمذی استناد می کند، ولی در پاسخ به استنادهایی که در مورد فضیلت های امیر مؤمنان علی علیه السلام به آن شده، چنین می گوید: «ترمذی در جامع خود روایت های فراوانی در فضیلت های علی نقل نموده که بیش تر آن ها ضعیف هستند» (۴۶۸)

در جای دیگری می گوید: «ترمذی احادیث متعددی در فضایل علی نقل نموده که برخی از آن ها ضعیف، بلکه جعلی است.» (۴۶۹)

پیش تر گذشت که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدينة العلم وعلي بابها ...؛

من شهر دانش هستم و علی دروازه آن شهر است ...

ابن تیمیه درباره این حدیث می گوید: «هرچند ترمذی این روایت را نقل نموده است، ولی این حدیث از احادیث جعلی به شمار می رود.» (۴۷۰)

هم چنین ابن تیمیه فراوان به روایات مسند احمد بن حنبل استناد می کند و آن سان که گذشت او را می ستاید، ولی هنگامی که امامیه به آن استناد می کنند در مورد آن می گوید: «گاهی امام احمد، اسحاق و غیر آن دو روایاتی را که نزد آنان ضعیف است، نقل می کنند.» (۴۷۱)

وی در جای دیگری می گوید: «همه آنچه احمد در مسند و غیر آن روایت می کند نزد او حجت نیست.» (۴۷۲)

۴۶۷. همان: ۳ / ۴۵۶.

۴۶۸. همان: ۸ / ۱۷۸.

۴۶۹. همان: ۵ / ۵۱۱.

۴۷۰. همان: ۷ / ۵۱۵.

۴۷۱. همان: ۷ / ۵۳.

۴۷۲. همان: ۷ / ۹۶ - ۹۷.

او در جای دیگری می گوید: «مجرد این که احمد روایتی را نقل کند، سبب نمی شود که آن روایت صحیح باشد و عمل به آن واجب». (۴۷۳)

بنابراین، هر آنچه که مطابق میل ابن تیمیه باشد، نزد احمد حجّت است و آنچه مخالف آن باشد، حجّت نیست!!

ابن تیمیه گاه به روایت *المستدرک علی الصحیحین* حاکم نیشابوری استناد کرده و آن را صحیح می داند، ولی هنگامی که امامیه به روایتی از آن استناد می کنند می گوید: «سند آن ضعیف است»؛ (۴۷۴) در حالی که حاکم نیشابوری آن را صحیح می داند و ذهبی نیز در تلخیص خود با حاکم هم نظر است.

ابن تیمیه هر وقت که دلش بخواهد به شهرستانی اعتماد می کند، ولی هر جا که شهرستانی چیزی خلاف میل او و یا چیزی که دیدگاه امامیه را تقویت کند نقل نماید بر او حملهور می شود و می گوید: «شهرستانی هیچ تخصّصی ندارد»! (۴۷۵)

او هم چنین در نقل مطلبی از امام جعفر صادق علیه السلام به ثعلبی اعتماد می کند و می گوید: «همان گونه که ثعلبی با سلسله سند خود از او در تفسیر آیه (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) (۴۷۶) نقل نموده ...». (۴۷۷)

ولی زمانی که علامه حلّی به روایات ثعلبی در فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام استناد می کند می گوید: «صرف نسبت آن به ثعلبی ... حجّت نیست». (۴۷۸)

او در جای دیگری می گوید: «ثعلبی و واحدی احادیث جعلی را نقل می کنند». (۴۷۹)

بلکه در جای دیگری می گوید:

«دانشمندان حدیثی اجماع و اتفاق نظر دارند که صرف روایت کسانی هم چون ثعلبی، نقاش و واحدی برای استناد کافی نیست». (۴۸۰)

۴۷۳. همان: ۷ / ۴۰۰.

۴۷۴. همان: ۵ / ۳۹۶.

۴۷۵. همان: ۶ / ۳۱۹ و نگاه کن به: ۶ / ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۶۲.

۴۷۶. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۴۷۷. *منهاج السنّة*: ۲ / ۲۴۷.

۴۷۸. همان: ۷ / ۱۰.

۴۷۹. همان: ۷ / ۱۲.

او همین طور در مورد ابونعیم اصفهانی نیز اظهار نظر می کند.^(۴۸۱) و در جای دیگری می نویسد: «نویسنده کتاب *طیة الأولیاء*، گاه روایت های جعلی نقل نموده است».^(۴۸۲) ملاحظه شد که چگونه ابن تیمیه به ستایش تفسیرهای طبری، ابن ابی حاتم و بغوی می پردازد؛ البته در جایی که آنچه به نفع اوست، نقل کرده باشند ... ولی هنگامی که امامیه به روایات آن ها استناد می کنند می گوید:

«روایت يك نفر از آنان دلیل نمی شود»^(۴۸۳) و کتاب های آنان را این گونه توصیف می کند که درست، غلط، جعلی و دروغ را جمع نموده اند

۱۸. دشنام و ناسزاگویی

قسمت های فراوانی از کتاب ابن تیمیه دربردارنده دشنام ها و ناسزاگویی هایی است که اگر یکجا جمع شوند، کتابی ضخیم را تشکیل می دهند ... گوشه ای از آن ها را در گذشته ذکر نمودیم و به تکرار و ذکر موارد بیش تر نیازی نیست.

۱۹. خود را به نادانی زدن یا بدفهمی

از این قبیل که انسان خود را به نادانی می زند یا بدفهم باشد مواردی در کتاب ابن تیمیه وجود دارد

برای نمونه علامه حلی رحمه الله بیان می کند که شیعیان دوازده امامی، امیر مؤمنان علی علیه السلام را امام خود قرار دادند؛ زیرا «مخالف و موافق او را درستکار و بی عیب دانسته اند»؛ منظور از «موافق» کسانی هستند که با امامت ایشان موافق اند و به آن معتقدند و منظور از «مخالف» کسانی هستند که امامت ایشان انکار می کنند؛ یعنی اهل سنت.

ابن تیمیه در پاسخ می گوید:

«باید گفت: این دروغی آشکار است، مخالفان، علی رضی الله عنه را درستکار و بی عیب نمی دانستند، بلکه گروه های متعددی به او خدشه وارد می کردند و از طرفی، آنان بهتر از کسانی

۴۸۰. همان: ۷ / ۱۳.

۴۸۱. همان: ۷ / ۳۴.

۴۸۲. همان: ۵ / ۷۹.

۴۸۳. همان: ۷ / ۳۰۰.

بودند که به ابوبکر، عمر و عثمان خدشه وارد می کردند، هم چنین خدشه واردکنندگان به او از غلوکنندگان در حق او برتر هستند. همه خوارج به کفر او معتقد بودند

با این وجود، چگونه گفته می شود: موافق و مخالف علی را درستکار و بی عیب می دانستند». (۴۸۴)

علامه می گوید: طلحه و زبیر عایشه را از مکه به بصره بردند، «آنان با چه رویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار خواهند کرد؟».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید:

«از تناقضات امامیه این است که آنان برای خدشه وارد کردن به طلحه و زبیر، به تعظیم عایشه می پردازند ...». (۴۸۵)

با این که در کلام علامه هیچ گونه تعظیمی برای عایشه وجود ندارد!!

علامه حلی در مورد محمد بن ابی بکر می گوید: «از پدرش جدا شد».

ابن تیمیه در پاسخ می گوید: «این دروغی آشکار است، زیرا محمد بن ابی بکر در زمان پدرش کودک بوده و کم تر از سه سال داشته است». (۴۸۶)

به راستی آیا منظور علامه این است؟

در خصوص لفظ «ابطح» که در حدیث نزول آیه (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ)؛ (۴۸۷) بعد از واقعه غدیر خم آمده است، ابن تیمیه می گوید:

«در این روایت آمده است؛ بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله این را در غدیر خم فرمود و خبر آن در سرزمین های اسلامی منتشر شد حارث نزد ایشان آمد؛ در حالی که او در «ابطح» بود. این در حالی است که ابطح در مکه قرار دارد و از این رو، این روایت، نتیجه دروغ پردازی نادانی است که نمی داند داستان غدیر در چه زمانی اتفاق افتاده است». (۴۸۸)

باید گفت که ابن تیمیه یا معنای لغوی «ابطح» را نمی داند که «زمین شن زار» است و یا خود را به نادانی زده است که پنداشته ابطح، اسم مکانی در مکه است و چنین اشکالی کرده است ...!!

۴۸۴. همان: ۵ / ۷ - ۸.

۴۸۵. همان: ۴ / ۳۵۳.

۴۸۶. همان: ۴ / ۳۹۴.

۴۸۷. سوره معارج، آیه ۱.

۴۸۸. منهاج السنة: ۷ / ۴۵.

۲۰. تناقضی آشکار

در مباحث مختلف در سخنان ابن تیمیه، تناقض های آشکار و بسیار زیادی وجود دارد که ما برخی از آن ها را ضمن بررسی های این کتاب، بیان نمودیم.

بخش دهم

ابن تیمیّه و موضع گیری دانشمندان نسبت به او

ابن تیمیه تألیفات فراوان و متنوعی دارد ... او کتاب هایی در زمینه اعتقادات، تفسیر، فقه و دیگر موضوعات دارد ... که عالمان هم کیش وی برخی از آن ها را پذیرفته و مورد استناد قرار داده اند و برخی از کتاب های وی نیز مورد نقد و رد قرار گرفته است. این امر همواره بوده و تا زمان ما ادامه داشته است.

ولی همه اتفاق نظر دارند که کتاب *منهاج السنة* مهم ترین و گسترده ترین کتاب ابن تیمیه است، او در این کتاب خلاصه اعتقادات خود را به ویژه در زمینه های مورد اختلاف بین شیعیان و سنی ها و یا بین خود سنی ها بیان می نماید و به همین دلیل است که مورد توجه شخصی هم چون ذهبی قرار گرفته و آن را در کتابی با عنوان *المنتقى من منهاج الاعتدال في نقض كلام أهل الرفض والإعتزال* (۴۸۹) خلاصه نموده است.

هم چنین مورد توجه شخص دیگر هم چون صفی الدین عبدالؤمن بغدادی حنبلی متوفای سال ۷۳۹ هـ ق قرار گرفته و آن را در کتابی که *المطالب العوال لتقرير منهاج الاستقامة والاعتدال* نامیده، خلاصه کرده است. (۴۹۰)

نشانه دیگر بر توجه اهل سنت به این کتاب، کثرت نسخه های خطی آن در کتابخانه های جهان است و هم چنین استفاده نسل های بعدی اهل سنت از ابن تیمیه و اعتمادشان بر اوست، به ویژه نویسندگان زمان ما که در مورد اعتقادات و فرقه ها و بر ضد شیعیان دوازده امامی کتاب و مقاله می نویسند.

۴۸۹. این کتاب با این عنوان چاپ شده است و گاه با نام های دیگر از آن یاد می شود. ترجمه عنوان کتاب: گزیده ای از روش

اعتدال در رد رافضی ها و معتزلیان.

۴۹۰. ترجمه عنوان: مطالبی عالی برای بیان روش درست و میانه.

هنگامی که انسان به نوشته های آنان دقت می کند متوجه می شود که آنان بر سر سفره ابن تیمیه نشسته اند و مطالبشان را از کتاب های او به خصوص *منهاج السنة* نقل می کنند و به این امر تصریح می نمایند و گاه به آن ارجاع می دهند

از طرفی، جای خود بیان نمودیم که خود ابن تیمیه نیز در این کتاب، ریزه خوار سفره کسانی هم چون ابن حزم، ابن الجوزی و ابن العربی مالکی است؛ صلاح الدین صفدی در کلامی که در ادامه از او نقل می کنیم، به این که ابن تیمیه ریزه خوار ابن حزم است اشاره نموده است.

به این دلایل ... به نظر ما رسید که کتاب *منهاج السنة* را بررسی کنیم تا پس از آگاهی از روش های ابن تیمیه در بحث، به میزان موفقیت او را برای رد کردن کتاب *منهاج الكرامة* و شیعیان دوازده امامی پی ببریم و هم چنین با خود ابن تیمیه، اعتقادات، دانش و روحیات او آشنا شویم.

انصاف را در این دیدیم که کتاب هایی را که در مدح و یا مذمت ابن تیمیه نوشته شده کنار گذاشته و پیش از بررسی کامل کتاب *منهاج السنة* که مهم ترین کتاب اوست، از قضاوت درباره او خودداری کنیم

تا این که پس از به پایان بردن گردش علمی و تحقیقی خود در اعماق این کتاب بزرگ و بیرون کشیدن هر آنچه که ما را در شناخت حقیقت ابن تیمیه، میزان اطلاعات و واقعیت های روحی و اخلاقی او یاری می رساند ... بتوانیم بر اساس گفته ها و نوشته های خود او در مهم ترین کتابش، به قضاوت بپردازیم

اگر همه قضاوت هایی که در مورد اشخاص صورت می گرفت به اعترافات و سخنان ثابت شده آنان مستند می بود ... هیچ گاه اختلافی در مورد يك شخصیت پیدا نمی شد و بیش تر مجادلات و اختلافات از میان برداشته می شد.

در نتیجه این بررسی ها مشخص شد که ابن تیمیه در حوزه اعتقادات، به تجسیم، جهت و مانند آن اعتقاد دارد ... و پاره ای از باورهای او در زمینه نبوت و غیر آن را نیز استخراج نمودیم ... و در ادامه بخش هایی را برای بیان باورها و دیدگاه های او در زمینه امامت و خلافت و دیدگاه او نسبت به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله و یاران و شیعیان آنان،

اختصاص دادیم ... که عمده آن: کاستن از منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام و انکار کردن فضایل آن بزرگوار و بی انصافی در مورد امامیه بود.

هم چنین بخشی را برای آگاهی از روش های او در کتاب **منهاج** قرار دادیم که از لایه لای آن می توان با روحیات، میزان معلومات و حدود التزام و پایبندی او به اصول تحقیق و آداب مناظره، آشنا شد

هم اکنون زمان آن رسیده که سخنان بزرگان و پژوهش گران برجسته اهل سنت را در مورد ابن تیمیه، اعتقادات، دیدگاه ها، اخلاق او و به ویژه کتاب **منهاج السنة** و سایر کتاب های او، نقل نماییم.

سخنانی در مورد منهاج السنة

بسیاری از پیشوایان برجسته اهل سنت در مورد صفات خدا و تجسیم و مانند آن دقیقاً همان باورهایی را به ابن تیمیه نسبت داده اند که ما - آن سان که در کتابش آمده است - از او نقل نمودیم ... نمونه، آن کلام حافظ تقی الدین سبکی است که هرچند کتاب **منهاج السنة** را به خاطر این که در رد امامیه نوشته شده، مورد ستایش قرار می دهد، ولی درباره باورهای ابن تیمیه می گوید:

یری حوادث لا مبدأ لأولها *** في الله سبحانه عما يظنُّ به

او معتقد است که حوادث عالم، هیچ ابتدا و مبدأی در خدا ندارند، خدایی که از آنچه او گمان می کند متره است.

هم چنین در مورد دشمنی ابن تیمیه با امیر مؤمنان علی علیه السلام و کینه و بغض نسبت به آن حضرت، می توان به سخن حافظ ابن حجر عسقلانی درباره موضع گیری ابن تیمیه نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیروان ایشان اشاره کرد. ابن حجر عسقلانی در این باره چنین می نگارد: «ردیه یادشده را مطالعه کردم و همان گونه که سبکی گفته آن را کامل یافتم، ولی به نظر من او در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل می کند به شدت بی انصافی نموده است ... او در رد خود بسیاری از روایات خوب را نپذیرفته ... و برای سست نشان دادن دیدگاه رافضی ها چنان مبالغه کرده که گاه او را به کاستن از شأن علی رضی الله عنه کشانده است.»

این سخن از حافظ ابن حجر عسقلانی بسیار مهم است؛ زیرا او در کتاب خود **الدرر الكامنة** در سرگذشت ابن تیمیه چنین می نویسد:

«برخی او را زندیق می دانند ...»

و برخی او را منافق می دانند، زیرا سخنانی را که گذشت در مورد علی بیان کرده است. وی در مورد علی می گوید: او هر جا رفت خوار بود و چندین بار سودای خلافت در سر داشت و برای رسیدن به آن تلاش کرد، ولی به آن نرسید. او برای رسیدن به ریاست جنگید نه برای دیانت...» (۴۹۱)

ما این سخنان ابن تیمیه را در کتاب *منهاج السنه* مشاهده نمودیم.

بنابراین، حافظ ابن حجر عسقلانی که تصریح می کند سخنان ابن تیمیه منجر به «کاستن شأن علی» شده، از کسانی است که «به ابن تیمیه نسبت نفاق می دهند» هم چنین در مورد ابن تیمیه گفته اند که فردی فحاش و بددهان است، سخن صفدی را به عنوان نمونه ذکر می کنیم؛ او چنین می گوید: ابن تیمیه به جای «ابن مطهر» (که کنیه علامه است) «ابن منجس» و مانند آن می گفته

نوشته هایی درباره ابن تیمیه و افرادی که از او روی گردان شدند

به سبب همین اعتقادات، حالات و رفتارهایی که از ابن تیمیه ذکر کردیم، بسیاری از بزرگان مذاهب؛ چه در زمان خودش و چه بعد از آن، در باره او سخن گفته اند تا جایی که شمار زیادی از آنان با وجود این که دوستدار او بودند، از او جدا شدند و او را ترک کردند و به دشمن او تبدیل شدند

به همین دلیل مناسب دیدیم که نام برخی از بزرگان معاصر ابن تیمیه را که از او رویگردان شدند و یا به مقابله با او برخاستند، ذکر نماییم و گوشه ای از سخنانی را که در حق او گفته شده و دربردارنده نکات مهمی در مورد اعتقادات و ویژگی های ابن تیمیه است، بیان نماییم. این نقل قول ها اموری را که ما در کتاب حاضر از سخنان او استفاده نموده ایم، تأیید می کند و باورها و ویژگی هایی را که به او نسبت دادیم مورد تأکید قرار می دهد.

صفی الدین هندی

زمانی که جلسه ای برای ابن تیمیه ترتیب داده شده بود، صفی الدین هندی (۷۱۵ هـ ق) برای مناظره با او تعیین شد. او در بین بحث به ابن تیمیه چنین گفت:

«تو مانند گنجشک هستی، هماره از این جا به آن جا و از آن جا به جای دیگر می پری.»^(۴۹۲)

ابن زملکان

از کسانی که از ابن تیمیه جدا و روی گردان شد ابن زملکانی (۷۲۷ هـ ق) بود. وی رساله ای در باب طلاق و رساله ای دیگر در باب زیارت در رد ابن تیمیه نوشت.^(۴۹۳)

ابوحیان اندلسی

عالم دیگری که از ابن تیمیه جدا شد، ابوحیان اندلسی (۴۵۷ هـ ق) بود.

حافظ ابن حجر در این باره چنین می گوید:

«او در ابتدا به ابن تیمیه احترام می گذاشت و قصیده ای در ستایش او سرود. ولی

بعدها از او جدا شد و در تفسیر صغیر خود از او بسیار با بدی نام برد و به او نسبت تجسیم داد ...

گفته شده: بلکه بعد از این که او به *کتاب العرش* ابن تیمیه دست یافت، معتقد شد که ابن تیمیه به جسمانیت خدا اعتقاد دارد.^(۴۹۴)

هم چنین به خاطر عیب و ایرادی که ابن تیمیه از سیبویه گرفته بود، با او درگیر شد تا جایی که ابوحیان می گوید: «این فرد لیاقت ندارد که با او سخن گفته شود».

گفتنی است در بحث مربوط به اعتقاد ابن تیمیه به تجسیم، نکاتی گذشت که برای بحث فعلی نیز مفید است.

اینک متن کلام ابوحیان را در تفسیر کوچکش ذیل آیه (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) ^(۴۹۵) «کرسی

او (حکومت، قدرت و سلطنت) آسمان ها و زمین را فراگرفته» نقل می کنیم. وی چنین می نویسد:

«در کتابی از احمد بن تیمیه معاصر ما که به خط خود اوست و نام آن را *کتاب العرش* گذاشته،

چنین مطلبی را خواندم: «خدای متعال بر کرسی می نشیند و جایی از آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خالی می گذارد که بر آن بنشیند».

۴۹۲. همان: ۴ / ۱۵، شرح حال ۲۹، صفی الدین محمد بن عبدالرحیم بن هندی فقیه شافعی.

۴۹۳. همان: ۴ / ۷۵، شرح حال ۲۱۰، ابن زملکانی.

۴۹۴. همان: ۴ / ۳۰۸، شرح حال ۸۳۲، ابوحیان اندلسی.

۴۹۵. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

تاج محمد بن علی بن عبدالحق البارنباری او را فریب داد و وانمود کرد که برای او تبلیغ می کند تا این که کتاب را از او گرفت و ما این مطلب را در آن خواندیم».^(۴۹۶)

زبیدی می نویسد: «سبکی می گوید: کتاب العرش از بدترین کتاب های ابن تیمیه است ... هنگامی که به دست شیخ ابوحیان رسید، همواره او را لعن می کرد تا از دنیا رفت با وجود این که بیش از آن، احترام فراوان به او می گذاشت».^(۴۹۷)

ذهبی

هرچند ذهبی (۷۴۸ هـ ق) نامه ای به سبکی نوشته و او را به سبب سخنی که در حق ابن تیمیه گفته بود، مورد مؤاخذه قرار داد، ولی او خود درباره ابن تیمیه چنین می گوید:

«از او به سبب اخلاق و رفتارش بیزارند».

«او در بحث چنان تند، خشم و بدخلقی به طرف مقابل نشان می داد که تخم کینه و دشمنی خود را در دل ها می کاشت».

«من در برخی از مسائل اصلی و فرعی با او مخالفم».^(۴۹۸)

هم چنین ذهبی می گوید:

«او بشری است که دچار گناه و اشتباه می شود».^(۴۹۹)

البته در فصل زیارت قبور و طلب شفاعت و تبرک به قبور، نکاتی بیان شد که در این جا نیز مفید است؛ زیرا همان گونه که محقق کتاب ذهبی — یعنی سیر أعلام النبلاء — اعتراف نموده، آن سخنان را ذهبی در رد ابن تیمیه گفته است.

هم چنین ذهبی در نامه معروف^(۵۰۰) خود به ابن تیمیه که مشهور به النصیحة الذهبیة است، ابن تیمیه را مخاطب قرار می دهد و چنین می نویسد:

۴۹۶. النهر الماد من البحر المحيط: ۱ / ۳۷۲، سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۴۹۷. اتهااف السادة المتقين: ۲ / ۱۷۳.

۴۹۸. الدرر الكامنة: ۱ / ۱۵۱، شرح حال ۴۰۹، احمد بن عبدالحلیم ... بن تیمیه حرانی.

۴۹۹. المعجم المختص: ۲۵.

۵۰۰. این نامه را از نسخه برهان بن جماعه که از روی نسخه حافظ صلاح الدین علانی نوشته و او نیز از خط ذهبی رونویسی کرده، نقل می کنیم. (... منظور حافظ سخاوی در کتاب الإعلان بالتوییح صفحه ۷۷، همین نسخه است).

«... ای مرد! مطالب سمّی فیلسوفان و تألیفات آنان را چندین بار بلعیده ای ... به خدا قسم، استفاده فراوان از سموم باعث می شود که جسم به آن ها عادت کند و سموم در بدن اثر بگذارد» ...

وی در ادامه می نویسد:

«بدبخت کسی است که از تو پیروی کند، زیرا او در معرض انحراف و زندیق شدن قرار می گیرد» ...

هم چنین می گوید: «آیا جز این است که بیش تر طرفداران تو را تنها زمین گیران دست بسته و سبک عقل، افراد عوامی که دروغگو و کندذهن هستند و یا غریبه های عبوس به شدت حيله گر و افراد خشک صالحی که نفهم هستند، تشکیل می دهند؟ اگر سخن مرا قبول نداری خودت آنان را مورد بررسی قرار بده و با تراوزی عدل، آنان را اندازه بگیر».

هم چنین می گوید: «تا کی می خواهی سخن خود را چنان ستایش کنی که احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم را چنان ستایش نمی کنی؟ کاش احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم از دست تو در امان می ماندند. ولی تو همواره با ضعیف دانستن، بی اعتبار شمردن و یا به تأویل بردن و انکار کردن بر آنان حمله می شوی، آیا زمان آن نرسیده که از این کارهایت دست برداری؟ آیا وقت آن که توبه و انابه کنی فرانسیده است؟ تو در دهه هفتاد عمر خود به سر میبری و مرگت نزدیک است».

بله به خدا به یاد دارم که تو از مرگ یاد کنی ... بلکه بر هر کس که از مرگ یاد کند خرده می گیری و او را تحقیر می کنی ... بنابراین، گمان نمی کنم که سخن مرا بپذیری و نصیحت مرا بشنوی ...».

تقی الدین سبکی

فرزند تقی الدین سبکی (۷۵۶ هـ ق) تاج الدین در الطبقات، ضمن زندگی نامه پدرش چنین از فضایل او می نویسد:

«امامی که با پیکارش از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کرد و با مجادله هایش جهاد نمود و تیزی تیغش را به خون آلوده نکرد».

او برای یاری پیامبر قیام کرد و تیرش را برای دفاع از او از تیردان بیرون کشید و نشانه گرفت. با وجود دوری سرزمینش تیر پرتاب شده او به خطا نرفت و فهم قوی شامه اش از منافذ آن

حیله گری ها نهراسید و همین طور ادامه داد تا این که سینه ها را از ناپاکی ها زدود و از افتادن در تاریکی های شب های تار محافظت کرد.

او هنگامی به پا خاست که امر بر این تیمیه مشتبه شد و همنشین او، فرو رفتن در آن آتش افروخته را برای او آراست؛ هنگامی که باب توسل را بست — خدا او را بیامرزد و از آن بی بهره اش نکند — و مسافرت فقط به هدف زیارت را انکار کرد، نه! بلکه خدا عذابش کند و رحمش را قطع کند.

او همواره در شب و روز حرکت می کرد تا صاحب آن سرایی را که حرمت آن شکسته نمی شود، به خوبی یاری کند و حیله هایی را که در سینه های بدخواه وجود داشت، آشکار سازد. پس به هر دستگیره ای که باقی مانده بود چنگ زد و پاداشی آشکار در دنیا و آخرت برای خود فراهم نمود، تا آن جا که راه زیارت کردن صاحب آن مزار علیه الصلاة والسلام را هموار نمود؛ در حالی که نزدیک بود سینه های سوارکاران به زور از زیارت او باز داشته شوند و افسار دل ها به قهر — در حالی که به هم پیچیده بودند — کشیده شوند؛ آن هم به وسیله آتش آن شبهه ای که نزدیک بود ذهن های تیزبین را گرفتار کند و تاریکی زنگار آن، افکار برتر را بپوشاند.

هرگز چنین نخواهد بود، چگونه مسجد زیارت شود و صاحب آن صلی الله علیه وآله پنهان باشد و یا شك و ابهام آن را از دیده ها پنهان سازد، و یا کاروان ها از آن بازداشته شوند، در حالی که هم چون تیر به سوی او فرومی آیند؟

اگر او علیه الصلاة والسلام نبود که این مسجد فضیلتی نداشت و هیچ فرد پریشان و کمک خواهی آن را قصد نمی نمود.

اگر او نبود این سرزمین، مقدس نبود و هیچ مسجدی بر اساس تقوا در آن مکان بنا نمی شد و پیش از آن نیز چنین بود.

خدا از او قدردانی کند؛ چرا که بر این امر تأکید کرد که باید بر آنچه اجماع و اتفاق نظر بر آن است باقی ماند و از آنچه به خاطر طمع، مخالفت با اجماع است، دوری جست.

او در مسئله طلاق، مانع از این شد که طلاق که صحیح واقع می شود، باطل شمرده شود و فقط کفارہ قسم برای آن ثابت شود تا مبادا نسب ها حفظ نشوند و اختلاط پیدا کنند که فتوای مصیبت بار این تیمیه، این اتفاقات را در پی داشت.

وی را در رد این دو مسئله کتاب نگاشت، بلکه شمشیرش را از نیام کشید و تیغ آن را تیز نمود. همتای خود را که حریفی بسیار لجوج بود، رد کرد و بر او که شکست ناپذیر بود، حملهور شد. به مقابله با او برخاست؛ در حالی که خورشیدی بود که چشم‌ها را خیره می‌کرد و با او جنگید و چنان تلاش کرد که سزاوار صفاتی شد که قهرمانان برای علی علیه السلام زمانی که ذوالفقار در دست دارد، برمی‌شمرند... جهادی که صاحب شریعت را با آن یاری رساند و بر کسی که باب توسل را بسته بود، رد نوشت و یاور او را خوار کرد و به سرعت به سوی او هجوم برد». (۵۰۱)

هم چنین سبکی شعری را که پدرش به عنوان تقریظ بر *منهاج السنة* نوشته بود، در شرح حال او نقل نموده که در آن به اعتقادات و شیوه‌های ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنة* اشاره شده است: «شیخ الاسلام شیخ امام، این شعر را که خود سروده، برای ما خواند، زمانی که کتاب ابن تیمیه به دستش رسید که در آن ابن مطهر رافضی را رد کرده بود:

ولابن تیمیه ردّ علیه وفي *** بمقصد الردّ واستيفاء أضره
لكنّه خلط الحق المبین بما *** یشوبه كدرًا في صفو مشربه
بخالط الحشو أنى كان فهو له *** حيث سير بشرق أو بمغربه
یری حوادث لا مبدا لأولها *** في الله سبحانه عمّا يظنّ به
لو كان حيّاً یری قولي ويفهمه *** رددت ما قال أقفوا إثر سبسيه
كما رددت عليه في الطلاق وفي *** ترك الزيارة ردّاً غير مشتبه
وبعده لا أرى للردّ فائدة *** هذا وجوهه فما أضنّ به

و ابن تیمیه بر او ردی نوشته است که حق مطلب را ادا کرده و انواع رد را شامل می‌شود.
ولی او حق آشکار را با چیزهایی که صافی آبشخور آن را کدر می‌کند، آمیخته است.
کلام زیادی را هر جا که باشد مخلوط می‌کند و به همین سبب او به سرعت به سمت شرق و یا غرب در حرکت است.
او برای امور حادث، قائل به مبدئی در خدا نیست، خدایی که از آنچه بر او گمان می‌برد پاك و مزه است.
اگر زنده بود و سخن مرا می‌دید و می‌فهمید، آنچه را که گفته است ردّ می‌نمودم و قدم به قدم او را تعقیب می‌کردم.
آن سان که در باب طلاق و زیارت بر او ردّی روشن و واضح نوشته‌ام.
و بعد از آن فایده‌ای در نوشتن ردّیه نمی‌بینم، افزون بر این، به این امر و ذات آن، بخل می‌ورزم و حیفم می‌آید.

صلاح الدین علائی

حافظ صلاح الدین علائی (۷۶۱ هـ ق) بخشی را درباره ابن تیمیه با عنوان: «... ذکر اموری که در آن ها ابن تیمیه با سایر علما در اصول و فروع مخالفت نموده است...» اختصاص می دهد. او ابتدا فتاوا و احکامی را که در آن ابن تیمیه دیدگاه های نادر و شاذی دارد، این گونه می شمارد

طواف زن حائض به دور خانه خدا جایز و صحیح است و کفاره ای ندارد.
— نماز زمانی که از روی عمد ترك شود، به جا آوردن قضای آن مشروع نیست.
— مالیات برای کسی که آن را می گیرد، حلال است.
— هنگامی که از تجار مالیات گرفته می شود دیگر نیازی نیست زکات پرداخت کنند؛ هر چند مالیات به اسم زکات و یا به شیوه زکات دریافت نشده باشد
— مایعات با مردن حیوانی مانند موش در آن ها نجس نمی شوند
— جنب می تواند نافله شب را با تیمم بخواند و نیازی نیست آن را به بعد از غسل موکول کند

— هر شرطی که واقف برای شیء مورد وقف انجام دهد، اعتباری ندارد
— فروش کنیزانی که مادر فرزندان مالک خود هستند، جایز است
— شمار فراوانی از این موارد

صلاح الدین علائی بعد از آن می گوید:

«... اما دیدگاه های ابن تیمیه در اصول دین.

نمونه آن موارد این است که ابن تیمیه می گوید:

— خدای سبحان محل حوادث است که خدا از آنچه که او می گوید بسیار بالاتر است.
— خدا مرکب است و به ذات خود نیازمند است، همان گونه که هر کَلِّی به جزء خود نیازمند است.

— قرآن حادث در ذات خدای متعال است.

— نوع عالم قدیم است و همواره همراه خدا مخلوقی بوده است و از این رو خدا را «فاعل موجب بالذات؛ فاعلی که اختیار ندارد» قرار داده است به جای این که او را فاعل مختار بداند. منزّه است خدا که چقدر بردبار است.

— اعتقاد به جسمانی بودن خدا و جهت دار بودن او و این که او نقل مکان می کند که این موارد مشهور است.

او در بعضی تألیفات خود تصریح نموده که خدا به اندازه عرش است، نه کوچک تر و نه بزرگ تر. خدا از این نسبت ها منزّه است.

هم چنین او يك جلد کتاب را به این اختصاص داده که علم خدا به امور نامتناهی مانند نعمت های بهشتیان تعلق پیدا نمی کند و نیز او نمی تواند به امور متناهی احاطه پیدا کند. این ها لغزش گاه های امام است.

او هم چنین معتقد است که پیامبران، معصوم نبوده اند و پیامبر ما علیه وعلیهم الصلاة والسلام هیچ منزلت خاصی ندارد و هر کس به ایشان توسل کند اشتباه کرده و در این باره چندین صفحه مطلب نگاشته است.

هم چنین او معتقد است که مسافرت برای زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله، سفر معصیت است و باید نماز را در آن کامل خواند و بر این امر اصرار می کند با این که هیچ يك از دانشمندان مسلمان پیش از او چنین فتوایی ندارند.

هم چنین او بر این باور است که عذاب دوزخیان پایان می پذیرد و ابدی نیست. این را یکی از فقیهان از کتاب های او نقل نموده است.

از دیدگاه های منحصر به فرد ابن تیمیه این است که الفاظ تورات و انجیل عوض نشده است و همان گونه که نازل شده اند، باقی مانده اند و تحریف تنها در تفسیر آن صورت گرفته است. او در این زمینه کتابی نیز دارد.

در پایان به خاطر نوشتن مانند این امور، از خدا طلب آمرزش می کنم؛ چه رسد به این که به آن ها معتقد شوم». (۵۰۳)

صلاح الدین صفدی

صلاح الدین صفدی (۷۶۴ هـ ق) ضمن شرح حال ابن تیمیّه چنین می نویسد:

«گمان نمی کنم کسی مثل او در حافظه و اطلاع دیده شده باشد. به نظر من ریشه دیدگاه های او و حتی ایرادهایش بر مخالفان را از ابن حزم گرفته است.

او شیفته دشنام دادن به ابن العربی محی الدین، عفیف تلمسانی، ابن سبعین و دیگر همکیشان آنان بود. و چه بسا به صراحت به غزالی دشنام داده و گفته: او طلایه دار فیلسوفان است و یا این جمله را از امام فخرالدین نقل کرده است

شنیدیم که نام «نجم الدین کاتبی» معروف به «دبیران» — به فتح دال و کسر باء — را که همان کاتبی است که تألیفات بدیعی در منطق دارد، تنها به صورت «دبیران» — به ضم دال و فتح باء — تلفظ می نمود. (۵۰۴)

و شنیدیم که به جای ابن مطهر حلّی می گفت: ابن منجس

او در زمان حکومت سلطان «رکن الدین بیبرس جاشنگیر» به مصر فراخوانده شد و مجلسی درباره یکی از دیدگاه های او ترتیب داده شد، ولی کار به درازا کشید و او را محکوم به حبس نمودند و در اسکندریه زندانی کردند. به گمانم هنگامی که ملک ناصر از قلعه کرک بازگشت او را آزاد کرد

در ربیع الأول سال ۹۸ هـ گروهی از شافعیان به مقابله با ابن تیمیّه برخاستند و به دیدگاه او در باب صفات خدا اعتراض کردند و نظرات او را در کتاب *العقیده الحمویة* بررسی و آن ها را رد کردند.

هم چنین مجلسی برای ابن تیمیّه ترتیب دادند و [نایب السلطنه دمشق جمال الدین آقوش] «أفرم» از او دفاع کرد و نگذاشت آنان به خواسته خود برسند و در دمشق اعلام شد که نظرات کتاب *العقیده الحمویة* باطل است.

از طرفی [امیر سیف الدین] جاغان المشد به یاری ابن تیمیّه شتافت؛ در حالی که او ممنوع الکلام بود، پس از آن او بنا به عادتش در روز جمعه جلوس نمود و سخن گفت و در ادامه نزد قاضی القضاة امام الدین رفت و با او مدتی طولانی بحث نمود

در زمان قاضی جلال الدین با او در مسئله زیارت به گفت و گو پرداختند. گزارش آن به مصر ارسال شد و حکم سلطان مبنی بر دستگیری او صادر شد و به همین سبب تا پایان عمرش در سال ۷۲۸ هجری در زندان به سر می برد». (۵۰۵)

یافعی

حافظ ابن حجر عسقلانی در زندگینامه یافعی (۷۶۸ هـ ق) می‌گوید: «او سخنی در نکوهش ابن تیمیه دارد». (۵۰۶)

یافعی ضمن بیان حوادث سال ۷۰۵ چنین می‌نویسد:

«در آن سال فتنه شیخ حنبلیان؛ یعنی ابن تیمیه و سؤالات آنان از اعتقادات او به وقوع پیوست. برای او سه مجلس ترتیب داده شد و دیدگاه او معروف به واسطیه مطرح شد و او را به تتگنا کشاندند و سرو صدای فقها به نفع یا ضد او بلند شد. سپس او طی نامه‌ای به مصر فراخوانده شد و علیه او نزد قاضی مالکیان، اقامه دعوی شد. ابن تیمیه درخواست کرد که با او مناظره کنند و آنان پذیرفتند. پس از آن، او و برادرش نزدیک ۲۰ روز زندانی شدند، سپس ابن تیمیه آزاد شد و دوباره به دستور حاکم زندانی شد و در نهایت به اسکندریه تبعید شد.

هنگامی که سلطان در سال نهم به قدرت رسید، ابن تیمیه را فراخواند و تکریم نمود و بین او و حاکم صلح برقرار کرد. اتهامی که به او در مصر داده شده بود این بود که او می‌گوید: خدا حقیقتاً بر عرش نشسته است و او با الفاظ و صدا سخن می‌گوید. پس از آن در دمشق و دیگر شهرها چنین اعلام شد: هر کس عقیده ابن تیمیه را داشته باشد، خون و اموال او مباح است». (۵۰۷)

او هم چنین می‌گوید: «گفته شده که تألیفات ابن تیمیه بیش از صد جلد است و دیدگاه‌های عجیب و غریبی دارد که مورد اعتراض قرار گرفته و به سبب آن، زندانی شده است، دیدگاه او مخالف دیدگاه اهل سنت است. زشت‌ترین آن‌ها نهی او از زیارت قبر پیامبر علیه الصلاة والسلام است. هم چنین ابن تیمیه به بزرگان عرفا و صوفیان مانند حجة الاسلام ابوحامد غزالی، استاد امام ابوالقاسم قشیری، شیخ ابن العریف، شیخ ابوالحسن شاذلی و دیگر اولیای بزرگ و برگزیده ایراد گرفته است.

هم چنین او دیدگاه‌های شناخته شده در مسائلی نظیر مسئله طلاق و غیر آن دارد.

۵۰۵. الوافی بالوقایات: ۷ / ۱۳ - ۱۶، شرح حال ۶۱۹.

۵۰۶. الدرر الكامنة: ۲ / ۲۴۹، شرح حال ۲۱۲۰.

۵۰۷. مرآة الجنان وعبرة اليقظان: ۴ / ۲۴۰، سال ۷۰۵.

هم چنین او به جهت دار بودن خدا اعتقاد دارد و سخنان باطلی از او در این زمینه نقل شده است. امور دیگری نیز از مذهب او مشهور است.

من در وقت مبارکی خوابی طولانی دیدم که قسمتی از آن مربوط به عقیده ابن تیمیه بود و بر خطای او دلالت می نمود. من آن را در سال ۵۵۸ در سرگذشت نویسنده *البیان* ذکر نمودم. هر کس می خواهد از آن آگاه شود به آن جا مراجعه نماید.

این خواب از رؤیاهایی است که باعث گشایش سینه ها می شود و هر کس آن را ببیند دلش آرام و برای پذیرش هدایت و نور، گشوده می شود». (۵۰۸)

تاج الدین سبکی

تاج الدین سبکی (۷۷۱ هـ ق) در کتاب *الطبقات* خود ضمن شرح حال مزّی این گونه می نویسد:

«بدان که ابوالعباس ابن تیمیه به این رفیقان؛ یعنی مزّی، ذهبی، برزالی و شمار بسیاری از پیروان آنان، ضرر آشکاری رساند و آنان را به امور ناشایست بزرگی وادار کرد و به انجام کارهایی واداشت که دوری از آن شایسته بود، و در معرض آتش قرار داد که امید است خدا از آنان و پیروانشان درگذرد». (۵۰۹)

ابوزرعه عراقی

حافظ ولی الدین ابوزرعه عراقی (۸۲۶ هـ ق) درباره ابن تیمیه چنین می گوید:

«... شیخ ابن تیمیه، نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت بود، ولی چنانچه در مورد او گفته اند: دانش او بیش از عقل او بود و به همین سبب اجتهادش او را به مخالفت با اجماع در مسائل فراوانی کشاند که گفته شده تعداد آن به شصت مسئله می رسد. به همین دلیل زبان های زیادی به نکوهش او گشوده شد و به دنبال آن دچار سختی های فراوان شد و دانشمندان معاصر او به سرعت او را رد کردند، بر او ایراد گرفتند و او را به بدعت گذاری متهم کردند و به همین جهت هنگامی که مرد زندانی بود.

مدافعان ابن تیمیه می گویند: مخالفت های او نیز مانند دیگر بزرگان با اجماع در فروع دین اگر از روی اجتهاد باشد، اشکالی ندارد. ولی مخالفان ابن تیمیه می گویند: مخالفت های او تنها در

۵۰۸. همان: ۴ / ۲۷۸، سال ۷۲۸ هـ ق.

۵۰۹. *طبقات الشافعیة الكبرى*: ۱۰ / ۴۰۰، شرح حال ۱۴۱۷، یوسف بن زکی عبدالرحمان بن یوسف.

زمینه فروع دین نیست، بلکه شمار بسیاری از آن‌ها در اصول دین است. هم چنین در زمینه فروع هم اگر اجماعی برقرار باشد، او حق مخالفت ندارد؛ زیرا هیچ يك از پیشوایان و بزرگان در مسائلی که اجماع در آن‌ها برقرار بوده، مخالفت نکرده اند؛ بلکه هر فتوایی که صادر کرده اند حتماً در میان گذشتگان سابقه آن وجود داشته است، چنانچه تعداد زیادی از پیشوایان گفته اند.

البته دو مسئله ای که ابن تیمیه در باب طلاق و زیارت دارد خیلی بی جا و ناشایست است و شیخ امام تقی الدین سبکی ردی بر هر دو موضوع نوشته است و در زمینه هر يك تألیف جداگانه ای دارد که بسیار نیکو است».^(۵۱۰)

ابوبکر حسنی

تقی الدین ابوبکر حسنی دمشقی شافعی (۸۲۹ هـ ق) کتابی به نام *دفع شبهه من شبهه و تمرّد ونسب نك إلى السيد الجليل الإمام أحمد* دارد. وی در آن کتاب چنین می نویسد:

«... شمار بسیاری از عابدان و دانشمندان نیکوکار مردم مکه و دیگر شهرها اصرار فراوانی نمودند تا به بیان انحرافات این مرد از مسیر این پیشوایان بپردازم؛ هرچند مختصری باشد که در آن تصریح کرده و یا به تلویح و اشاره سخن بگویم. مدتی طولانی از خدای عزیز و جلیل در این رابطه طلب خیر می نمودم و سرانجام گفتم: ای بی یاور! و در گمراهی‌ها و مهلکه‌هایی که به سبب او ایجاد شده، اندیشیدم و به این نتیجه رسیدم که نباید آنچه را می دانم کتمان کنم و اگر کتمان کنم لجامی از آتش بر دهانم خواهند زد و مورد خشم خدا واقع خواهم شد.

اینک درباره این مرد و با نام او که شهرت و گسترش پیدا کرده و در همه جا راه یافته؛ بلکه در آسمان روستاها و شهرها به پرواز درآمده، سخن می گویم و به برخی از آنچه که در باطن پلید او وجود دارد و برای ایجاد فساد از آن استفاده کرده است با تصریح و یا اشاره، می پردازم. اگر بخواهم بسیاری از آنچه که او در کتاب‌های مختصر خود نوشته بپردازم، بحث بسیار طولانی می شود؛ چه رسد که بخواهم به کتاب‌های مبسوط او اشاره کنم.

البته ابن تیمیه تألیفات دیگری نیز دارد که کسی از آن‌ها آگاه نمی شود؛ گرچه آن فرد بخواهد او و پیروانش را به خاطر باورهای باطل و انحرافی، تحت شدیدترین فشارها قرار دهد؛ چرا تنها کسی از این تألیفات و باورهای شوم آگاه می شود که ابن تیمیه به یقین بداند همفکر اوست.

یکی از دانشمندان حنبلی در مسجد جامع اموی در حضور مردم می گفت: اگر «حصنی» از آنچه که ما از سخنان ابن تیمیه می دانیم، آگاه می شد، بدون تردید او را از قبر بیرون می کشید و می سوزاند. آنان از من خواستند که به برخی از مسائلی که به دستم رسیده، بپردازم...».

او در ادامه می گوید:

«... نخستین حيله ابن تیمیه این بود که خود را به مذهب امام احمد بن حنبل بست و شروع به کسب دانش کرد و تعبّد می‌ورزید و بدین سبب دل های بزرگان به او متمایل شد و به اکرام و احترام او پرداختند.

او هم چنین اظهار عفت و پاکدامنی کرد و از امور ناپسند پرهیز نمود و بدین سبب گرایش و توجه آنان به او بیش تر شد.

سپس او به بررسی دیدگاه های دانشمندان پرداخت و در برگه های خود به حاشیه نویسی مشغول شد تا جایی که گمان کرد که دارای قدرت تألیف و گفت و گوی علمی شده است.

بعد از آن او به تألیف پرداخت و می گفت: از فلان شهر از من سؤال شده است و در واقع از او سؤالی نشده بود. او جواب را می نوشت و اموری را ذکر می کرد که نمی شد به آن اشکال کرد. البته در برخی از آن، مسائل قابل انتقاد نیز وجود داشت، ولی او با حيله گری به آن اشاره می نمود؛ به گونه ای که هیچ کس از هدف او آگاه نمی شد، مگر فرد چیره دست، دانشمند و ماهر و بدین سبب می توانست بر حریف خود در مناظره پیروز شود، مگر بر کسی که ماهر و تیزبین بود. او هم چنین با مردم انس می گرفت و با گشاده رویی، نرم زبانی با آنان برخورد می کرد و اموری را که برای انسان شیرین است؛ به ویژه کلمات شیرینی که در بردارنده زهد در دنیا و گرایش به آخرت بود بر زبان جاری می کرد. از این رو از او درخواست شد که مردم را پند دهد.

او به این درخواست پاسخ مثبت داد و به پند مردم مشغول شد و در نتیجه به دانش، تعبّد و عفت و پرهیز از امور ناپسند مشهور شد و مردم با سؤال های خود به او پناه آوردند.

هنگامی که کسی برای پرسش پیش او می آمد به او می گفت: بعداً مراجعه کن!

وقتی آن فرد مراجعه می کرد به او می گفت: این سؤال پیچیده ای است، ولی من راه حلی برای تو دارم و با يك شرط به تو می گویم، زیرا این پاسخ به گردن من است.

شخص پرسش گر می گفت: به شرط تو وفا می کنم.

ابن تیمیه می گفت: شرط من این است که نگویی این پاسخ را از من شنیدی.

آن شخص به او تعهدها و پیمان های متعددی می داد و در آخر ابن تیمیه به گونه ای به او پاسخ می داد که مشکلش حل می شد.

این رویه ادامه داشت تا جایی که پیروان فراوانی پیدا نمود و هر جا برای ابن تیمیه مشکلی پیش می آمد به یاری او می شتافتند.

ابن تیمیه در نهایت دانست که این کارها نمی تواند او را نجات دهد. از این رو در برخی از جلسه ها چنین می گفت: *إنا لله وإنا إليه راجعون*، شکاف هایی از انواع فساد گشوده شده که بعید است بسته شوند. اگر من قدرتی داشتم فلانی را وزیر، فلانی را محتسب، فلانی را ندیم سلطان و فلانی را امیر شهر قرار می دادم.

این سخنان را آن افراد که در دل امید آن منصب ها را داشتند، می شنیدند و به یاری او می شتافتند.

بعد از آن دانست که هم چو افرادی نمی توانند با دانشمندانی که در مقابل او ایستاده اند مقابله کنند و به همین دلیل راه نجاتی در بین علما برای خود دست و پا کرد، بدین صورت که نگاه می کرد که مجلس به دست کدام يك از دانشمندان است و سپس به او می گفت: عقیده پیشوای تو چیست؟

هنگامی که او عقیده اش را بیان می کرد، ابن تیمیه می گفت: شهادت می دهم که این عقیده حق است و من اشتباه کردم و شما را شاهد می گیرم که من نیز عقیده پیشوای تو را دارم.

و همین باعث می شد که خورش ریخته نشود. سپس هنگامی که جلسه تمام می شد پیروانش شایعه می کردند که حق با او بوده و او بر همه پیروز شده است، مگر نمی بینید که او از آن جلسه جان سالم به در برده است.

این امر باعث فریب خوردن افراد زیادی به خصوص از مردم عادی شد. زمانی که این امر چندین بار تکرار شد، دانستند که او از روی مکر و حيله چنین می کند و از آن پس حتی اگر او در مجلسی چنین می گفت، او را زندانی می نمودند.

او مرتب از زندانی به زندان دیگر منتقل می شد تا این که خدای عزیز و جلیل در زندان کفر و الحاد او را به هلاکت رساند». (۵۱۱)

تقی الدین حصنی دمشقی در جای دیگری چنین می نگارد:

«... باز گردیم به آنچه ابن شاکر در تاریخش در جلد بیستم بیان نموده است. وی می گوید: در هشتم رجب سال ۷۰۸ هجری، جلسه با شرکت قاضیان و فقیهان در حضور نایب السلطنه در کاخ ابلق برگزار شد و در آن از ابن تیمیه در مورد عقیده اش سؤال شد و او گوشه ای از آن را بیان کرد.

سپس دیدگاه «واسطیه» او را آوردند و این دیدگاه در جلسه خوانده شد و گفت و گوهای فراوانی در گرفت. در پایان برخی از مباحث باقی ماند و به جلسه بعدی موکول شد.

در روز جمعه دوازدهم رجب بار دیگر جلسه تشکیل دادند و در آن جلسه صفی الدین هندی حضور یافت و به گفت و گو پرداختند و همه توافق کردند و راضی شدند که کمال الدین ابن زملکانی با ابن تیمیه بر سر حقیقت گفت و گو نماید.

در این گفت و گو کمال الدین، ابن تیمیه را مغلوب ساخت و به همین دلیل ابن تیمیه بر جان خود ترسید و حاضران را شاهد گرفت که او بر مذهب شافعی است و به آنچه امام شافعی معتقد است او نیز اعتقاد دارد.

حاضران به گفته ابن تیمیه راضی شدند و مجلس را ترك کردند.

پس از آن یاران ابن تیمیه وانمود کردند که حقانیت ابن تیمیه در آن جلسه روشن شده و حق با اوست. به همین سبب به مجلس قاضی جلال الدین قزوینی احضار شدند و ابن تیمیه نیز احضار شد و به او سیلی زدند و حکم تعزیری برای او نوشته شد...» (۵۱۲)

حصنی هم چنین می گوید:

«... و برای آنان جلسه ای در قلعه قاهره با حضور قاضیان، فقیهان، دانشمندان و امیران برگزار شد و شیخ شمس الدین عدنان در آن سخن گفت و ضد عقاید ابن تیمیه اقامه دعوا نمود و بخش هایی از آن را نام برد.

ابن تیمیه برخاست و شروع به حمد خدای متعال نمود و او را ستود و به پند و موعظه پرداخت تا جایی که به او گفتند: ای شیخ! ما آنچه را که می گویی می دانیم و به پندهای تو نیازی نداریم، به ادعاهایی که علیه تو مطرح شده پاسخ بده.

ابن تیمیه خواست دوباره به حمد خدا بپردازد، ولی به او اجازه ندادند و گفتند: پاسخ بده!

او چیزی نگفت.

از او چندین بار درخواست پاسخ نمودند و او جز سخنانی که در ابتدا گفته بود چیزی برای گفتن نداشت. کار به درازا کشید و در نهایت قاضی مالکی مذهب، دستور داد او و دو برادرش را زندانی کنند. آن‌ها در یکی از برج‌های قلعه زندانی شدند.

تعدادی از امیران نزد او رفت و آمد می‌کردند و زمانی که این‌خبر به گوش قاضی رسید جلسه‌ای با آنان ترتیب داد و گفت: حال که او کشته نشد دست کم باید بر او سخت‌گیری کرد؛ وگرنه قتل او واجب و کفر او ثابت شده است».^(۵۱۳)

وی در ادامه می‌افزاید:

«... علامه امام برهان الدین فزازی حدود چهل سطر مطالبی علیه ابن تیمیه نوشت و در پایان به کافر بودن او فتوا داد.

شیخ شهاب الدین ابن جهبل شافعی با فتوای او موافقت کرد و مالکی نیز ذیل دست‌نوشته او مطالبی در موافقت نوشت و به همین صورت عالمان دیگری چنین نوشتند و همه به این نتیجه رسیدند که ابن تیمیه گمراه، بدعت‌گذار و زندیق است.

به دنبال آن، نایب السلطنه خواست مجلسی برای آنان ترتیب داده و دانشمندان و قاضیان را در آن جمع کند، ولی دید که بازتاب این مجلس گسترده خواهد بود و به همین دلیل بایستی سلطان را در جریان این امر می‌گذاشت. از این رو فتوا را دریافت نمود و آن را در اولین فرصت برای سلطان فرستاد.

سلطان قاضیان را جمع نمود و هنگامی که این فتوا برای آنان خوانده شد، قاضی القضاة بدرالدین بن جماعه آن را گرفت و بر روی آن نوشت: کسی که به این‌ها معتقد باشد، گمراه و بدعت‌گذار است.

حنفیان و حنبلیان با نظر او موافقت نمودند و همه نسبت به کفر ابن تیمیه به اجماع و اتفاق نظر رسیدند...».^(۵۱۴)

او هم چنین می‌گوید:

«... مانند این سخنان در کلام ابن تیمیه فراوان است که نشان‌دهنده نادانی، بدفهمی و کودنی اوست. برخی او را پریشان‌گو و برخی دیگر آوازه‌خوان بیهوده‌گو می‌نامیدند و امام علامه

۵۱۳. همان: ۹۲، تاریخ سیاه ابن تیمیه.

۵۱۴. همان: ۹۴ - ۹۵.

ابوالحسن علی بن اسماعیل قونوی که شیخ الاسلام بود زمان خود تصریح می نمود که ابن تیمیه از نادانان است و نمی فهمد چه می گوید...» (۵۱۵).

ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ ق) در کتاب *الدرر الكامنه* درباره ابن تیمیه چنین می نویسد: «او خیال کرد که مجتهد است و به همین سبب شروع به رد کردن دیدگاه های کوچک و بزرگ عالمان قدیم و جدید نمود، تا آن جا که درباره عمر نیز اظهار نظر کرد و در موردی او را خطاکار دانست.

این امر به گوش شیخ ابراهیم رقی رسید و به او اعتراض کرد. به دنبال آن، ابن تیمیه نزد او رفت و عذرخواهی و استغفار نمود. ابن تیمیه هم چنین درباره علی علیه السلام می گوید: او در هفده مورد اشتباه کرده و در آن ها با نص قرآن مخالفت نموده است!».

ابن حجر عسقلانی در ادامه، سخنانی را که ابن تیمیه بر ضد دانشمندان علوم و مذاهب مختلف گفته، بیان می کند:

«ابن تیمیه سخنان تندی علیه سیبویه نوشت و ابوحنیفان به مقابله با او برخاست و به خاطر همین با او قطع رابطه کرد و گفت: او بر ضد سیبویه گزافه گویی می کند».

«او به غزالی دشنام داد و به دنبال آن گروهی ضد او قیام کردند و نزدیک بود او را بکشند».

«... او در مورد ابن العربی بدگویی می نمود...».

ابن حجر برخی از عقاید ابن تیمیه را این گونه بیان می کند:

«ابن تیمیه در بیان حدیث نزول خدا به زمین، دو پله از منبر خود پایین آمد و گفت: نزول خدا به زمین مانند این پایین آمدن من است».

«ابن تیمیه کسانی را که به پیامبر صلی الله علیه و آله توسل و درخواست یاری می کنند، رد کرد».

وی می گوید: «گزارشی درباره جلسه توبه ابن تیمیه از نظریه تجسیم، در پانزدهم ربیع الأول

سال ۷۰۷ هـ ق نوشته شد».

او می نویسد: «هنگامی که با ابن تیمیه مناظره می شد و او شکست می خورد می گفت: منظورم این نبود، بلکه منظورم فلان چیز بود و چیزی را که بسیار دور از نظر بود به عنوان منظور خود بیان می کرد».

آن گاه ابن حجر کلامی را که در ادامه از ذهبی می آید به عنوان نمونه ای از موضع گیری دانشمندان نسبت به ابن تیمیه چنین ذکر می کند: «ابن زملکانی و ابوحیان از او جدا شدند». او اختلاف مردم نسبت به ابن تیمیه را این گونه توضیح می دهد: «مردم درباره او به چند گروه تقسیم شدند:

برخی به او نسبت تجسیم دادند ...

برخی او را زندق دانستند ...

برخی او را به خاطر سخنش درباره علی علیه السلام که ذکر آن گذشت، منافق نامیدند. هم چنین به خاطر این سخنش که گفت: «علی هر جا رفت، کسی او را یاری نکرد و او چندین بار سودای خلافت در سر داشت، سعی کرد به آن برسد، ولی نتوانست و تنها به خاطر ریاست جنگید نه از روی دیانت ...».

برخی به ابن تیمیه نسبت داده اند که برای رسیدن به پیشوایی مطلق تلاش می کرد، زیرا شیفته یادکردن از «ابن تومرت» بود و او را به شدت می ستود ...».^(۵۱۶)

هم چنین ابن حجر عسقلانی در جایی که از علامه حلی رحمه الله یاد می کند، چنین می نویسد: «او کتابی در فضیلت های علی رضی الله عنه تألیف نمود و شیخ تقی الدین ابن تیمیه بر او در کتابی بزرگ، نقضی نوشت و شیخ تقی الدین سبکی به آن در ابیات مشهورش اشاره نموده است ...».

سپس می افزاید: «در سایر بیت ها اموری را که ابن تیمیه به خاطر آن ها سزاوار نکوهش است، ذکر نموده است».^(۵۱۷)

او هم چنین می گوید: «من ردّ مذکور را مطالعه کردم و همان گونه که سبکی گفته آن را کامل یافتم، ولی به نظر من او در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل می کند به شدت بی انصافی نموده

۵۱۶. الدرر الكامنة: ۱ / ۱۶۰ - ۱۴۴، شرح حال ۴۰۹، احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام. برای آگاهی بیشتر در این زمینه

ر.ک: صفحه ۹۲ از همین جلد.

۵۱۷. پیش تر این ابیات را ذکر نمودیم.

است ... او بسیاری از روایات خوب را که در زمان تألیف، جایگاه آن را نمی دانسته، نپذیرفته است، زیرا او به خاطر گستره زیاد محفوظات خود، به آنچه که در سینه داشته بسنده می کرده است و فراموشی برای انسان امری طبیعی است

ابن تیمیه برای سست نشان دادن دیدگاه رافضه چنان مبالغه کرده که گاه او را به کاستن از مقام و منزلت علی رضی الله عنه کشانده است که این شرح حال برای توضیح آن ها و ذکر نمونه های آن گنجایش ندارد». (۵۱۸)

ابن حجر در شرح صحیح بخاری ضمن باب «فضل نماز در مکه و مدینه» چنین می گوید:
«... خلاصه این که آنان ابن تیمیه را در مسئله حرام دانستن سفر برای زیارت آقایمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مغلوب ساختند.

به نظر ما نیز این مطلب به این شکل اشکال دارد و قابل انتقاد است. اگر بخواهیم به شرح گفته های طرفین پردازیم بحث به درازا می کشد. این یکی از زشت ترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. یکی از استدلال های او که برای دفع اجماع ادعایی بر مشروعیت داشتن زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نموده، این است که نقل شده مالك كراهت داشت بگوید: قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کردم.

محققان از پیروان مالك این گونه پاسخ داده اند که کراهت او از گفتن این جمله به خاطر رعایت ادب بوده. نه این که نسبت به اصل زیارت کراهت داشته باشد، زیرا آن از برترین اعمال و بزرگ ترین وسیله های تقرّب و رسیدن به خدای ذوالجلال است و مشروعیت داشتن آن مورد اجماع و اتفاق نظر است و هیچ مخالفی نداشته است. خداست که به راه درست هدایت می کند». (۵۱۹)

ابن حجر مکی

در فتاوی شهاب الدین ابن حجر هیتمی مکی (۹۷۴ هـ ق) چنین آمده است:

«... این سؤال از او پرسیده شد — خدا به وسیله آن به او نفع برساند — : ابن تیمیه اعتراضی بر صوفیان متأخر دارد و در فقه و اصول، فراوان با اجماع مخالفت کرده است، نظر شما در این رابطه چیست؟

۵۱۸. لسان المیزان: ۷ / ۵۲۹ — ۵۳۰، شرح حال ۹۴۶۵، یوسف والد حسن بن مطهر حلّی.

۵۱۹. فتح الباری: ۳ / ۶۶.

او چنین پاسخ داد: ابن تیمیه بنده ای بود که خدا او را ذلیل، گمراه، کور و کر قرار داد و او را خوار نمود. پیشوایانی که نادرستی کارها و دروغ بودن گفته های او را روشن ساخته اند، بر این حقیقت تصریح نموده اند. اگر کسی علاقه مند است باید کلام امام مجتهد ابوالحسن سبکی را — که پیشوایی و بزرگی و مجتهد بودن او مورد اتفاق است —

مطالعه نماید و هم چنین به سخنان فرزندش تاج الدین و شیخ امام عز ابن جماعه و شافعیان، مالکیان و حنفیان معاصر و غیر معاصر مراجعه نماید.

اعتراض ابن تیمیه تنها به صوفیان متأخر محدود نشد؛ بلکه همان گونه که در ادامه می آید، به کسانی هم چون عمر و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما نیز کشیده شد...» (۵۲۰)

وی در ادامه پس از نقل سخنان ابن تیمیه و رد آن ها، در ضمن پرداختن به سخن ابن تیمیه در مورد عقیده احمد، چنین می گوید:

«... آنچه که بین نادانان منسوب به این امام بزرگ و مجتهد در مورد اعتقاد داشتن او به جهت و مانند آن مشهور شده، دروغ، تهمت و افترا بر اوست. خدا لعنت کند هر کس را که چنین نسبتی به او می دهد و یا او را به چنین عیوبی متهم می کند که خدا او را از آن مبرا ساخته است.

حافظ، حجت و پیشوای امام، ابوالفرج بن الجوزی — که از پیشوایان مذهب حنبلی است و احمد بن حنبل را از چنین لکه ننگ زشت و ناپسندی مبرا می داند — چنین بیان کرده است: هر چه که از این قبیل امور به او نسبت داده می شود، دروغ، تهمت و افترا بر اوست. نوشته های او به شکل واضح باطل بودن این نسبت ها را روشن می کند، این مطلب را بدان که مطلبی مهم است.

مبادا به آنچه که در کتاب های ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم الجوزیه آمده گوش دهی، هم چنین به سخن دیگر کسانی که هوسشان را به عنوان خدای خود برگزیده و خدا آنان را از روی آگاهی به احوال ایشان، گمراه نموده و بر گوش و دلشان مهر زده و بر چشمانشان پرده افکنده، با این وجود چه کسی جز خدا آنان را هدایت می کند؟ چگونه این ملحدان از مرزها و خط کشی ها عبور کرده و حصار شریعت و حقیقت را پاره کرده و با این وجود گمان می کنند که خدا آنان را هدایت نموده است؟

چنین نیست، بلکه آنان به بدترین گمراهی، زشت ترین ویژگی ها، شدیدترین غضب الاهی و خسران و بدترین دروغ و تهمت، دچار شده اند. خدا پیروان آنان را خوار کند و زمین را از امثال آنان پاک نماید». (۵۲۱)

هم چنین ابن حجر مکی در مسئله زیارت می گوید:

«ابن تیمیه که از حنبلی های متأخر است به طور کلی — چنانچه که سبکی در دست نوشته او دیده — منکر مشروعیت آن است. ابن تیمیه استدلال های طولانی برای اثبات مدّعی خود بیان نموده؛ استدلال هایی که گوش را آزار می دهد و طبیعت انسانی از آن تنفر دارد. بلکه به پندار او بر حرمت سفر برای زیارت اجماع و اتفاق نظر برقرار است و در چنین سفری نماز شکسته نیست و تمام روایاتی که در این زمینه وارد شده، جعلی است.

برخی از حنبلی های متأخر از او در این مسئله پیروی نموده اند.

به نظر من: ابن تیمیه کیست که سزاوار این باشد به او توجه شود و یا در امری از امور دین

به او اعتماد کرد؟

آیا او جز آن است که جمعی از بزرگان هم چون العزّ ابن جماعه توصیف

نموده اند؛ بزرگانی که سخنان بی پایه و استدلال های بی رونق او را دنبال کرده و لغزش گاه ها، خیالات و اشتباهات زشت او را آشکار ساخته اند که او بنده ای است که خدا او را گمراه کرده و لباس خواری بر تن او نموده و هلاکش کرده است و به او توانایی تهمت زدن و دروغ گفتنی داده که سبب خواری و محرومیت او شده است.

شیخ الاسلام و دانشمند جهان که همه بزرگی، اجتهاد، درستی و پیشوایی او را قبول دارند؛ یعنی تقی الدین سبکی — قدّس الله روحه ونور ضریحه — در تألیفی مستقل به ردّ او پرداخته و به خوبی و درستی در آن عمل کرده و با استدلال های قوی خود، راه درست را روشن ساخته است.»

وی در ادامه می افزاید:

هرچند اموری که از ابن تیمیه نقل شد، لغزش هایی است که هرگز بخشیده نمی شود و مصیبتی است که شومی آن ابدی است، ولی چنین اتفاقی عجیب نیست، زیرا نفس و هوا و هوس و شیطان او برایش چنین آراستند که او نیز مانند مجتهدان به هدف زده است؛ در حالی که بیچاره نمی دانست زشت ترین چیزها را مرتکب شده است؛ زیرا او در بسیاری از مسائل با اجماع و اتفاق

نظر آنان مخالفت کرده و بر بزرگان آنان به خصوص خلفای راشدین اعتراضات سخیف و مشهور وارد نموده است. تا آن جا که به ساحت مقدس و پاک خدای سبحان که از هر نقصی مبرا و سزاوار همه کمالات است، تعدی نموده و گناهان کبیره را به او نسبت داده و حصار بزرگی او را با ادعای داشتن جهت و جسمانی بودن او با بیان آن بر فراز منبرها بر مردم عامی، شکسته است و هر کس از گذشتگان و متأخران را که چنین اعتقادی نداشت، گمراه دانسته است.

از این روست که دانشمندان زمان ابن تیمیه در مقابل او ایستادند و سلطان را به قتل یا زندانی کردن و برخورد تند با او وادار نمودند. سلطان او را تا زمان مرگش زندانی کرد و در نتیجه، آتش آن بدعت ها خاموش گشت و آن گمراهی ها زوده شد.

پس از آن پیروانی به دفاع از ابن تیمیه برخاستند که خدا هیچ بزرگی به آنان نداده و هیچ منزلت و قدرتی نداشتند، بلکه مهر خواری و بیچارگی بر آنان زده شده و سزاوار خشم الاهی شدند. این بدان روی بود که آنان سرکشی می‌ورزیدند و از اندازه می گذشتند» (۵۲۲).

ابوالفضل عبدالله الغماری

حافظ ابوالفضل عبدالله الغماری درباره ابن تیمیه چنین می گوید:

«بسیاری از مردم به سخن ابن تیمیه استدلال می نمایند و برخی او را شیخ الاسلام می نامند، در حالی که او ناصبی و دشمن علی کرم الله وجهه است و فاطمه علیها السلام را متهم نموده که در او شاخه ای از نفاق وجود داشت. افزون بر این، او به تشبیه قائل بوده و بدعت های فراوان دیگری نیز داشته است.

از همین روی خدای متعال او را کیفر نمود ... از این رو بدعت گذاران بعد از او، شاگردان کتاب ها و نتیجه دیدگاه ها و میوه های نهال او بودند ...» (۵۲۳).

ظفر احمد عثمانی تھانوی

علامه محدث ظفر احمد عثمانی تھانوی می گوید:

«هر دانشی، دانشمندی دارد که به مهارت در آن دانش شناخته شده اند. در دانش حدیث نیز برای شناخت حدیث باید به محدثان مراجعه نمود. ولی باید توجه داشت که برخی از آن ها يك دنده یا سخت گیر و یا متعصب اند و برخی دیگر در جرح و تعدیل بانصاف و میانه رو هستند.

۵۲۲. الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم: ۱۲.

۵۲۳. الصبح السافر: ۵۴.

همین ابن تیمیه بسیار در جرح و خرده گیری بر راویان سخت گیرانه عمل می کند. حافظ ابن حجر عسقلانی در *لسان المیزان*^(۵۲۴) می گوید: به نظر من او در رد احادیثی که ابن مطهر — نویسنده کتابی در فضایل علی رضی الله عنه — نقل می کند، به شدت بی انصافی نموده است. اگرچه بسیاری از آن روایات جعلی و واهی است، ولی او بسیاری از روایات خوب را که در زمان تألیف، جایگاه آن را نمی دانسته، نپذیرفته است؛ زیرا او به خاطر گستره زیاد محفوظات خود، به آنچه که در سینه داشته بسنده می کرده است و فراموشی برای انسان امری طبیعی است ...

ابن تیمیه برای سست نشان دادن دیدگاه رافضه گاه چنان مبالغه کرده که او را به کاستن از مقام و منزلت علی رضی الله عنه کشانده است

به نظر من، یکی از روایات خوبی که ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنه* رد کرده، حدیث «بازگشت خورشید برای علی رضی الله تعالی عنه» است.

زمانی که ابن تیمیه مشاهده نمود طحاوی این حدیث را نیکو شمرده و پذیرفته است، با زبانی گزنده و بی پروا شروع به خدشه وارد کردن به او نموده است. به خدا قسم، درجه طحاوی در دانش حدیث از هزاران نفر از امثال ابن تیمیه بالاتر است.

ابن تیمیه در حد غبار پای او نیز نیست. به قضاوت های امثال این سخت گیران نمی توان استناد کرد، مگر بعد از بررسی و دقت نظر و خدای متعال دانانتر است»^(۵۲۵).

جمعی از بزرگان

اینک در زیر تنها نام افرادی را که در کتاب *الدرر الکامنه* آمده آورده می شود. گفتنی است حافظ ابن حجر آنان را ستوده و در زمره بزرگان قرن هشتم برشمرده است:

— ابوالعباس سروجی، «او ردی بر ابن تیمیه دارد، همراه با رعایت ادب، آرامش و صحت ذهنی».

— علاءالدین علی بن اسمح یعقوبی شافعی، «او به شدت به ابن تیمیه حمله می کرده است».

— ابوالفضل اسکندرانی، «او از کسانی است که به شدت در مقابل شیخ تقی الدین ابن تیمیه ایستاد».

۵۲۴. *لسان المیزان*: ۶ / ۳۱۹.

۵۲۵. *قواعد فی علوم الحدیث*: ۴۴۱.

— ابوالحسن مصری، «هنگامی که ابن تیمیه در قاهره گرفتار شد او از کسانی بود که بر ابن تیمیه سخت گیری می کرد ... يك بار بر شیخ تقی الدین ابن تیمیه حمله کرد و متعرض وی شد و سر و صدای زیادی به پا کرد».

— ابوالحسن نحوی، معروف به شیخ علی، «از کسانی بود که به ابن تیمیه حمله می کرد».

— نصر منبجی، «به خاطر این که ابن تیمیه به ابن العربی حمله کرده بود بر او حمله می کرد».

— ابن جمله، «او به شدت ابن تیمیه و پیروانش را اذیت می کرد و فرد مغروری بود، ولی او دوستدار خدا و پیامبرش بود و بدعت گذاران را اذیت می کرد و فردی دیندار و با اعتقاد صحیح بود».

— صدرالدین بن وکیل، «هیچ کس جز او به مناظره ابن تیمیه بر نمی خاست، تا جایی که روزی در منطقه کلاسه دمشق با هم مناظره کردند و ابن تیمیه برخی از حاضران را به عنوان شاهد گرفت، صدرالدین فی البداهه شعر زیر را خواند:

إن انتصارك بالإخوان من عجب *** وهل رأى الناس منصوراً بمنكر؟

کمک خواستن تو از دوستان عجیب است، آیا مردم دیده اند کسی به وسیله ناتوان و شکست خورده ای، یاری شود؟

... زمانی که خبر درگذشت او به ابن تیمیه رسید گفت: ای صدرالدین! خدا عزای مسلمانان را در درگذشت تو نیکو گرداند ...»

برخی از مناظره کنندگان با ابن تیمیه و ردیه نویسان

پس از بیان برخی از مطالبی که دانشمندان در مورد ابن تیمیه نوشته اند ... در ادامه لیست برخی از معاصران و یا متأخران از او را ذکر می کنیم که با او مناظره کرده و یا بر او ردیه نوشته اند.

افراد زیر از جمله آنان هستند:

۱. قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعة شافعی.
 ۲. قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی.
 ۳. قاضی محمد بن ابی بکر مالکی.
 ۴. قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی.
- ... ابن تیمیه در سال ۷۲۶ هجری به فتوایی از آنان، زندانی شد. (۵۲۶)
۵. حافظ و مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶)، او در کتاب های *الإعتبار ببقاء الجنة والنار، الدرّة المضية* و دیگر کتاب ها بر ابن تیمیه رد نوشت.
 ۶. امام فقیه محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن المرحل (۷۱۶)، او با ابن تیمیه مناظره کرد.
 ۷. امام حافظ صلاح الدین علانی (۷۶۱).
 ۸. قاضی و مفسر بدرالدین ابن جماعة (۷۳۳).

۹. امام احمد بن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جهیل (۷۳۳)، او رساله ای در نفی جهت نوشته است.
۱۰. امام قاضی جلال الدین قزوینی، او با ابن تیمیه مناظره نمود.
۱۱. قاضی کمال الدین ابن زملکانی (۷۲۷)، او با ابن تیمیه مناظره کرده و به سختی او را مغلوب ساخت و دو رساله در رد او نوشت.
۱۲. قاضی صفی الدین هندی (۷۱۵)، او با ابن تیمیه مناظره نمود.
۱۳. فقیه و محدث علی بن محمد باجی شافعی (۷۱۴)، آن سان که در الدرر الكامنة آمده او در ۱۴ موضع با ابن تیمیه مناظره کرد و او را به سختی مغلوب ساخت.
۱۴. مورخ فخر ابن معلّم قرشی (۷۴۱). (۵۲۷)
۱۵. حافظ ذهبی (۷۴۸). (۵۲۸)
۱۶. امام مفسر و لغت شناس ابو حیان اندلسی (۷۴۵). (۵۲۹)
۱۷. فقیه جهانگرد ابن بطوطة (۷۷۹).
۱۸. فقیه تاج الدین سبکی (۷۷۱). (۵۳۰)
۱۹. شاگرد مورخ ابن شاکر کتبی (۷۶۴). (۵۳۱)
۲۰. امام عمر بن ابی یمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴). (۵۳۲)
۲۱. قاضی محمد سعدی مصری اخنایی (۷۵۰). (۵۳۳)
۲۲. امام زواوی (۷۴۳).

۵۲۷. مراجعه کنید به نجم المهتدي ورجم المعتدي.

۵۲۸. مراجعه کنید به بیان زغل العلم والطلب، النصيحة الذهبية و غیر این دو کتاب.

۵۲۹. مراجعه کنید به: النهر الماد.

۵۳۰. مراجعه کنید به: طبقات الشافعية الكبرى.

۵۳۱. عیون التاريخ.

۵۳۲. الدرّة المختارة.

۵۳۳. المقالة المرضیة.

٢٣. امام جوزجانی حنفی (٧٤٤): الأبحاث الجلية في الرد على ابن تيمية.
٢٤. حافظ ابن حجر عسقلاني (٨٥٢): الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، لسان الميزان و غير
ابن دو.
٢٥. حافظ ولي الدين عراقى (٨٢٦): الأجوبة المرضية في الرد على الأسئلة المكية.
٢٦. فقيه مورخ ابن قاضى شهبة شافعى (٨٥١): تاريخ ابن قاضى شهبة.
٢٧. امام فقيه تقي الدين ابوبكر حصنى شافعى (٨٢٩): دفع شبه من شبه وتمرد.
٢٨. امام ابن عرفه تونسى مالكى (٨٠٣).
٢٩. علامه علاءالدين بخارى حنفى (٨٤١)، او ابن تيميه و هر كه او را شيخ الاسلام
مى ناميد، تكفير كرد. ابن حجر در الدرر مى گويد: «او به شدت به ابن تيميه حمله مى كرد».
٣٠. شيخ زروق فاسى مالكى (٨٩٩).
٣١. حافظ سخاوى (٩٠٢): الإعلان بالتوبيخ لمن نم التاريخ.
٣٢. امام احمد بن محمد وترى (٩٨٠): روضة الناظرين.
٣٣. امام فقيه ابن حجر هيتمى (٩٧٤): الفتاوى الحديثية و الجوهر المنظم.
٣٤. شيخ ابن العراق دمشقى (٩٣٣).
٣٥. امام جلال الدين دوانى (٩٢٨): شرح العضدية.
٣٦. قاضى ابو عبدالله مقرى: نظم اللآلى في سلوك الأمالى.
٣٧. محدث محمد بن على بن علان صديقى مكى (١٠٥٧): المبرد المبكى في رد الصارم المنكى.
٣٨. شيخ مناوى شافعى (١٠٢٩): شرح الشمائل.
٣٩. قاضى بياضى حنفى: إشارات المرام من عبارات الإمام.
٤٠. شيخ خفاجى مصرى حنفى (١٠٦٩): شرح الشفا.
٤١. مورخ ابوالعباس احمد مقرى (١٠٤١): أزهار الرياض.
٤٢. امام محمد زرقانى مالكى (١١٢٢): شرح المواهب اللدنية.

۴۳. شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳): او در چندین کتاب ابن تیمیه را نکوهش کرده است.
۴۴. فقیه محمد مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷).
۴۵. شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸): قلادة الجوهر.
۴۶. علامه سلامة عزامی شافعی (۱۳۷۶): البراهین الساطعة.
۴۷. محمود خطاب سبکی (۱۳۵۲): الدین الخالص.
۴۸. امام محمد زاهد کوثری، نماینده مجلس المشیخة الاسلامیة در مرکز خلافت عثمانی (۱۳۷۱): مقالات الكوثری و دیگر کتاب ها.
۴۹. مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸): النقول الشرعية.
۵۰. شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی دیار مصر (۱۳۵۴): تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد.
۵۱. شیخ ابراهیم بن عثمان سمنودی مصری: نصره الإمام السبکی برآ الصارم المنکی.
۵۲. دانشمند مکه ابوحامد بن مرزوق (۱۳۹۰): براءة الأشعريين من عقائد المخالفين.
۵۳. شیخ منصور محمد عویس: ابن تیمیه لیس سلفیاً.
۵۴. حافظ شیخ ابو الفضل عبدالله بن صدیق غماری: إتقان الصنعة، الصبح السافر و کتاب های دیگر.
۵۵. مسند ابو الأشبال سالم بن جندان اندونیزی: الخلاصة الكافية في الأسانيد العالية.
۵۶. محدث فقیه عبدالله هرری، معروف به حبشی ...

کتاب هایی که در ردّ ابن تیمیه نوشته شده است

اگر به معجم هایی که نام کتاب ها و نویسندگان را جمع آوری می کنند مانند *كشف الظنون*، *هدية العارفين* و *معجم المؤلفين* و هم چنین به کتاب های شرح حال مانند *الوافي بالوفيات*، *الدرر الكامنة*، *الضوء اللامع*، *البدر الطالع*، *شذرات الذهب*، *طبقات الشافعية* و دیگر کتاب ها مراجعه کنید، می توانید لیستی بسیار طولانی از نام کتاب هایی را که دانشمندان سنی معاصر و یا متأخر از ابن تیمیه در رد دیدگاه های او نوشته اند، تهیه نمایید.

نگاشته های اهل تسنن

برای نمونه این کتاب ها از علمای اهل سنت در ردّ کتاب *منهاج السنة* ابن تیمیه نوشته شده اند:

۱. *السيف الصقيل*،
 ۲. *شفاء الأقسام في زيارة خير الأنام*،
 ۳. *الدرة المضية في الرد على ابن تیمیه*، این سه کتاب تألیف تقی الدین سبکی است.
 ۴. *التحفة المختارة في الرد على منكر الزيارة*، نوشته تاج الدین فاکهانی (۷۳۱).
 ۵. *الدرة المضية في الرد على ابن تیمیه*، نوشته ابن زملکانی (۷۲۷).
 ۶. *الرد على ابن تیمیه في التجسيم والاستواء*، نوشته کلابی (۷۳۳).
 ۷. *وسيلة الإسلام*، نوشته ابن قنفذ (۸۱۰).
 ۸. *المقالة المرضية في الرد على ابن تیمیه*، نوشته قاضی القضاة اقنانی.
- هم چنین نویسنده کتاب *کتب حنر منها العلماء*^(۵۳۴) که از پیروان ابن تیمیه در زمان ماست، شمار بسیاری از این کتاب ها را با عنوان «کتب فیها طعن علی ابن تیمیه» کتاب هایی که در آن ها بر ابن تیمیه ایراد گرفته شده است» می آورد و می گوید:

«کسانی که بر ابن تیمیه ایراد وارد کرده اند، فراوان هستند که گذشتگان از آنان نزد محققان و آگاهان شناخته شده اند و در بین ما گروهی به وجود آمده اند که کاری جز ایراد وارد کردن به ابن تیمیه ندارند و در این امر بر تعدادی از کتاب ها تکیه می کنند و سخن علاء بخاری، تهمت ابن بطوطه، بی انصافی هیتمی و سخنان بی پایه کوثری و شاگردانش را مرتب تکرار می کنند».

او در ادامه می گوید: «برخی از مشهورترین این کتاب ها عبارتند از:

۱. دفع شُبُهٍ مَنْ شُبِهَ وَتَمَرِدٍ وَنَسَبٍ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ أَحْمَد، نوشته تقی الدین ابوبکر بن محمد حصنی (۸۲۹).

۲. فرقان القرآن بین صفات الخالق وصفات الأكوان، نوشته سلامة قضاعی عزامی (۱۳۷۹).

۳. البراهین الساطعة فی رد بعض البدع الشائعة، نوشته سلامة قضاعی عزامی (۱۳۷۹) (وی می گوید: «این کتاب هم مانند کتاب قبلی مسموم است».

۴. شمس الحقیقة والهدایة علی أهل الضلالة والغوایة، نوشته احمد علی بدر.

۵. تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد، نوشته محمد بخیت مطیعی (۱۳۵۴)، (وی می گوید: «شر این

کتاب و کتاب قبلی آن از موارد گذشته و مواردی که در ادامه ذکر می شود، کم تر است».

هم چنین می گوید: «کتاب های زیر از بدترین کتاب هایی هستند که شیخ الإسلام ابن تیمیه را

مورد حمله قرار داده:

۱. مقدمة الرسائل السبکیة، نوشته کمال ابو المنی.

۲. التوفیق الربانی علی ابن تیمیة الحرانی.

او می گوید: «محتویات کتاب التوفیق الربانی از شش رساله در رد شیخ الإسلام ابن تیمیه

تشکیل شده است:

۱. الدرّة المضیة فی الرد علی ابن تیمیة، نوشته تقی الدین سبکی.

۲. نقد الاجتماع والافتراق فی مسائل الايمان والطلاق، نوشته تقی الدین سبکی.

۳. النظر المحقق فی الحلف بالطلاق المعلق، نوشته تقی الدین سبکی.

۴. الإعتبار ببقاء الجنة والنار، نوشته تقی الدین سبکی.

۵. رسالة فی نفي الجهة، نوشته شهاب الدین احمد کلابی.

۶. النصیحة الذهبیة، نامه ای است منسوب به امام ذهبی.

وی در ادامه کتاب های دیگری را که در طعن ابن تیمیه نوشته شده، نام می برد. مانند کتاب *ابن تیمیه لیس سلفیاً* نوشته منصور محمد عویس و می گوید: «کتابی است پر از مطالب بی اساس و بدعت ها!»

سپس می گوید:

«بی انصافی ها و کینه‌ورزی های دیگری نسبت به ابن تیمیه:

کینه‌ورزی ها به ارث می رسند ... و می بینیم که سخن گفتن علیه ابن تیمیه پدیده ای تاریخی است، زیرا این افراد بر او خدشه وارد کرده اند:

— جلال الدین محمد بن اسعد دوانی (۹۱۸) در *شرح العضدیه*.

— محمد بن علی بن طولون حنفی (۹۵۳) در *نخائر القصر فی تراجم نبلاء العصر*.

— احمد بن حجر هیتمی (۹۷۴) در *فتاواه الحديثية و الجوهر المنظم فی زیارة القبر المعظم*.

— محمد امین کردی.

— یوسف بن اسماعیل نبهانی.

در مورد معاصران ابن تیمیه باید گفت که بیش تر آنان را کوثریون تشکیل می دهند که عیب جویی های آنان گاه با اشاره و گاه صریح است و ما به آنچه که در مورد آنان گذشت، اکتفا می نماییم و در این جا از ذکر آنان خودداری می کنیم».

هم چنین می گوید:

«در مورد بی انصافی های تاج الدین سبکی (۷۷۱) نسبت به شیخ الاسلام و شاگردان

درستکار او ... هر چه بگویم حرجی نیست ...».

سپس کلامی را که قبلاً از او گذشت، نقل می کند. در ادامه می گوید:

— «نوشته های داوود بن سلیمان بن جرجیس عانی عراقی (۱۲۹۹).

— *صلح الإخوان من أهل الايمان*،

— *بیان الدین القيم فی تبرئة ابن تیمیه وابن القيم*،

— *المنحة الوهبية فی الرد علی الوهابية*،

— *انمودج الحقائق*. در آن مسئله توسل، استعانه و مستجاب شدن دعای صالحان بررسی شده

است.»

هم چنین می گوید:

— «کتاب های یوسف بن اسماعیل نیهانی (۱۳۵۰):

در کتاب های یوسف نیهانی، یاوه گویی و مطالب نادرست بسیار است، او از اولین کسانی است که پرچم دشمنی با جریان سلفی و بزرگان گران قدر آن را برافراشت که در رأس آن ها شیخ الاسلام ابن تیمیه قرار دارد. کتاب های زیر از مشهورترین کتاب های او هستند:

۱. *شواهد الحق في الإستغاثة بسيد الخلق*،

۲. *الأنوار المحمدية في المواهب اللدنية*،

۳. *الرأية الصغرى*».

او در مورد شیخ احمد زینی دحلان و کتاب هایش می گوید: «شیخ فوزان در صفحه ۴۵ کتابش: *يعنى البيان والإشهار* می گوید:

از شمار بسیاری از دانشمندان مورد اعتماد شنیده ام که می گویند: ابن دحلان، رافضی است، ولی مذهب خود را پنهان داشته و در پوشش تقلید از یکی از پیشوایان چهارگانه به دنبال اهداف پلید خود و منصب هایی که از آنان ارتزاق کند، بوده است. یکی از روشن ترین دلایل بر رافضی بودن او، نوشتن کتاب: *أسنى المطالب في نجاة أبي طالب* است که در آن به گمانش نصوص قرآن و سنت صحیح و متواتر را رد کرده است».

سپس به نقد نسبت او به رافضی بودن پرداخته و می گوید: «این، اشکال دارد؛ زیرا او کتابی دارد با عنوان: *كيف تناقض الرافضة*؛ چگونه با رافضی ها گفت و گو کنیم!»

نگاشته های شیعیان امامیه

تعداد بسیاری از دانشمندان امامی مذهب بر کتاب *منهاج السنة* و در دفاع از *منهاج الكرامة* کتاب هایی نوشته اند که برخی از آن ها عبارتند از:

۱. *الإنتصاف والانتصاف لأهل الحق من أهل الإعتساف*، نوشته یکی از قدمای امامیه.

۲. *إكمال السنة في نقض منهاج السنة*، نوشته سید مهدی کیشوان.

۳. *إكمال المنّة في نقض منهاج السنة*، نوشته شیخ سراج الدین هندی.

۴. *منهاج الشريعة في نقض منهاج السنة*، نوشته سید مهدی قزوینی.

۵. الإمامة الكبرى والخلافة العظمى، نوشته سيّد محمد حسن قزوینی.
۶. ابن تیمیّه فکراً ومنهجاً، نوشته شیخ جعفر سبحانی تبریزی.
۷. سیری در منهاج السنّه، (کتاب حاضر) نوشته سیّد علی حسینی میلانی.

فهرست ها

آیه ها ü

روایت ها ü

گفتارها ü

سروده ها ü

کتابنامه ü

آيه ها

(الف)

(أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ) ... ج ١ / ٢٠٩

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) ... ج ٢ / ١٦٣

(إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا) ... ج ٢ / ٢٤٩

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي جَعَلْتُكَ رَسُولًا مِمَّنِّي وَجَعَلْنَاهُ نَجُودًا لِقَوْمِهِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) ... ج ١ / ٧٠

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) ... ج ٢ / ٣٠٧

(أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ) ... ج ١ / ١٢٢

(الَّذِينَ يُتَّفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ...) ... ج ١ / ٢٦٧ و ج ٢ / ٢٧٧، ٢٩٤

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ ...) ... ج ١ / ٦٩

(...) (إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ...) ... ج ١ / ٢٧١، ٢٧٥

(إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ ...) ... ج ١ / ٥٣

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ) ... ج ١ / ٢٧٣، ٢٧٤ و ج ٢ / ٢٦٨، ٢٧٨

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) ... ج ١ / ٧٠، ٧٥

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) ... ج ٢ / ١٣٦

(...) (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ... ج ١ / ٢٦٩، ٢٧٠ و ج ٢ / ٢٧٨

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ...) ... ج ١ / ٢٦٣، ٢٦٤ و ج ٢ / ٢٢١، ٢٧٧

(إِنِّي سَقِيمٌ) ... ج ١ / ١٥٢

(إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى) ... ج ١ / ٧٠

(أَيْتَهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ) ... ج ١ / ١٥٢

(ب)

(بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) ... ج ١ / ١٥١

(ت)

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ ...) ... ج ١ / ٣٧٦ و ج ٢ / ٢٣٢

(خ)

(خَلَقْتُ يَدَيَّ) ... ج ١ / ٣٧ ، ٣٩

(د)

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) ... ج ١ / ٣٧ ، ٥٨ ، ٧٢

(س)

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) ... ج ٢ / ٣١٠

(ع)

(عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) ... ج ١ / ٥٠

(ف)

(فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) ... ج ١ / ٧٤

(فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ...) ... ج ١ / ٤٠ ، ٤٧ ، ٤٨ ، ٦٤ ، ٦٥

(فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي ...) ... ج ١ / ٣٩٠

(... فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ ...) ... ج ١ / ٢٧٥

(فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ) ... ج ٢ / ٢٦٩

(فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) ... ج ١ / ٧٤

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا ...) ... ج ١ / ٢٧٣

(ق)

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) ... ج ١ / ٢٩٥

(... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...) ... ج ١ / ٢٧٢ و ج ٢ / ٢٩٤

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ...) ج ١ / ٥٣ ، ١١٣

(ل)

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) ... ج ١ / ١٢٩ ، ١٣٠

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) ... ج ٢ / ١٦٦

(لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا ...) ج ١

١٤٦ ، ١٤٧ /

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) ... ج ٢ / ٨٣

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ... ج ١ / ٥٢ ، ٥٨ ، ٦٤

(م)

(مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا) ... ج ١ / ٢١٩

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ...) ج ٢ / ٢٠٧

(و)

(وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) ... ج ٢ / ٤٢

(وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ) ... ج ١ / ١٠٥

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ) ... ج ١ / ٦٢

(وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ...) ج ٢ / ٣٦ ، ٢٨٨

(وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ) ... ج ١ / ٦٣

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) ... ج ١ / ٢٧١ و ج ٢ / ٢٩٤

(وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ...) ج ٢ / ٢٩٤

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ... ج ١ / ٣٢٨ ، ٣٣١ ، ٣٣٢ ، ٣٣٥

(وَتَعْيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) ... ج ١ / ٢١٣ ، ٢٧٢ و ج ٢ / ٢٧٧

(وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) ... ج ١ / ٣٧ ، ٥٠ ، ٦٠ ، ٦١

(وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) ... ج ١ / ١٠٥

(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) ... ج ١ / ٨٧ و ج ٢ / ٣١٩

(وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ) ... ج ١ / ٦٠ ، ٦١

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) ... ج ١ / ٢٧٦، ٣٩٥، ٣٩٦

(وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ) ... ج ١ / ٦٣

(وَلِئَصْنَعِ عَلَى عَيْنِي) ... ج ١ / ٥٩، ٦١

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) ... ج ١ / ٦٢، ٧٣

(وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ... ج ١ / ٧١

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) ... ج ٢ / ٢٢٠، ٢٢١

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ ...) ... ج ٢ / ٢٢٧

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) ... ج ١ / ٦٠، ٨٣، ١٠٨

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...) ... ج ١ / ٢٧٠

(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) ... ج ٢ / ٢٠٦

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) ... ج ١ / ٢٧٤ و ج ٢ / ٢٦٨

(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ) ... ج ٢ / ٢٦٩

(وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) ... ج ١ / ٧١

(وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ) ... ج ١ / ٧١

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) ... ج ١ / ٥٦، ٦٣

(وَيَتَقَى وَجْهَ رَبِّكَ) ... ج ١ / ٥٩

(هـ)

(هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا ...) ... ج ١ / ٢٧٢

(و)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ...) ... ج ١ / ٢٧٦، ٣٩٧

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) ... ج ١ / ٢٧١

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ... ج ٢ / ٣٨

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ... ج ٢ / ١٠١، ٢٢٤

(...) يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) ... ج ١ / ٣٩٧

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ ...) ... ج ١ / ٥٣، ٥٨

(يا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) ... ج ١ / ٥٨

(يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ) ... ج ١ / ٦٠

(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ... ج ١ / ٥٩

روايت ها

(الف)

- أخيت بين أصحابك، فمن أخي؟ ... ج ١ / ٣١٥
- أخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين أحد؟ ... ج ١ / ٣١٣
- إئتوني بدواة وبياض أكتب لكم كتاباً لا تضلون به بعدي ... ج ٢ / ١٤٥
- الأئمة من قريش ... ج ٢ / ١٠٤
- أترث أباك ولا أترث أبي ... ج ٢ / ٣٩
- إثنا عشر، كعدة نقيب بني إسرائيل ... ج ٢ / ١١٢
- أخرجوا عني لا ينبغي التنازع لدي ... ج ٢ / ١٤٦
- أدعوا لي علياً ... ج ١ / ٢٨٧
- إذا لم تستح فاصنع ما شئت ... ج ١ / ٢١٢
- اذكركم الله في أهل بيتي وعترتي أهل بيتي وأنهما لن يفترقا ... ج ٢ / ٦٧
- إسمعوا وأطيعوا وإن استعمل عليكم عبد حبشي كأن رأسه زبيبة ... ج ٢ / ١٠٢
- أشبهت خلقي وخلقي ... ج ١ / ٢٩٨
- أفضاكم علي ... ج ١ / ٢١٩، ٢٢٤ و ج ٢ / ٢٧٨
- ألا أخبركم بخياركم؟ ... الموفون الطيبون إن الله يحب الحفي الثقي ... ج ١ / ٣١٠
- اللهم ائتنني بأحب خلقك إليك يأكل معي هذا الطير ... ج ١ / ٣٥٥
- اللهم اخذل من خذله ... ج ٢ / ٢٢٥
- اللهم فقّهه في الدين وعلمه التأويل ... ج ٢ / ١٤٣
- اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ... ج ١ / ٣٢٤
- اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأحب من أحبّه وأبغض من أبغضه ... ج ١ / ٣٢٥
- أما ترضى أن أكون أخاك؟ ... ج ١ / ٣١٦

أمرت بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين ... ج ١ / ٣٨١ ، ٣٨٤

أنا أخوك ... ج ١ / ٣١٥

أنا عبد الله وأخو رسول الله صَلَّى الله عليه وآله ... ج ١ / ٣١٢

أنا المنذر وعلي الهادي، بك - يا علي! - يهتدي المهتدون بعدي ... ج ١ / ٢٦٩

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد العلم - أو المدينة - فليأتها من بابها ... ج ١ / ٢١٤ ، ٢١٥ ، ٢١٦ ، ٣٤٤ و ج ٢ / ٢٧٨ ،

٣٠٥

أنا يا نبي الله! أكون وزيرك عليه ... ج ١ / ٣٣٥

أنت أخونا ومولانا ... ج ١ / ٢٩٨

أنت أخي في الدنيا والآخرة ... ج ١ / ٣١٢ ، ٣١٣ ، ٣١٦

أنت أخي وصاحبي ووارثي ووزير ... ج ١ / ٣٣١

أنت أول من آمن بي ... ج ١ / ٣٤٠ ، ٣٤٣

أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ... ج ١ / ٢٧٨

أنت مني وأنا منك ... ج ١ / ٢٩٨ ، ٢٩٩ ، ٣٠٠

أنت ولي كل مؤمن بعدي ... ج ١ / ٣٢١

إن ابني هذا سيد وإن الله يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين ... ج ١ / ٣٨١ و ج ٢ / ٥٢

إن الله عز وجل يحب من أصحابي أربعة أخبرني أنه يحبهم، وأمرني أن أحبهم ... ج ٢ / ١٤١

إن الله يغضب لغضبك ... ج ٢ / ٢٧٩

إن علياً لا يحبهُ إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق ... ج ١ / ٢٧٨

إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار ... ج ٢ / ٢١ ، ٢٧ ، ٢٧٩

إن فاطمة بضعة مني من آذاها آذاني ومن آذاني آذى الله ... ج ٢ / ٣٥

إن هذا الأمر في قريش لا يعاديهما أحد إلا كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين ... ج ٢ / ١٠٣

إن هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش ... ج ٢ / ١١٣

إن هذا أخي ووصيي وخليفتي فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا ... ج ١ / ٣٣٥

إنّ هذا أوّل من آمن بي، وأوّل من يضافحني يوم القيامة، وهذا الصّدّيق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأُمّة يفرق بين الحقّ والباطل، وهذا يعسوب المؤمن

والمال يعسوب الظالمين ... ج ٣٣٨ / ١

إنّ هذا أوّل من آمن بي، وهو أوّل من يضافحني يوم القيامة، وهذا الصّدّيق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأُمّة يفرق بين الحقّ والباطل، وهذا يعسوب

المؤمنين والمال يعسوب الظالم ... ج ٣٣٩ / ١

إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثّل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلّف عنها غرق ... ج ٣٤٩ / ١، ٣٥١

إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ... ج ٥٩ / ٢

إنّي قتلت بيحيى بن زكريا سبعين ألفاً، وإنّي قاتل بابين ابنتك سبعين ألفاً ... ج ٥٨ / ٢

أنفذوا بعث أسامة ... ج ١ / ١٧٨

إنفروا إلى بقيّة الأحزاب، إنفروا بنا إلى ما قال الله ورسوله، ... ج ١ / ٣٨٤

أين علي بن أبي طالب؟ ... ج ١ / ٢٩٧

أيّها الناس! إنّي قد تركت فيكم الثقلين: كتاب الله عزّ وجلّ وعترتي أهل بيتي ... ج ١ / ٣٥٤

(ب)

بغضه نفاق ... ج ١ / ٢٠٤

(ت)

تقتل عمّاراً الفئة الباغية لا أنالهم الله شفاعتي ... ج ٢ / ١٣٩

تقتلك الفئة الباغية ... ج ١ / ٣٨٨ و ج ٢ / ١٣٨، ١٤٠، ٢٣٦، ٢٧٣

التقيّة ديني ودين آبائي ... ج ١ / ١٤٩

(ج)

جعل الله ربّاً لعطش العلماء، وربيعاً لقلوب الفقهاء ... ج ١ / ١٣٧

جيثوني بعلي ... ج ١ / ٢٨٨

(ح)

حبوته حبو دهر، ليس هذا أوّل يوم تظاهرتم فيه علينا، فصبر جميل ... ج ١ / ١٩٠

حبيبك حبيبي وحبيبي حبيب الله، وعدوك عدوّي وعدوّي عدوّ الله ... ج ١ / ٢٠٣

الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة ... ج ٢ / ٢٦٣

الحق مع ذا، الحق مع ذا ... ج ١ / ٣١٠

(خ)

الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً عضواً ... ج ٢ / ١١٧

(ز)

رسول الله صَلَّى الله عليه وآله المنذر، والهادي: رجل من بني هاشم ... ج ١ / ٢٧٠

رفع القلم عن ثلاث ... ج ١ / ٢٣٣

(س)

سأعطي الراية رجلاً ... ج ١ / ٢٩١

سباب المسلم فسوق وقتاله كفر ... ج ١ / ٣٧٦

ستقاتل علياً وأنت له «ظالم» ... ج ١ / ٣٨٨

سلوني قبل أن تفقدوني، فإنما بين الجوانح مني علم جم، هذا سفظ العلم ... ج ١ / ٢٤٥

سيكون بعدي فتنة فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه الفاروق بين الحق والباطل ... ج ١ / ٣٣٨

(ش)

شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي ... ج ١ / ١٥٤

(ع)

علي مع الحق والحق مع علي ... ج ٢ / ٢٧٨

علي مع الحق والحق معه يدور معه حيث دار، لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ... ج ١ / ٣٠٤، ٣٠٧

علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ... ج ١ / ٢٢١، ٢٣٣، ٣٨٦

علي مني وأنا من علي وعلي ولي كل مؤمن بعدي ... ج ١ / ٣٢٢

علي مني وأنا من علي وهو ولي كل مؤمن بعدي ... ج ١ / ٣٢٢

عهد إلي رسول الله صَلَّى الله عليه وآله في قتال الناكثين والقاسطين والمارقين ... ج ١ / ٣٨٤

(ف)

فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي ... ج ١ / ٣٣١

فعلی مَ تقاتلونني؟ ... ٥٠، ٢٨٤

فو الله، لو ثبتت لي وسادة فجلست عليها، لأفتيت لأهل التوراة بتوراتهم ... ج ١ / ٢٤٥

(ق)

القدرية مجوس هذه الأمة ... ج ٢٥ / ١

قلب المؤمن بين إصبعين من أصابع الرحمن ... ج ٣٩ / ١

(ك)

كان الله ولم يكن شيء غيره ... ج ١ / ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥

كان الله ولم يكن شيء قبله ... ج ١ / ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥

كان الله ولم يكن شيء معه ... ج ١ / ١٢٢، ١٢٤

كزار غير فزار ... ج ١ / ٢٩٤

كلوا بسم الله ... ج ١ / ٣٣٣

كم من علوم هاهنا لو وجدت لها حاملا ... ج ١ / ٢٤٦

(ل)

لأدفعن لوائى غداً إلى رجل ... ج ١ / ٢٩٢

لأعطين الراية رجلاً ... ليس بفزار ... ج ١ / ٢٩٣، ٢٩٤

لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ... ج ١ / ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٤، ٢٩٥

لأعطين هذه الراية رجلاً يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله ... ج ١ / ٢٩٦

لا تجتمع أمتي على ضلالة ... ج ١ / ١٤٦

لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض ... ج ١ / ٣٧٦

لا يذهب بها إلا رجل هو مني وأنا منه ... ج ١ / ٣٠٠

لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش ... ج ٢ / ١٠٨

لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر أميراً كلهم من قريش ... ج ٢ / ١٠٢

لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً كلهم من قريش ... ج ٢ / ١١٤

لا يزال أمر الناس ماضياً ولهم اثنا عشر رجلاً ... ج ٢ / ١٠٧

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة ... ج ٢ / ١٠٢، ١١٢

لا يزال هذا الأمر عزيزاً إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش اثني عشر ... ج ٢ / ١٠٧، ١١٥

لا يقاس بأل محمد من هذه الأمة أحد، ولا يسوى بهم من جرت نعمته ... ج ١ / ٢٥٤

... لا يولي الدبر ... ج ١ / ٢٩٤

لو استعمل عليكم عبد أسود مجذع يقودكم بكتاب الله فاسمعوا وأطيعوا ... ج ٢ / ١٠١

لو شئت لأوقرت سبعين بعيراً من تفسير سورة الفاتحة ... ج ١ / ٢٤٦

لو لم أبعث فيكم لبعث عمر... ج ٢ / ٣٠٠

ليس الكذاب الذي يصلح بين الناس ويقول خيراً أو ينمي خيراً ... ج ١ / ١٥١

(أ)

ما أقلت الغبراء وما أطلت الخضراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر ... ج ٢ / ١٣٧

مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك ... ج ٢ / ٥٩، ٢٧٩

المعصية إما من العبد أو من الله أو منهما ... ج ٢ / ١٢٣

من أتاكم وأمركم على رجل واحد يريد أن يفرق جماعتكم فاضربوا عنقه ... ج ٢ / ٥٧

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته، ... ، فليتنظر إلى علي بن أبي طالب ... ج ١ / ١

٣١٧

من حدّث عني بحديث وهو يرى أنه كذب فهو أحد الكاذبين ... ج ٢ / ٢٠٥

من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأحب من أحبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله ... ج ١ / ١

٣٢٦، ٣٥٩

من لم يقل علي خير الناس فقد كفر ... ج ٢ / ٦٥

من ناصب علياً الخلافة فهو كافر ... ج ١ / ٣٦٦

من يضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي؟ ... ج ١ / ٣٢٩

(ن)

الناس تبع لقريش في الخير والشر ... ج ٢ / ١٠٣

الناس تبع لقريش في هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، وكافرهم تبع لكافرهم ... ج ٢ / ١٠٣

(و)

والذي بعثني بالحق، ما أخرجتك إلا لنفسي، وأنت متي بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، وأنت أخي ووارثي ... ج ١ / ٣١٣

والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي صلى الله عليه وآله أن لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق ... ج ١ / ١٩٨، ٢٩٦

الولد للفراس وللعاهر الحجر ... ج ٢ / ٢٤٠

والمال يعسوب الظلّمة ... ج ١ / ٣٤٤

والمال يعسوب الكفار ... ج ١ / ٣٤٠

وهو وليّ كلّ مؤمن بعدي ... ج ١ / ٣٢٠

(هـ)

هذا إمام، ابن إمام، أخو إمام، أبو أئمة تسعة ... ج ٢ / ٢٦٣

هذا أول من آمن بي ... ج ١ / ٣٤٥

هذا فاروق أمتي ... ج ١ / ٣٣٦ و ج ٢ / ٢٧٩

هذا لعاب رسول الله صلّى الله عليه وآله، هذا ما زفّني رسول الله صلّى الله عليه وآله ... ج ١ / ٢٤٥

هو وليّ كلّ مؤمن بعدي ... ج ٢ / ٢٧٨

(و)

يا بني عبدالمطلب! إنّي بعثت لكم خاصّة وإلى الناس بعامة ... ج ١ / ٣٣٠

يا بني عبدالمطلب! إنّي والله ما أعلم شابّاً في العرب جاء قومه بأفضل ما جئتكم به ... ج ١ / ٣٣٤

يا علي! إصنع رجل شاة بصاع من طعام، واجمع لي بني هاشم ... ج ١ / ٣٣١

يا فاطمة! إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك ... ج ٢ / ٢٨

يا محمّد! إنك إن لم تفعل ما تؤمر به يعدّبك ربّك ... ج ١ / ٣٣٣

يكون اثنا عشر أميراً كلّهم من قريش ... ج ٢ / ١١٤، ١١٥

يكون في ثقيف كذاب ومبير ... ج ٢ / ١٥٥

يكون لهذه الأئمة اثنا عشر خليفة ... ج ٢ / ١١١

يكون لهذه الأئمة اثنا عشر قيماً لا يضرّهم من خذلهم، كلّهم من قريش ... ج ٢ / ١١٦

كفتارها

(الف)

إنَّ الرجلَ ليهجر، حسبنا كتاب الله... ج ٢ / ١٤٦

إنَّ النبيَّ ليهجر... ج ٢ / ٣٧

ألا تعجبون من إمامٍ أخطأ وامرأة أصابت، ناضلت إمامكم فنضلته... ج ١ / ٢٥١

(ب)

بغضاً منا لأبيك... ج ٢ / ٥٠، ٢٨٤

(ج)

الرزِيَّةُ كلُّ الرزِيَّةِ ما حال بيننا وبين كتاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... ج ٢ / ١٤٦

(ك)

كلُّ الناس أفقه من عمر حتى المخدَّرات في الحجال... ج ١ / ٢٥١

(د)

لا أبقاني الله بعدك يا علي... ج ١ / ٢٣٤

لا أبقاني الله لمعضلة لست لها يا أبا الحسن... ج ١ / ٢٣٤

لا كنتُ في بلد لست فيه... ج ١ / ٢٣٤

لولا علي لهلك عمر... ج ١ / ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٥١

ليتني كنت تركت بيت فاطمة لم أكبسه... ج ٢ / ٤٧

(هـ)

ما أنزل الله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلا وعلي أميرها وشريفها، ولقد عاتب الله... ج ٢ / ٣٨

ما كنا نعرف المنافقين، إلا ببغضهم علياً... ج ١ / ٣٣٦

سروده ها

(الف)

إن انتصارك بالإخوان من عجب ... ج ٢ / ٣٥٠

أطاعه سكره حتى تمكّن من ... ج ١ / ٢٦٥

(ف)

فإن تصبك من الأيام قارعة ... ج ١ / ٢٣٩

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة ... ج ٢ / ٢٠٥، ٢١٣

(ك)

كم بين من شكّ في خلافته ... ج ١ / ١٧٥

(ل)

لا درّ درّ الليالي كيف تضحكنا ... ج ١ / ٢٤٠

لكنّه خلط الحق المبين بما ... ج ٢ / ٣٢٤

لو كان حيّاً يرى قولي ويفهمه ... ج ٢ / ٣٢٤

لو كنت تعلم كلّ ما علم الورى ... ج ٢ / ٢٠٣

(و)

ولابن تيمية ردّ عليه وفي ... ج ٢ / ٣٢٤

ومثل ما تحدث الأيام من عبر ... ج ١ / ٢٤٠

(ى)

يرى حوادث لا مبدأ لأوّها ... ج ٢ / ٣١٦، ٣٢٤

يسقي ويشرب لا تلهيه سكرته ... ج ١ / ٢٦٥

يخالط الحشو أن كان فهو له ... ج ٢ / ٣٢٤

کتابنامه

(الف)

١. إتحاف السادة المتقين بشرح إحياء علوم الدين: سيد محمد مرتضى زبيدي، (م ١٢٠٥)، دار الكتب علميه، بيروت.
٢. إيتقان في علوم القرآن: جلال الدين عبدالرحمان سيوطي، (م ٩١١)، انتشارات شريف رضى، قم.
٣. إيتقان الصنعة في تحقيق معنى البدعة: عبدالله بن صديق غمارى حسنى، عالم الكتاب.
٤. احاديث واثرگونه: سيد على حسيني ميلانى، نشر مركز الحقايق، چاپ چهارم، سال ١٣٩٦، قم.
٥. إحياء الميت بفضائل أهل البيت: جلال الدين عبدالرحمان سيوطي، (م ٩١١)، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٦ هـ .
٦. إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: شهاب الدين ابوالعباس احمد بن محمد شافعى قسطلانى، (م ٩٢٣ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٦ هـ .
٧. أساس التقديس في علم الكلام: فخرالدين ابوعبدالله محمد بن عمرو بن الحسين رازى، (م ٦٠٦ هـ)، مؤسسه الكتب الثقافيه.
٨. الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٢ هـ .
٩. أسد الغابة في معرفة الصحابة: ابن اثير، دار احياء تراث عربى، بيروت.
١٠. الإصابية في تمييز الصحابة: احمد بن على بن حجر عسقلانى، (م ٨٥٢)، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .
١١. الأصول من الكافي: ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى، (م ٣٢٨ / ٣٢٩)، دار الكتب اسلاميه، چاپ سوم، سال ١٣٨٨ هـ .
١٢. أعيان الشيعة: سيد محسن امين عاملى، دار التعارف، بيروت، چاپ پنجم، سال ١٤٢٠ هـ .
١٣. إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان: ابو عبدالله محمد مشهور به ابن قيم الجوزيه، (م ٧٥١ هـ)، چاپخانه مصطفى بابى حلبى و فرزندان، سال ١٣٨١ .

١٤ . *الجام العوام عن علم الكلام*: ابوحامد محمد بن محمد غزالي، (م ١٤١٨ هـ)، مكتبة الازهرية، احياء تراث.

١٥ . *الإمامة في أهم الكتب الكلامية*: سيد علي حسيني ميلاني، نشر مركز الحقايق، چاپ چهارم، سال ١٤٣٧، قم.

١٦ . *الإمامة والسياسة*: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري، (م ٢٧٦ هـ)، دار المعرفة، بيروت، سال ١٣٧٨ هـ .

١٧ . *أمل الأمل*: شيخ محمد بن حسن حرّ عاملي.

١٨ . *الأموال*: ابو عبيد القاسم بن سلام، (م ٢٢٤ هـ)، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤٠٦.

١٩ . *الأسباب*: ابوسعد عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمي سمعاني، (م ٥٦٢).

٢٠ . *الإنصاف فيما يجب إعتقاده ولا يجوز الجهل به*: ابوبكر ابن طيب باقلاني بصري، (م ٤٠٣ هـ)، عالم الكتاب.

٢١ . *الإيمان*: تقى الدين احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّاني دمشقي، (م ٧٢٨ هـ)، انتشارات المكتب الاسلامي، دمشق، سال ١٣٨١ هـ .

(ب)

٢٢ . *بحار الأنوار*: محمد باقر مجلسي، معروف به «علامة مجلسي»، (م ١١١١ هـ)، دار احياء تراث عربي، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣ هـ .

٢٣ . *البيداية والنهاية*: ابوالفداء اسماعيل بن كثير دمشقي، (م ٧٧٤ هـ)، دار احياء تراث عربي، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٣ هـ .

(ت)

٢٤ . *تاريخ ابن خلدون*: عبدالرحمان بن محمد بن خلدون حضرمي مغزبي، (م ٨٠٨ هـ)، مؤسسه اعلمي، بيروت، سال ١٣٩١ هـ .

٢٥ . *تاريخ الخلفاء*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، (م ٩١١ هـ)، انتشارات شريف رضى.

٢٦ . *تاريخ الطبري*: ابي جعفر محمد بن جرير طبري، مؤسسه اعلمي، بيروت، چاپ پنجم، سال ١٤٠٩ هـ .

٢٧ . *تاريخ المذاهب الاسلامية*: محمد ابوزهره، دار الفكر العربي.

٢٨. تاريخ بغداد (مدينة الاسلام): ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادى، (م ٤٦٣ هـ)، دار الفكر مكتبة خانجى، قاهره.
٢٩. تتمه المختصر في أخبار البشر (تاريخ ابن الوردي): زين الدين عمر بن وردى، دار المعرفة، بيروت.
٣٠. تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى: ابو العلا محمد عبدالرحمان ابن عبدالرحيم مباركفورى، (م ١٣٥٣)، دار الكتب علميه.
٣١. التدوين في أخبار قزوين: عبدالكريم بن محمد رافعى قزوينى، (از بزرگان قرن ششم)، دار الكتب علميه، بيروت، سال ١٤٠٨.
٣٢. تذكرة الحفاظ: ابو عبدالله شمس الدين محمد ذهبى، (م ٧٤٨ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت.
٣٣. تذكرة الخواص: سبط ابن الجوزى، (م ٦٥٤ هـ)، انتشارات شريف رضى، سال ١٤١٨ هـ .
٣٤. التراجم لرجال الحديث والأثر أو لؤلؤة البحرين في الاجازات: يوسف بن احمد بحراني، (م ١١٨٦)، چاپخانه دار النعمان، چاپ دوم، سال ١٩٦٩ م.
٣٥. ترجمة الامام علي بن ابي طالب من تاريخ دمشق: ابو القاسم على بن الحسن، معروف به «ابن عساكر»، (م ٥٧٣ هـ)، دار المعارف، بيروت، چاپ اول، سال ١٣٩٥ هـ .
٣٦. تفسير البغوي المسمى معالم التنزيل: ابو محمد حسين بن مسعود فراء بغوى شافعى، (م ٥١٦ هـ)، دار المعرفة، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤١٥ هـ .
٣٧. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر رازى، معروف به «فخر رازى»، چاپ سوم، دار احياء تراث عربى.
٣٨. تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل): ابوسعيد عبدالله بن عمر بيضاوى، (م ٧٩١ هـ)، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤٠٨.
٣٩. تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل): علاء الدين على بن محمد بغدادى مشهور به خازن، (م ٧٢٥ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .
٤٠. تفسير النسفى (مدارك التنزيل وحقائق التأويل): عبدالله بن احمد بن محمود نسفى، (م ٧١٠ هـ)، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .
٤١. تقريب التهذيب: شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى شافعى، (م ٨٥٢ هـ)، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٦.

٤٢. *تنقيح المقال في علم الرجال*: شيخ عبدالله بن محمدحسن مامقاني، چاپخانه مرتضويه، نجف اشرف، سال ١٣٥٢.

٤٣. *تهذيب الأسماء واللغات*: ابوزكريا محي الدين نووي، (م ٦٧٦ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت.

٤٤. *تهذيب التهذيب*: شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن حجر عسقلاني، (م ٨٥٢ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ.

٤٥. *تهذيب الكمال في أسماء الرجال*: جمال الدين ابوالحجاج يوسف مزي، (م ٧٤٢ هـ)، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، سال ١٤٠٥ هـ.

٤٦. *تهذيب تاريخ مدينة دمشق الكبير*: ابوالقاسم علي بن الحسن شافعي، معروف به «ابن عساكر»، (م ٥٧١ هـ)، دار المسيره، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٩ هـ.

(ث)

٤٧. *الثقات*: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تميمي بستي، (م ٣٥٤ هـ)، دار الفكر، چاپ اول، سال ١٣٩٨.

(ج)

٤٨. *جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير طبري)*: محمد بن جرير طبري، (م ٣١٠ هـ)، دار الفكر، سال ١٤١٥ هـ.

٤٩. *الجامع الصحيح (سنن ترمذي)*: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره، (م ٢٩٧ هـ)، دار احياء تراث عربي، چاپ اول، سال ١٤٢١ هـ.

٥٠. *الجامع لأحكام القرآن (تفسير قرطبي)*: محمد بن احمد انصاري قرطبي، (م ٦٧١ هـ)، دار احياء تراث عربي، بيروت، سال ١٤٠٥ هـ.

٥١. *الجرح والتعديل*: ابومحمد عبدالرحمان بن ابي حاتم حنظلي رازي، (م ٣٢٧ هـ)، دار احياء تراث عربي، چاپ اول، سال ١٣٧٢ هـ.

٥٢. *جواهر العقدين في فضل الشرفين*: علي بن عبدالله حسني سمهودي، (م ٩١١ هـ)، چاپخانه عاني، بغداد، سال ١٤٠٧ هـ.

٥٣. *حلية الأولياء وطبقات الأصفياء*: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، (م ٤٣٠ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت.

(ح)

٥٤ . حديث الثقلين، تواتره - فقهه، كما في كتب السنة: سيّد على حسيني ميلاني، نشر مركز الحقايق، چاپ اول، سال ١٤٣٠، قم.

(خ)

٥٥ . خواستگاری ساختگی: سيّد على حسيني ميلاني، نشر مركز الحقايق، چاپ چهارم، سال ١٣٩٠، قم.

٥٦ . الخصائص الكبرى (كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب): جلال الدين عبدالرحمان ابى بكر سيوطى، (م ٩١١ هـ)، دار الكتب الحديثيه.

٥٧ . خصائص أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب: ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائي شافعي، (م ٣٠٣ هـ)، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، چاپ اول، سال ١٤١٩ هـ .

(د)

٥٨ . الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلاني، (م ٨٥٢ هـ)، دار احياء تراث عربي، بيروت.

٥٩ . الدرّ المنثور في التفسير المأثور: جلال الدين عبد الرحمان بن ابى بكر سيوطى، (م ٩١١ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١١ هـ .

٦٠ . دفع الشبه عن الرسول والرسالة: ابوبكر بن محمد بن عبد المؤمن تقى الدين حصنى دمشقى، (م ٨٢٩ هـ)، چاپ دوم، سال ١٤١٨ هـ .

(ذ)

٦١ . ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى: محب الدين احمد بن عبدالله طبرى، مؤسسه عرفاء، بيروت، سال ١٤٠١ هـ .

٦٢ . الذريعة إلى تصانيف الشيعة: آقا بزرگ طهرانى، چاپ اول، سال ١٣٩٥ هـ .

(ر)

٦٣ . رحلة ابن بطوطة (تحفة النظار في غرائب الأمصار وعجائب الأسفار): المكتبة التجاربه الكبرى، سال ١٣٧٧ .

٦٤ . روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، (م ١٢٧ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .

٦٥ . الرياض النضرة في مناقب العشرة: محبّ الدين طبرى، دار الكتب علميه، بيروت.

(س)

٦٦. سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، (م ٧٤٨ هـ)، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يازدهم، سال ١٤٢٢ هـ .

٦٧. السيرة النبوية: ابن هشام، چاپخانه مصطفى بابي حلبى و فرزندان، مصر، سال ١٣٥٥ هـ .

٦٨. السيرة الحلبية: على بن برهان الدين حلبى شافعى، (م ١٠٤٤ هـ)، دار احياء تراث عربى، بيروت.

٦٩. سنن أبي داود: ابوداود سليمان بن اشعث سجستانى، (م ٢٧٥ هـ)، دار الجنان مؤسسه الكتب الثقافيه، چاپ اول، سال ١٤٠٩ هـ .

٧٠. السنن الكبرى: احمد بن الحسين بن على بيهقى، دار الفكر.

(ش)

٧١. شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابوالفلاح عبدالحى بن العماد حنبلى، (م ١٠٨٩ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت.

٧٢. شرح العقيدة الاصفهانية: احمد بن عبد الحليم ابن تيميه، (م ٧٢٨ هـ)، مكتبه الرشد، چاپ اول، سال ١٤٢٢ هـ .

٧٣. شرح العقيدة الطحاوية: على بن على بن محمد بن ابى العز دمشقى، (م ٧٩٢ هـ)، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٢١ هـ .

٧٤. شرح المقاصد: مسعود بن عمر بن عبدالله مشهور به سعد الدين تفتازانى، (م ٧٩٣ هـ)، انتشارات شريف رضى، چاپ اول، سال ١٤٠٩ هـ .

٧٥. شرح المواقف: عضالدين عبدالرحمان ايجى، (م ٧٥٦ هـ)، انتشارات شريف رضى، چاپ اول، سال ١٣٢٥ هـ .

٧٦. شرح منهاج الكرامة في معرفة الامامة: سيد على حسينى ميلانى، چاپ اول، سال ١٤١٨ هـ .

٧٧. الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ابوالفضل عياض بن موسى بن عياض يحصبى، (م ٥٤٤ هـ).

(ص)

٧٨. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: امير علاءالدين على بن بلبان فارسى، (م ٧٣٩ هـ)، مؤسسه الرساله، چاپ سوم، سال ١٤١٨ هـ .

٧٩. صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيره بخارى، (م ٢٥٦ هـ)، دار العلم، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٠٧ هـ .

٨٠. صحيح مسلم بن الحجاج النيسابورى بشرح النووي: دار الكتب علميه، بيروت.

٨١. *صفة الصفوة*: جمال الدين ابوالفرج ابن الجوزي، (م ٥٩٧ هـ)، دار المعرفة، بيروت چاپ سوم، سال ١٤٠٥ هـ .

٨٢. *الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة*: شهاب الدين احمد بن حجر هيثمي مكي، (م ٩٧٤ هـ)، مكتبة قاهره.

(ض)

٨٣. *الضعفاء الكبير*: ابوجعفر محمد بن عمرو عقيلي مكي، (م ٣٢٢ هـ)، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤٠٤ هـ .

(ط)

٨٤. *طبقات الحفاظ*: جلال الدين عبد الرحمان بن ابى بكر سيوطي، (م ٩١١ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت.
٨٥. *طبقات الشافعية الكبرى*: تاج الدين ابونصر عبد الوهاب بن على بن عبد الكافي سبكي، (م ٧٧١ هـ).
٨٦. *الطبقات الكبرى*: محمد بن سعد بن منيع هاشمي بصرى، معروف به «ابن سعد»، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٠ هـ.

(ع)

٨٧. *عارضه الأحمدي بشرح جامع الترمذي*: ابن العربي مالكي، (م ٥٤٣ هـ)، دار الفكر، سال ١٤١٥ هـ .

٨٨. *العبر في خبر من غير*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، (م ٧٤٨ هـ)، دار الفكر، چاپ اول، سال ١٤١٨ هـ .

٨٩. *العلل الواردة في الأحاديث النبوية*: ابوالحسن على بن عمر دارقطني، (م ٣٨٥ هـ)، دار طيبه نشر و توزيع، سال ١٤٢٢ هـ .

٩٠. *عمدة القاري - شرح صحيح البخاري*: بدر الدين ابو محمد محمود بن احمد عيني، (م ٨٥٥ هـ)، دار الفكر.

٩١. *عيون الأثر في فنون المغازي والشمائل والسير*: ابوالفتح محمد بن سيد الناس شافعي، (م ٧٣٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٤ هـ .

٩٢. *عيون الأخبار*: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، (م ٢٧٦ هـ)، انتشارات شريف رضى، چاپ اول، ايران، سال ١٤١٥ هـ .

(ف)

٩٣. *الفتاوى الحديثية*: شهاب الدين احمد بن حجر هيثمي مكي، (م ٩٧٤ هـ)، چاپخانه مصطفى بابي حلبی و فرزندان، مصر، چاپ دوم، سال ١٣٩٠ هـ .

٩٤. *الفتاوى الكبرى*: تقی الدين ابن تيميه حرّانی، (م ٧٢٨ هـ)، دار العلم، بیروت، چاپ اول، سال ١٤٠٧ .

٩٥. *فتح الباري شرح صحيح البخاري*: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، (م ٨٥٢ هـ)، دار المعرفة، بیروت.

٩٦. *فتح القدير*: تفسير محمد بن علی بن محمد شوکانی، (م ١٢٥٠ هـ)، دار احیاء تراث عربي.

٩٧. *الفخري في الآداب السلطانية والدول الإسلامية*: محمد بن علی، معروف به «ابن طقطقا»، (م ٧٠٩)، دار صادر، بیروت.

٩٨. *فدك در فراز و نشیب*: سيد علی حسینی میلانی، نشر مركز الحقایق، چاپ هفتم، سال ١٣٩٥، قم.

٩٩. *فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين*: ابراهيم بن محمد جوینی خراسانی، (م ٧٣٠ هـ)، چاپ اول، سال ١٣٩٨، مؤسسه محمودی، بیروت.

١٠٠. *الفصل في الملل والأهواء والنحل*: ابو محمد علی بن احمد بن سعید، معروف به «ابن حزم اندلسی»، (م ٤٥٦ هـ)، دار صادر، بیروت، چاپ اول، سال ١٣١٧ هـ .

١٠١. *فضائل الصحابة*: ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، (م ٢٤١ هـ)، دار ابن الجوزی، چاپ دوم، سال ١٤٢٠ هـ .

١٠٢. *قوات الوفيات*: محمد بن شاکر کتبی، (م ٧٦٤ هـ)، دار صادر، بیروت.

١٠٣. *الفهرست*: ابن ندیم، دار المعرفة، بیروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧ هـ .

١٠٤. *فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير*: محمد عبدالرؤوف مناوی، دار الکتب علمیه، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .

(ق)

١٠٥. *قواعد في علوم الحديث*: ظفر احمد عثمانی تھانوی، (م ١٣٩٤)، دفتر مطبوعات اسلامی، چاپ پنجم، ریاض، سال ١٤٠٤ هـ .

(ك)

١٠٦. *الكامل في التاريخ*: عزّالدين ابوالحسن علی بن ابی الكرم محمد، معروف به «ابن اثیر»، دار صادر، بیروت، سال ١٣٩٩ هـ .

١٠٧. *الكامل في ضعفاء الرجال*: ابواحمد عبدالله بن عدى جرجاني، (م ٣٦٥ هـ)، دار الفكر، چاپ سوم، سال ١٤٠٩ هـ .

١٠٨. *كتب حذر منها العلماء*: ابو عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، دار الصمعي، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .

١٠٩. *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل (تفسير الكشاف)*: جار الله محمود بن عمر زمخشري، (م ٥٢٨ هـ)، انتشارات البلاغه، قم، سال ١٤١٥ هـ .

١١٠. *كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون*: مصطفى بن عبدالله، معروف به «حاجي خليفه»، (م ١٠٦٧ هـ)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٢ هـ .

١١١. *كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب*: محمد بن يوسف گنجی شافعی، (م ٦٥٨ هـ)، دار احیاء تراث اهل البيت، تهران، چاپ سوم، سال ١٤٠٤ هـ .

١١٢. *كنز العمال*: علاء الدين على متقى هندی، برهان فوری، (م ٩٧٥ هـ)، مؤسسه رساله، چاپ پنجم، سال ١٤٠٥ هـ .

١١٣. *الكنى والأسماء*: ابوبشر محمد بن احمد بن حماد دولابی، (م ٣١٠ هـ)، حیدرآباد دکن، چاپ اول، سال ١٣٢٢ هـ .

(ل)

١١٤. *اللآلی المصنوعة في الأحاديث الموضوعية*: جلال الدين عبد الرحمان سيوطی، (م ٩١١ هـ)، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٥٣ هـ .

١١٥. *لسان الميزان*: ابن حجر عسقلانی، (م ٨٥٢ هـ)، دار احیاء تراث عربي، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٦ هـ .

(م)

١١٦. *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*: نورالدين على بن ابی بكر هيثمی، (م ٨٠٧ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، سال ١٤٠٨ هـ .

١١٧. *مختصر تاريخ مدينة دمشق*: محمد بن مكرم، معروف به «ابن منظور»، (م ٧١١ هـ)، دار الفكر، چاپ اول، سال ١٤٠٤ هـ .

١١٨. *مختصر زوائد مسند البزار على الكتب السنة ومسند أحمد*: شهاب الدين ابن حجر عسقلانی، (م ٨٥٢ هـ)، مؤسسه الكتب الثقافيه، چاپ سوم، سال ١٤١٤ هـ .

١١٩. المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء): عماد الدين اسماعيل، دار المعرفة، بيروت.
١٢٠. مرآة الجنان وعبرة اليقظان: ابو محمد عبدالله بن اسعد يافعى يمنى مكى، (م ٧٦٨ هـ)، مؤسسه اعلمى، بيروت.
١٢١. المستدرک على الصحيحين: ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١١ هـ و دار المعرفة، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٨ هـ .
١٢٢. مسند أبي يعلى الموصلي: احمد بن على بن المثنى تميمى، ٣٠٧ هـ ، دار المأمون، احياء تراث.
١٢٣. مسند الإمام أحمد بن حنبل: ابى عبدالله احمد بن حنبل شيبانى، (م ٢٤١ هـ)، دار صادر، بيروت و دار احياء تراث عربى، چاپ دوم، سال ١٤١٤ هـ .
١٢٤. مشكاة المصابيح: محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، دار المكتب اسلامى، چاپ دوم، سال ١٤٠٥ هـ .
١٢٥. مشكل الآثار: ابو جعفر طحاوى، دار صادر، بيروت، چاپ اول، سال ١٣٣٣ هـ .
١٢٦. مصابيح السنة: ابو محمد الحسين بن مسعود بن محمد فراء بغوى، (م ٥١٦ هـ)، دار المعرفة، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٠٧ هـ .
١٢٧. المصنف في الأحاديث والآثار: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه كوفى عيسى، (م ٢٣٥ هـ)، دار الفكر، چاپ اول، سال ١٣٩٨ هـ .
١٢٨. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول: ابوسالم كمال الدين محمد بن طلحه شافعى، (م ٦٥٢ هـ)، مؤسسه بلاغ، چاپ اول، سال ١٤١٩ هـ .
١٢٩. المطالب العالیه بزوائد المسانيد الثمانية: احمد بن على بن حجر عسقلانى، (م ٨٥٢ هـ)، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤١٤ هـ .
١٣٠. معجم الأدياء (إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب): ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله رومى حموى، (م ٦٢٦ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١١ هـ .
١٣١. معجم البلدان: ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله حموى رومى بغدادى، دار صادر، بيروت.
١٣٢. المعجم الصغير: ابوالقاسم سليمان بن احمد بن ايوب لخمى طبرانى، (م ٣٦٠ هـ)، دار الفكر، چاپ اول، سال ١٤١٨ هـ .
١٣٣. المعجم الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى، (م ٣٦٠ هـ)، دار احياء تراث عربى.
١٣٤. المعرفة والتاريخ: ابويوسف يعقوب بن سفيان فسوى، (م ٢٧٧ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٩ هـ .

١٣٥. *مقتل الحسين*: ابوالمؤيد موفق بن احمد مكي، (م ٥٦٨ هـ)، دار انوار الهدى، قم، چاپ اول، سال ١٤١٨ هـ .
١٣٦. *مكتبة العلامة الحلي*: سيد عبدالعزيز طباطبائي، (م ١٤١٦ هـ)، مؤسسه آل البيت، احياء تراث.
١٣٧. *الملل والنحل*: ابو الفتح عبدالكريم شهرستاني، (م ٥٤٨ هـ)، چاپ دوم، ١٣٦٧ هـ ش، قم.
١٣٨. *المناقب*: موفق بن احمد بن محمد مكي خوارزمي، (م ٥٦٨ هـ)، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ چهارم، سال ١٤٢١ هـ .
١٣٩. *مناقب آل أبي طالب*: ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب سروري مازندراني، دار الاضواء، بيروت.
١٤٠. *مناقب الإمام أحمد بن حنبل*: ابو الفرج عبدالرحمان ابن الجوزي، گروه احياء تراث عربي، چاپ سوم، سال ١٤٥٢ هـ .
١٤١. *مناهل العرفان في علوم القرآن*: محمد عبدالعظيم زرقاني، دار احياء تراث عربي، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٦ هـ .
١٤٢. *المنتظم في تاريخ الملوك والأمم*: عبدالرحمان بن علي بن محمد بن الجوزي، (م ٥٩٧ هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٢ هـ .
١٤٣. *المنتقى من فضائل فاطمة الزهراء عليها السلام*: ابن شاهين، جلال الدين سيوطي و محمد بن عبدالله قلقشندي، مؤسسه الزهراء، چاپ اول، سال ١٤١٦ هـ .
١٤٤. *المنتقى من منهاج الاعتدال في نقض كلام أهل الرفض والاعتزال*: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، (م ٧٤٨ هـ).
١٤٥. *منهاج السنة النبوية*: تقى الدين احمد بن عبد الحلیم بن تيميه، (م ٧٢٨ هـ)، چاپ اول، سال ١٤٠٦ هـ .
١٤٦. *منهاج الكرامة في معرفة الامامة*: حسن بن يوسف بن مطهر، معروف به «علامة حلي»، (م ٧٢٦ هـ)، مؤسسه عاشوراء، چاپ اول.
١٤٧. *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*: علي بن سلطان محمد القاري، دار احياء تراث.
١٤٨. *الموضوعات*: ابو الفرج عبدالرحمان بن علي ابن الجوزي، (م ٥٩٧ هـ)، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ .
١٤٩. *موجود آسماني*: سيد علي حسيني ميلاني، نشر مركز الحقايق، چاپ سوم، سال ١٣٩٣، قم.
١٥٠. *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، (م ٧٤٨ هـ)، دار الفكر.

- ١٥١ . النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة: جمال الدين ابوالمحاسن يوسف بن تغرى بردى اتابكى، (م ٨٧٤)، دار الكتب علميه، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٣ هـ .
- ١٥٢ . نسيم الرياض في شرح الشفا للقاضي عياض: احمد شهاب الدين خفاجي، دار الفكر.
- ١٥٣ . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: سيد على حسيني ميلاني، چاپ اول، سال ١٤١٨ هـ .
- ١٥٤ . النهاية في غريب الحديث والأثر: مجد الدين ابوالسعادات مبارك بن محمد جزرى ابن اثير، (م ٦٠٦ هـ)، كتابفروشى علميه، بيروت.
- ١٥٥ . نهج البلاغة: شريف رضى موسى، مؤسسه اعلمى، چاپ اول، سال ١٤١٣ .
- ١٥٦ . نهج الحق وكشف الصدق: حسن بن يوسف المطهر، معروف به «علامة حلى»، (م ٧٢٦ هـ)، دار الهجرة، قم، چاپ پنجم، سال ١٤٢١ هـ .
- ١٥٧ . النهر الماء من البحر المحيط: ابوحيان اندلسى، (م ٧٤٥ هـ)، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٦ هـ .

(٩)

- ١٥٨ . الوافي بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ابيك صفدى، (م ٧٦٤ هـ)، دار احياء تراث عربى، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٢٠ هـ .
- ١٥٩ . وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان، (م ٦٨١ هـ)، دار صادر، بيروت، سال ١٣٩٧ هـ .

(٥)

- ١٦٠ . هدى الساري مقدمة فتح الباري بشرح صحيح البخاري: احمد بن على بن حجر عسقلانى، (م ٨٥٢ هـ)، دار المعرفة، بيروت.